وضو بجهة نماز واجب و طواف واجب و بجهت مس
کتابت قرآن بعضی واجب میدانند و در حکم
بوجوب اشکال است لکن حرام است مس آن بر محدث
و مستحبّ است بجهة نماز مستحبّ لکن شرط صحت
آنست و امّا نماز میّت پس واجب نیست از برای
آن وضو و شرط آن نیز نیست و همچنین مستحبّ است
بجهة مس کتابت قرآن اگر سنت باشد و از برای
دخول در مسجد و بعضی هر مکان شریفی را ملحق
بمسجد کرده اند و مستحبّ است بجهة قرائت قرآن
و جماع کردن با زن حامله و بجهة خواب و طلب
حاجت و بجهة جنب اگر خواهد چیزی خورد
یا خواب کند و بجهت دفن کردن میّت و بجهت

مسافری

مسافری که خواهد وارد بر اهل و عیال خود شود
و بجهة جنبی که خواهد جماع کند و سنّت است
تجدید وضو بجهة نماز واجب باشد یا مستحبّ
خواه بوضوی اول نمازی کرده باشد یا نه لکن
تکریر نمودن تجدید بجهة یک نماز اشکال است
و اگر وضوی تجدید ساخت و بعد معلوم شد
که وضو نداشته پس اگر در وضو نیّت وجوب
یا ندب نکرده بلکه بقربت تنها اکتفا کرده بآن
وضو میتوان نماز کرد و اگر نیّت مستحبّ نموده
پس اگر وضوی سابقش وضوی سنتی بوده
نیز این وضو کافی است و الّا احوط شکستن
وضو و دو مرتبه ساختن است و با وضوی

که بجهة نماز سنتی ساخته نماز واجب میتوان
نمود و همچنین با وضوئیکه بجهة قرائت قرآن
و مثل آن از اموریکه بجهة آن مستحب است
لکن شرط آن نیست نماز واجب میتوان کردن
و مثل نیست اگر بجهة محض طاهر بودن ساخته
و لکن احوط در اینها شکستن و اعاده وضو است
و اما وضوئیکه بجهة خواب کردن ساخته نماز
با آن خلاف احتیاط است و حکم باستحباب
وضو قبل از وقت بجهة نماز اشکال است لکن
اگر نیت قربت تنها کند دور نیست که مجزی
باشد   در بیان آنچه ناقض و شکننده و
ضو است و آن چند چیز است   بول
و غایط

و غایط است هرگاه از موضع طبیعی آید یا آنکه
خلق است اید یا از موضع غیر طبیعی آید یا انسداد
طبیعی و اکثر علما شرط عادی شدن در اینجا نکرده
اند و اگر از غیر طبیعی اید و موضع منسد شده باشد
عدم نقض خالی از قوت نیست و احوط نقض
است و اگر معده آلوده بنجاست از مقعد بیرون
آید چنانچه از برای صاحبان بواسیر اتفاق می
افتد اگر نجاست از آن جدا نشود نقض نمیشود
باد است از آن اگر از مقعد خارج شود
و بادی که از فرج زن آید ناقض نیست
خواب است   زوال عقل است   استحاضه
است هر قسم که باشد و همچنین خون حیض

و نفاس نیز ناقض وضو است و موجب وضو میباشد
و امّا مذی و بوسیدن زن و قهقهه و حقنه و
مسّ فرج و بیرون آمدن کرم یا سنگ ریزه یا هسته
یا خون یا ودی یا وذی و نحو این امور وضو را
نمیشکند در آداب خلوت است واجب است
در حال تخلّی نشستن بطریقی که نه بیند عورت
او را کسی که حرام است دیدن او و اگر چنین
کسی نیست پوشیدن عورت ضرور نیست و پو
شیدن از زن و کنیزی که جماع او جایز است واجب
نیست و در معنی عورت خلافست و اقوی اینست
که عورت عبارت است از قضیب و بیضتین از
مخرج غایط و احوط پوشیدن ناف تا زانو است
وحرام است

و حرام است رو بقبله کردن و پشت بقبله کردن
بیرون فرج در حال تخلّی و استقبال بفرج تنها
یا ببدن تنها نیز احوط ترک است و هم چنین است
باد و امّا در حال استنجا پس احوط اینست که حکم
او مثل حال تخلّی دانیم و مکروه است رو بباد
کردن در حال بول و رو بقرص آفتاب و ماه کردن
در حال بول نیز مکروه است و هم چنین استقبال
آفتاب و ماه در حال غایط و مکروه است بول کردن
در زمین سخت و ایستاده بلکه تغوط نیز با این حال
مکروه هست و مکروه هست بول کردن از بلندی
مثل بام به پایین و بر سنگ و در آب مطلقا بلکه
تغوط در آب ایستاده نیز مکروه هست و در کوچها

وشارعها وکنار نهرها وسر چاهها ودر سایهائیکه
متردّدین نازل میشوند ودر زیر درخت میوه دهنده
وبر قبر ومکروه هست بپا نشستن در خلا وخوردن
واشامیدن در آن ومسواک کردن وتکلّم کردن مکر
باضرورت وذکر خدا مکروه نیست واحوط اینست
که آهسته ذکر کند وقرائت قرآن نیز ضرر ندارد
وحکایت اذان نیز جایز است بلکه اهست ومستحبست
جستن واختیار کردن مکان مناسبی بجهة تخلی
بانیکه از نظرها بپوشد ومرتفع وپر خاک باشد
ومستحبست که سر خود را بپوشد ودر وقت
رفتن پای چپ را پیش دارد ودر وقت بیرون
آمدن پای راست را واگر در محل صحرا باشد
در وقت

در وقت تخلی اوّل پائی که میکذارد بجهة نشستن
پای چپ است واوّل پائیکه بر میدارد پای راست
است وادعیه که وارد شده است بخواند وبعد از
بول استبراء کردن را بعضی واجب میدانند و
استحباب خالی از قوّت نیست ودر کیفیت آن
خلافست اکثر علما بر آنند که باید سه مرتبه مسح نماید
از مقعد تا بیخ ذکر بقوّة پس سه مرتبه از آنجا
تا بسر آن پس سه نوبت حشفه را بیفشرد وبعضی
کفته اند که باید انقدر دست بمالد که اجزاء بول
در مجری باقی مانده بیرون اید خواه کمتر از سه
دفعه حاصل شود یا زیادتر واین قول خالی
از قوّت نیست اکرچه قول اوّل احوط است بانیا
زنی

تنحنح سه مرتبه واظهر اینست که مسح و فشردن
بهر انگشتی که باشد جایز است و بعد از استبرا
شیئی اگر تری از مخرج بول آید و نداند که بول است
یا نه پاکست و بجهة خروج آن وضویش باطل نمی شود
واگر شک کند که آیا استبرا کرده یا نه حکم بطهارة
از بلل مشتبه والحاق او بکسی که استبرا کرده خالی
از قوت نیست وواجبست شستن مخرج بول اگر
خواهد چیزی که مشروط بطهارة است بجا آورد
و غیر آب از را پاک نمیکند واستعمال آب بمقدار
المجرى بر سر حشفه است کافیست و دو نوبت شستن
آن احوط است واحوط از این سه نوبت است و
مخرج غایط اگر اطراف از نجس شده باشد و تعدی

خلاف

خلاف عادة کرده باشد وواجبست که از اینها
باآب بشوید هم مخرج را وهم اطراف از را واگر تعدی
نکرده باشد مخیر است میان شستن باآب یا غیر
آن از سنگ ونحو آن واگر از محل تعدی کرده باشد
ولکن از محل عادة نگذشته باشد بعضی تعیین
آب را لازم میدانند وبعضی او را مخیر میدانند
واول احوط است واگر استنجا باب نماید واجبست
عین نجاست واثر از زایل نماید ومراد از اثر آن
خورده هائیست که اگر با غیر آب پاک کند باقی
می ماند واز آله اثر نجاست ضرور نیست واما
چیزی که استنجا بآن میتوان کرد پس بدانکه معتبرست
در آن چند امر   اول آنکه بغیر نجس یا متنجس

نباشد   انکه از امور دیکر ازاله عین بآن نشود
نباشد از قبیل اجسام صیقلی مثل شیشه و نحو آن
و مثل سنکهای بزرك که عین از نجاست را بآن
زایل کرد و مثل خاك و نحو آن از چیزهائیکه جهة
انفصال اجزای آن نجاست را بر نمیدارد
انکه سرکین و استخوان و چیزهای خوردنی و تربت
طاهره پیغمبر و سایر ائمه ع و سایر امور دیکر
احترامی در شرع از برای آن ثابت شده نباشد
که استنجا بمجموع اینها حرام است و اکر مرتکب آن
حرام بشود آیا طاهر میشود یا نه خلافست و عدم
حصول طهارة خالی از قوت نیست و سنکی که استعمال
شده اکر نجس نباشد استعمال میتوان کرد و احوط
ترك

ترك آنست و احوط اینست که آن جسمی که بآن استنجا
میکند خشك باشد ولکن لازم نیست و اکر
بیك مرتبه مالیدن عین نجاست برطرف نشود
باید زیاده بمالد تا زایل شود و اکر بیکمرتبه از سه
زایل شود اکتفا بهمان قدر خالی از رجحان نیست
لکن احوط تمام کردن سه مرتبه است و در اکتفا
بیك سنك سه کوشه یا خرقه [illegible] مثلا اشکال است
احوط اینست که بآن اکتفا نکنند و مستحب است
که اول استنجا از مخرج غایط نماید و در مخرج
غایط جمع میان آب و غیر آب نماید و اکر جمع نماید
اختیار آب نماید و مکروه است استنجا بدست
راست و بدستی که در آن باشد خاتمی که اسم خدا

یا یکی از ائمه یا حضرت فاطمه بر آن نقش است و این
در وقتی است که ملوث بنجاست نشود والا حرام
است چنانچه کفر اند بلکه اگر بداند و بقصد
اهانت چنین کند کافر میشود کیفیت
و آداب وضو است و واجبات آن هفت چیز است
نیت است پس اگر در حال غفلت بجا
بیاورد وضوء اش صحیح نیست و واجب است نیت
قربت پس اگر بجهة ریا بجا آورد وضوئش باطل است
و اگر از خوف عقاب و امید ثواب بجا آورد
عملش صحیح است اگر نیت قربت حاصل شود بنا
بر اصح و اگر ضم نماید نیت ریا را با قربت پس اگر
باعث اصلی ریا است یا اینکه ریا و قربت مساوی است

وصوره

قربت باهم داعی بر عمل شده باشند پس وضوئش
فاسد است و اما اگر نیت و داعی اصلی قربت
باشد لکن ریا نیز با آن ضم شده جماعتی از علما
این عمل را نیز فاسد میدانند و این احوط است
لکن صحت محتمل است در این حال و جمیع عبادات
در این احکام حکمش حکم وضو میباشد و اگر امر
راجحی را در نیت با قربت ضم نماید مثل کم خوردن
در روزه و اعلام در تکبیر در صحت عملش مطلقا
یا فساد آن مطلقا یا صحت اگر مقصود اصلی قربت
باشد و الا فلا چند قول است و احوط فساد است
و اگر قصد کند امر مباحی را که لازم آن فعل است
مثل سرد شدن بدن در غسل یا وضو مثلا

اگر باعث اصلی قربت باشد احتمال صحت بعید نیست
و آیا لازم است قصد وجوب در واجب و مستحب
در مستحب یا نه اقوی اینست که ضروری نیست بلکه
قربت تنها کافیست و همچنین واجب نیست
قصد رفع حدث و مباح بودن نماز مثلا بنابر
اقوی ولکن احوط است و واجبست که
مقارن باشد نیت در نزد شستن اول جزئی
از رو و اگر مقارن نماید شستن دست قبل
از شستن رو که سنت است یا در مقارن با مضمضه
و استنشاق نماید نیت کافی است و واجبست
استمرار حکم نیت و اقوی اینست که نیت عبارتست
از داعی و باعث بر عمل پس در خواطر گذرانیدن

ضرور

ضروری نیست   از واجبات وضو شستن
رو است و حد آن بحسب طول از رستنگاه موی سر است
تا ذقن و بحسب عرض هر چه که فرو گیرد آنرا
انگشت ابهام و انگشت میان پس اگر دو طرف
پیشانی او موی نداشته باشد یا از وسط سر
و این را انزع میگویند شستن آن لازم نیست
و کسی که پیشانی او موی برآورده باشد یا پیش
سرش مو نداشته باشد یا انگشتش بسیار دراز
باشد یا بسیار کوچک باشد در تحدید رو رجوع
بمستوی الخلقه میکنند و زیاده بر آنچه گفتیم
از رو واجب نیست شستن آن اگرچه بعضی
مواضع را بعضی حکم بوجوب کرده اند و بیشتر

کم پوشیده باشد از موی ریش یا ابرو یا مژگان
یا بخوان شستن آن واجب نیست خواه آن مو
خفیف باشد یا کثیف واما اگر بشره ظاهر باشد
در میان موها اگر در شستن آن محتاج بتخلیل
نباشد از آن باید شست و الا فلا بنا بر اقوی لکن
احوط شستن است   از واجبات وضو
شستن دستها است از مرفق تا سر انگشتان و مرفق
را بالاصاله باید شست و مقدمی از بازو را باب
المقدمه باید بشوید و واجب است در شستن
رو و دستها ابتدا کردن از اعلی و بعضی ابتدای
باعلی را در هر جزوی از اجزای رو و دستها
لازم میدانند و آن احوط است لکن ظاهرا
کافی است

کافی است ابتداء باعلی در جزو اول و اگر مانعی
از رسیدن آب ببشره رو یا دست باشد باید آن را
ازاله نماید یا حرکت دهد تا آب بزیر آن برود
و چرکهای زیر ناخن احوط ازاله آنها است
ولکن اقوی عدم وجوب خالی از قوت نیست
و اگر موی دست بسیار باشد که محتاج بتخلیل
باشد در رسیدن آب به بشره احوط تخلیل کردن
است و دست کشیدن و دست مالیدن بعد است
واجب نیست و جایز است فرو بردن عضو در آب
بعوض آب ریختن و شستن اعضاء واجب نیست
الا یکمرتبه و دفعه ثانی سنت است و مستحب است
از برای مردان در شستن دستها در اینکه

شستن اول ابتداء بظاهر ذراع نماید عکس زنان
و جمعی در شستن دو قسم حکم را منعکس میدانند
یعنی مردان ابتداء بباطن و زنان بظاهر
از واجبات وضو مسح سر است و مسمی کافی است
و احوط مسح بقدر سه انگشت و مسح موضع
سر کافی نیست بلکه پیش سر را باید مسح نماید
اگرچه احوط است و ابتداء باعلی در مسح احوط است
و عدم وجوب آن خالی از قوت نیست   از
واجبات وضو مسح پاها است از سر انگشتان تا کعب
که استخوان برآمده در پشت پا است و ابتدا به
انگشتان احوط است لکن عکس نیز جایز است
و در عرض مسمی کافی است و در طول کافی نیست

بلکه

بلکه باید از سر انگشتان تا کعب چنین باید
نگذارد بلکه باید بقدر خطی از سر انگشت
تا کعب لا اقل مسح کرده باشد و واجب نیست که
آن خط راست بوده باشد و احوط اینست که
بباطن دست مسح نماید و جواز مسح سر و پا
ها با یک دست خالی از قوت نیست و لکن خلاف
احتیاط است و باید مسح بتری آب وضو باشد
و با آب تازه جایز نیست و اگر تری آب وضو در دست
نماند باید از مظان آن گرفت و مراد از آن موی
ریش و مژگان است نزد بعضی و بعضی موی
ابرو را نیز داخل میدانند و بعضی از سایر
مواضع وضو نیز جایز میدانند و منفی نیست

میان موهای ریش که از ذقن پایین آمده
باشد یا نه بنا بر احوط و اگر در دست تری باشد
جایز نیست که از مواضع دیگر اخذ نماید و اگر تری
در مواضع وضو نمانده باشد وضو را از سر میگیرد
اگر ممکن شود مسح بتری آب وضو در وضوی
دویم و اگر بجهة زیادتی حرارة یا لخوف مسح بتری
آب وضو اصلا ممکن نشود در وجوب تیمم یا وضو
یا مسح بآب تازه خلافست و احوط جمع است
اگر چه قول ثانی خالی از قوت نیست و اگر بر محل
مسح رطوبتی باشد اگر رطوبت زیادتی است
که بر روی آن مسح کند نمیگویند که مسح باب
وضو کرده باید از آن بخشکاند و اگر صادق باشد
نیز خشکا

خشکانیدن ضرور نیست و واجبست مسح
نمودن بر بشره و مسح بر حایل جایز نیست بدون
ضرورت و مسح بر موی پیش سر که از حد سر نگذ
شته باشد جایز است ترتیب ست
واجبست مقدم داشتن رو بر دست راست
و از آن بر دست چپ و از آن بر مسح سر و از آن بر مسح
پاها و مسح پای راست را بر چپ بنا بر اقوی
و اگر ترتیب را فراموش کند بر میگردد بر چیزی
که فراموش کرده بجا میآورد تا ترتیب بعمل
آید بشرطی که موالات فوت نشود و اگر رو را
شسته دست راست را فراموش نموده دست
چپ را مقدم داشت پس دست راست را نیز

شست که بیادش آمد اقرب اینست که شستن
دست راست اکتفا بهمین شستن کرده چپ را
میشوید با اینکه هر دو را دو مرتبه بشوید و
سایر اعضاء نیز همین حکم دارد اگر ترتیب را
ترک کرده باشد در اثنا   موالات است و اظهر
اینست که آن عبارتست از اینکه عضو بعد را
پیش از خشک شدن جمیع اعضای سابقه بشوید
یا بجهد تر نماند وضویش باطل است خواه عمداً
تأخیر انداخته باشد یا سهواً و اگر در اثنای
شستن عضوی جمیع اعضای سابقه خشک شود
ضرر ندارد   در بیان احکام وضو است
بدانکه واجب است که خود مباشر افعال آن شود
و نایب

و نایب نتوان گرفت پس اگر دیگری روی او را
شست مثلاً یا او را مسح کرد بنیابت وضویش
فاسد است و در حال اضطرار نایب گرفتن جایز است
بلکه واجب و اگر موقوف باجرت باشد باید داد
مگر اینکه متضرر شود از آن تا اجحاف در آن شود
و نیابت نیت در هیچ حال جایز نیست و مکروه
است استعانت از غیر در وضو و مراد از آن
طلب کردن آب ریختن است در دست بجهة شستن
و نیت و اگر شک کند در فعلی از افعال وضو
آن فعل را با ما بعدش بجا میآورد اگر موالات
فوت نشود و اگر بعد از فارغ شدن از وضو شک
کند در فعلی از افعال وضو التفات بآن شک

نمیکند مطلقا خواه شک بجزء آخر باشد یا غیر آن
خواه زمان طویل گذشته باشد یا نه بنا بر اقوی
لکن در جزء آخر احوط التفات وبجا آوردن آن
جزء است تا از جای خود برنخاسته وهم چنین
اگر زمان طویلی نگذشته باشد وشک در نیت
مثل شک در سایر اجزا است بنا بر احوط بلکه شاید
اقوی است واگر طهارة بجا آورده بعد از آن شک
نماید در حدث شکش اعتبار ندارد واگر شک
در وقوع طهارة کند بعد از حدث باید طهارة
بجا آورد وهم چنین اگر داند که هر دو از او
حادث شده ونداند که کدام مقدم بوده اگر حال
پیش از این دو حالت را نداند وهم چنین اگر بداند

بنا بر

بنا بر احوط بلکه شاید اقوی است
در احکام جبیره است بدانکه اگر موضعی که باید
شست جبیره باشد وممکن نباشد شستن آن
موضع بکندن آن یا بفرو بردن آن عضو در آب
یا مکرر ریختن آب بر آن باید اطراف آن را شست
وروی آن را مسح نمود ودر این حکم فرقی نیست
میان آنکه موضع شکسته باشد یا زخم باشد
وچیزی بر آن بسته باشند یا مالیده باشند
واگر موضع چیزی بر آن بنا شد ونتوان آن را
شست اگر تواند روی آن را مسح میکند واطراف
آن را میشوید واگر نتواند چیزی بر روی آن
میگذارد وآن چیز را مسح میکند واگر تواند

العضو را که بر آن جبیره میباشد شستن بیکی از
طرقی که گذشت باید آنرا شست و احوط اینست
که اگر تواند آنرا بکند آنرا کنده بشوید و اگر جبیره
در محل مسح باشد با امکان بر خود عضو مسح
میکند و با عدم امکان اگر تواند آب بر آن بریزد
تا بمحل برسد جمعی نگذاردن اب را بجهة رسیدن
بمحل لازم میدانند و ان خالی از قوة نیست و احوط
جمع میان این و مسح بر جبیره است و اگر آب نیز ممکن
نباشد باید مسح بر جبیره نماید و اگر جبیره نجس باشد
احوط اینست که بر آن باهمانحال مسح کند پس
بشوید و چیزی پاکی بر آن گذارده بار دیگر بر آن مسح
کند و جبیره که در محل شستن است احوط اینست
که مجموع

که مجموع آنرا مسح نماید و اکتفا بمسمای مسح خالی
از قوت نیست و اگر خواهد همه آنرا مسح کند خلل
و فرج آنرا ضرور نیست که فرا گیرد بمسح و اگر بر
موضع تیمم جبیره باشد بر روی آن مسح مینماید
اگر نتواند کند آنرا و احوط جمع میان تیمم و وضو
یا غسل است در صورتی که محل خالی از جبیره باشد
بلکه در صورتی که چیزی بر آن باشد نیز احوط
جمع است و کسی که وضوی با جبیره ساخت یا بطریق
تقیه وضوئی ساخت پس ضرورة بر طرف شد اظهر
صحت وضو است و اعاده لازم نیست

در بیان غسلها است و در آن چند فصل است

فصل اول در بیان غسل جنابت و در آن

[illegible] در بیان جنابت و
آن حاصل میشود بدو چیز اول خروج منی از قبل
مرد و زن مطلقا در خواب یا بیداری باختیار
یا بغیر آن و در آن شهوة و جهندگی شرط نیست
و اگر در خواب دید که محتلم شده لکن بعد از
بیدار شدن چیزی ندید بر او غسل نیست
و اگر مشتبه شود بر او که آیا آنچه از او آمده
منی است یا نه بعضی از علماء علامات را معتبر
میدانند و احوط اینست که با علامات غسل
نماید و از شکستن وضوء بگیرد و علامات
فتور بدن و جهندگی و شهوة میباشد و بعضی
بوی آن نیز اعتبار کرده اند باینکه بوی آن بوی
خمیرمایه

خمیر مایه ترش و شکوفه خرما باشد دوم داخل
کردن حشفه است در قبل یا در دبر زن یا مرد
خواه باشند هر دو یا یکی یا در بیداری یا
خواه با غفلت یا در مستی یا هشیاری یا بیهوشی
اینها بمجرد دخول غسل بر فاعل و مفعول
واجب میشود خواه انزال بشود یا نه و باطن
بدخول غسل واجب نیست و لکن احوط است
و ادخال بعض حشفه موجب غسل نمیشود و
اگر قبل از بلوغ وطی کند یا کسی با او وطی نماید
جماعتی تصریح کرده اند بوجوب غسل بر او
بعد از بلوغ و آن احوط است و هم چنانکه
نماز موقوف است بر غسل جنابت هم چنین

روزه ماه رمضان نیز موقوفست بر آن و باقی
بودن بر جنابت تا صبح عمدا باعث فساد روزه
میشود و ملحق برمضان میشود در این حکم
قضای آن و اما سایر روزهای واجب اظهر
اینست که ملحق برمضان نمیشود در این حکم و
واجب ست واقع ساختن غسل جنابت را در
شب در ماه مبارک لکن خلافست که آیا وقتش
مجموع شب است پس در مجموع شب بر نیت وجوب
غسل میکند یا اینکه وقتش جزء آخر شب است
پس وجوب مختص بآن جزء است تفصیل مقام
آنست که اگر از جنابت قبل از نماز واقع شده غسل را
به نیت وجوب بجا آورد و نیت اباحه نماز را
اگر

اگر لازم دانیم باید کرد قصد ضرور نیست اینکه به
جهت نماز و روزه هر دو میباشد خواه آن
نماز نماز مغرب باشد یا عشا یا نمازی که بنذر
و شبه آن واجب شده باشد و اگر بعد از نماز
جنب شده به نیت قربت اکتفا میتوان کرد و
لکن قول باین که مجموع شب وقت غسل است
خالی از قوت نیست

در بیان کیفیت غسل است

بدانکه واجبات چند چیز است
نیت است و واجب ست در آن قصد قربت
و گذرانیدن در دل ضرور نیست اما احوط است
و همچنین نیت وجوب در واجب و ندب
در مستحب ضرور نیست لکن احوط است و نیت

رفع حدث و مباح بودن نماز مثلا نیز ضرور نیست
لکن احوط است و تعیین اینکه این غسل بجهة
جنابت است مثلا یا غسل بجهت حیض ضرور نیست
پس بدون تعیین سبب غسل صحیح است و زن
مستحاضه و هر که حدث او قطع نمیشود نیت
رفع حدث نمیتواند نمود و اگر نیت مباح بودن
چیزی نماید که موقوف است بر غسل مثل نماز
و طواف یا نیت مباح بودن چیزی نماید که
غسل بجهت آن مستحب است غسلش صحیح است
اما اگر نیت مباح بودن چیزی نماید که غسل
بجهت آن نه واجب میباشد و نه مستحب غسلش
صحیح نیست و واجب است مقارن بودن
نیت

نیت با اول جزوی از آن و اگر مقارن شستن
دست که مستحب است قبل از آن یا با مضمضه
و استنشاق نیت کند نیز صحیح است و تاخیر
نیت از شستن سر جایز نیست و در غسل ار
تماسی نیت را نزد اول جزوی از بدن که داخل
در آب میکند نیت میکند بنحوی که باقی اجزا
بدون مهلت داخل در آب شود و اگر غسل را با موالات
بجا میاورد واجب است استدامه نیت تا آخر
آن و اگر موالات را بجا نیاورد تجدید میکند
نیت را نزد شستن آن جزو مؤخر اگر از نیت
اول غافل شده باشد   شستن سر و گردن
است   شستن راست و چپ است

و شستن ظاهر بدن کافیست و باطن را شستن
آن ضروری نیست و در تمیز میان ظاهر و باطن رجوع
بعرف میشود و اگر در چیزی شك کند که آیا از ظاهر
است یا باطن باید از را بشوید و جایز است در غسل
ترتیبی اکتفا باقل شستن که بطریق روغن مالی
و بکمتر جایز نیست و در فهمیدن اقل شستن رجوع
بعرف میشود و اگر در حصول شستن نماید اکتفا بآن
جایز نیست ترتیب است اگر غسل ترتیبی
نماید پس باید ابتدا کرد بسر پس جانب راست را
پس جانب چپ را بشوید و اگر ترتیب را ترك کند اکتفا
بآن غسل جایز نیست خواه از روی عمد ترك
ترتیب کرده باشد یا از روی سهو یا از روی
جهل

١٩

جهل و در نفس اعضا ترتیبی نیست پس ابتدا
باعلی لازم نیست ولیکن احتیاطا تابع جانبین است
یعنی بستان راست از راست و چپ از طرف چپ
میباشد و هم چنین بیضتین لکن شستن مجموع
آنست باهر یك از دو طرف و اما آلة مرد و فرج زن
و دبر و ناف و هر چیز متوسط میان طرفین است
حال از حال بیضتین است که باید تقسیم نمود
با هر طرفی را نصفی باشد یا محتمل است میان
اگر احتیاطا از هر طرف که خواهد بشوید اولی است
و اولی شستن آنها است با هر دو طرف و هر عضوی را
که میشوید واجب است قدری از عضو دیگر را نیز
بشوید تا یقین بشستن همه این عضو بهم رساند

و مجموع کردن از سرایت و آنرا باید شست و ترتیبی
میان سر و گردن نیست بدانکه غسل بدو نوع می
باشد یکی ترتیبی و کیفیت آن گذشت دیگری
ارتماسی و آن عبارتست از داخل شدن در آب
دفعةً و مراد از دفعه دفعه عرفیه است یعنی
در عرف گویند که یک دفعةً در آب رفت نه دفعهٔ
حقیقیه پس اگر جزوی را داخل در آب کند و قدری
صبر کند و بعد جزو دیگری را و هم چنین تا جمیع اجزاء
بدفعات داخل در آب نماید غسلش فاسد است
و در غسل ارتماسی ترتیب ساقط است و جمیع
غسلهای واجب و مندوب را بارتماس میتوان
نمود در جمیع حالات و نزدیک بودن مکانی که
ایستاده

ایستاده باب ضرور نیست پس اگر از بالای خود را
بزیر انداخته در آب غسلش صحیح و اگر در میان
آب باشد و خواهد غسل ارتماسی نماید بیرون
از آب ضرور نیست بنا بر اقرب خواه آب تا زانو
باشد یا بیشتر یا کمتر و بالجمله معتبر صدق ارتماس
و فرو رفتن در آب است و در اینحال باید پاها را
حرکت دهد تا آب جمیع بدن را فرو گیرد و غسل
ترتیبی افضل است از ارتماسی و واجب است
تخلیل هر چیزی که مانع است از رسیدن
آب بر بشره و چرک زیر ناخن حکمش در وضو
گذشت و اگر باید تخلیل کند در غسل ارتماسی
آیا باید در زیر آب تخلیل نماید یا در بیرون

آمدن یعنی میتواند نمود معتمد اجنبی است و موالاة
در شستن اعضا در غسل شرط نیست بلکه در اجزاء
اعضا نیز شرط نیست پس اگر سر را در صبح بشوید
و باقی بدن را در آخر روز غسلش صحیح است
اگر حدثی در این اثناء از او سر نزده باشد و
موالاة اگرچه واجب نیست لکن سنت است هم
در اعضا و هم در اجزاء اعضا و موالاة سنت
مخففه است و اگر شستن اعضا از هم جدا انداخت
پس اگر نیت سابقه باقی است که شستن جزوی
که بتاخیر افتاده را برگشت بشستن بجهت غسل
مینماید حاجت بتجدید نیت نیست والا لازم
است بنا بر اقرب و موالاة اگرچه بالذات واجب نیست

لکن

لکن لها هست که بالعرض واجب میشود مثل ضیق
وقت و نحو آن و واجب است در غسل مباشر
شدن و مباشر بودن دیگری در کل یا بعض
موجب فساد غسل است و اگر ضرورة داعی شود
جایز است مباشرة غیر بلکه واجب است و اگر
موقوف بر اجرة باشد لازم است و نیت را
خود میکند در این حال و استعانت بر غسل خود
مثل آب ریختن مکروه است نه بحاضر کردن
آب و گرم نمودن آن و نحو آن در احکام
غسل است بدانکه شرط است در صحت غسل اینکه
آب که با آن مینماید پاک بوده باشد فاکنجس
باشد یا جاهل و باید آن پاک کننده باشد و باید

آب مطلق باشد و مباح باشد و اگر جاهل بغصبیت
باشد غسل صحیح است اگرچه مالک مستحق عوض
میشود در آب وضو نیز در این احکام چنین است
و اقرب اینست که شرط نیست طهارة اعضا خواه
غسل ارتماسی باشد یا ترتیبی خواه بآب کثیر غسل
کند یا بآب قلیل پس یک شستن بجهت رفع حدث
و خبث کافی است پس نجاست بیک شستن زایل
میشود زیاده بر آن لازم نیست والا یکدفعه دیگر
میشوید بجهت پاک شدن اگرچه بعد از اتمام
غسل باشد و اما آبی که قصد رفع حدث و جنبت
بآن کرده در سایر اعضای طاهره استعمال می
تواند کرد یا نه اقرب اینست که اگر نجس شده
نمیتواند

نمیتواند و الا در آن اشکال است و احوط اجتناب است
بلکه احوط اینست که محل غسل پاک باشد قبل از
شروع بغسل و اگر در اثناء غسل نجس شود محل
غسل غسل باطل نمیشود اگرچه طهارة محل را
شرط دانیم بلی واجب است بنابر این در شستن
یکی جهة رفع خبث و دیگری بجهت رفع حدث
و بنابر مختار و اما بناء قول بوجوب تطهیر محل
غسل قبل از آن احتمال عدم الحاق وضو بغسل
در غایة قوة است و اگر شک کند در شستن عضوی
از اعضای غسل پس اگر شروع بما بعد آن نکرده
باید آن عضو را بشوید و ظن کافی نیست مط
بلی اگر کثیر الشک در آن عضو باشد التفات

نمیکند واگر در غیر آن عضو کثیر الشک باشد احوط
اینست که التفات نماید واگر بعد از شروع بعضو
دیگر شک کند از عضو سابق اما بعد شروع بعمل سابق دیگر
واگر بعد از فراغ از غسل شک کند در شستن
جزوی احوط این است که شک او اعتبار ندارد
مطلقا لکن اگر شک بجزو اخیر تعلق یابد بعدم
التفات بشک محل اشکال است واحوط اینست
که از نجا آورد و زن نیز غسل جنابت را مثل مرد
میکند بهمان کیفیتی که گذشت بلکه غسل حیض و
نفاس واستحاضه ومس میت نیز بهمین کیفیت
میکند مگر آنکه وضوی قبل از آن باید ساخت
واما واجب است بر مرد دادن قیمت آب بزن

خود

خود بجهت غسل او وبعضی درین تامل کرده اند
وبعضی تصریح بعدم وجوب کرده اند لکن گفته اند
یا باید آب را ببرد او آورد یا او را بگذارد که ببرد
آب را

در بیان بعضی از احکام حیض است

بدانکه واجب است غسل حیض بجهت نماز وطواف
واجب وشرط نماز وطواف است مطلقا وغسل حیض
باید بعد از طهر وپاک شده باشد از خون وحرام است
بر حایض مس کتابت قرآن نه حاشیه آن ونه بر نوشتن
آن واگر مس واجب شود غسل واجب میشود و
حرام است بر او درنگ کردن در مساجد وگذاشتن
چیزی در آنها وگرفتن چیزی از آنها جمعی تصریح
کرده اند که جایز است وحرام است بر او خواندن

سورهای عزیمه و بعض از آنها و خواندن بعض
آنها جایز است قرائت کردن و حرام است بر او داخل
شدن در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر و داخل
شدن و عبور کردن در سایر مساجد جایز است
و آن که با نجاست باشد احوط اجتناب است اما مشاهد
و روضات شریفه حکم حایض و جنب نسبت
با آنها یکی است و روزه که در ایام حیض خورده
باید قضا کند و موقوف است روزه رمضان و غسل
حیض بنا بر اقرب در بیان استحاضه و احکام آن
بدان که استحاضه و احکام بر سه قسم است قلیله
و متوسطه و کثیره قلیله آن است که خون از پنبه
سرایت نکند بسوی خرقه و متوسطه آن است
که از آن

که از آن سرایت نماید و پنبه را فرو گیرد لکن
بکهنه نرسد و کثیره آن است که بکهنه نیز برسد
اما در استحاضه قلیله باید بجهت هر نمازی وضوء
بسازد و غسلی بر او نیست و اما متوسطه باید
بجهت هر نمازی وضوئی بسازد و غسلی بجهت
نماز صبح نیز بجا آورد و دیگر غسلی بر او نیست
و اما کثیره باید بجهت هر نمازی وضوئی بسازد
و سه غسل بر او واجب است یکی بجهت نماز
صبح دیگری بجهت ظهر و عصر و یکی بجهت مغرب
و عشا و یا واجب است بر او جمع کردن میان
هر دو نماز بیک غسل یا اینکه میتواند تفریق
نمازها و از برای هر نمازی غسلی بجا آورد

احوط تفریق نماز ظهر و اختیار را قلت و حرمت
مس کتابت قرآن بر مستحاضه بحسب ادله بعید
نیست و اگر جمع انچه بر او واجب ست بعمل اورد جایز
است او را مس نمودن کتابت قرآن و جایز است
او را دخول در مسجد مکه و مدینه با خالی بودن
از نجاست و هم چنین جایز است او را خواندن
سورهای عزیمه و جایز است زوج او وطی کردن
با او اگر اعمالی که بر او واجب ست بجا اورده باشد
و اگر بجا نیاورده باشد در جواز خلاف است
و احوط منع است لکن جواز خالی از قوة نیست
و صحیح نیست روزه رمضان اگر خون از پنبه
تجاوز کرده باشد و غسل نکرده باشد از برای
غسل

غسل و غسلی زیاده بر آن غسلی که بجهة نماز باید
کرد بر او نیست و لکن اگر فرو کرفت پنبه قبل از
صبح باشد احوط غسل کردن قبل از صبح است
و اما صحت روزه موقوف بر غسل روز است یا
غسل شب را مدخلیت هست احوط اینست که صحت
روزه را مشروط بجمیع اغسال دانیم حتی شب آینده

در غسل مس میت است واجب ست

غسل بمس نمودن میت انسان بعد از سرد شدن
و قبل از غسل دادن و هم چنین بمس نمودن
قطعه که در آن استخوان باشد و احوط اینست که
روزه بدون این غسل صحیح است و اما درنگ
کردن در مسجد و کذا رفتن چیزی در آن و قرائة

کردن سورهای که سجده واجب در آنهاست ومس
کتابت قرآن یعنی احوط آنست که بدون غسل بعمل
نیاورد ولکن قول بجواز بدون غسل خالی از قوة
نیست در بحثی اناحیض

در بیان غسل میت

وکفن وغیره است واجب ست پوشیدن عورت
میت در وقت غسل دادن وجمعی گفته اند که اگر
غسال کور باشد یا از خود خاطرجمع باشد در نگاه
کردن ستر عورت او سنت ست واما میتوان میت را
غسل داد بطریق ارتماس وفرو بردن در آب
بیکدفعه در آب کثیری که بملاقاة نجاست نجس
نشود باشد در آن خلافست وقول بجواز خالی از قوة
نیست لکن احوط غسل ترتیبی است واگر نجاستی
از میت

از میت خارج شود اعاده غسل لازم نیست اما
واجبست ازاله آن وجماعتی گفته اند که در بین
غسل نیز چنین است وحرام است نبش قبر مطلقا
اگرچه از برای نقل کردن بسوی مشاهد مشرفه
باشد واما در صورتی است که وصیت بنقل به
مشاهد نکرده باشد یا اینکه در آنصورة نیز
حرام ست بعید نیست که در این صورة نیز حرام
باشد واگر در زمین غصبی دفن کرده باشند
جایز است مالک را نبش قبر لکن مستحبست اورا
ترک آن ومکروه است نقل میت قبل از دفن
از بلدی ببلدی مگر بسوی مشاهد مشرفه که
مستحب است اگرچه از میت صغیر باشد بلکه

مستحبّ است نقل جوی قبر سنانها اگر قبر شهدا
یا صلحا در آن باشد اگر خوف هتک حرمت آن
نباشد   در تیمم و احکام آنست بدانکه
جایز است تیمم بر خاک و سنگ اگرچه خاک ممکن
باشد بنابر اقوی لکن با وجود خاک احوط ترک
تیمم بر سنگ است و تیمم جایز نیست بر آرد
و اشنان و سرمه و زرنیخ و خاکستر و گچ و نوره
بعد از سوختن و قبل از آن جواز تیمم دور نیست
لکن احوط اجتناب است و مکروه است تیمم بر زمین
شوره و ریگ و اگر خاک و سنگ نباشد میتوان
تیمم نمود بر غباری که جمع شود از جامه یا نمد
زین یا یال اسب و اگر خاک بهم نرسد تیمم بر گل
جایز است

جایز است و در کیفیت تیمم بگل خلافست و کسی که
عمداً خود را جنب کند و استعمال آب او را ممکن نباشد
جایز است او را تیمم و واجب است طلب کردن
آب قبل از تیمم به پرتاب از چهار طرف در
زمینی که مشتمل بر کودی و بلندی و درخت
و سنگ بسیار باشد بنحوی که بیشتر از خود دور
نباشد و در زمین هموار بقدر دو تیر از
چهار طرف باید طلب نمود و اگر بنحوی که واجب است
طلب ننمود اگر تیمم را در وسعت وقت کرده باطل
است و آنچه وضو و غسل را میشکند تیمم را نیز
میشکند و علاوه آن یافتن آب تیمم را میشکند
و تیمم را قبل از وقت نمیتوان کرد و در تنگی

ودر تنگی وقت اشکالی دران نیست ودر وسعت
وقت خلافست اقوی صحتست اگر بداند یا مظنه
داشته باشد بباقی بودن عذر تا آخر بلکه دور
نیست صحتش مطلقا واگر نماز قضائی بر ذمه
او باشد جمع گفته اند که در همه اوقات تیمم میتوان
کرد   در کیفیت تیمم است و دران چند
چیز واجب است اول نیت و واجب است نیت
قربت و نیت وجوب یا ندب و مباح بودن نماز
لازم نیست لکن احوط است بلکه اقرب اینست
بدلیت از وضو یا غسل نیز لازم نیست دوم
زدن دستها است بر زمین یا چیزی که بآن
تیمم میکنند و کذا زدن بر آن کافی نیست واقرب

اینست

اینست که این نیز جزئی از تیمم است پس نیت را
باید قبل از آن کرد بنحویکه مقارن با آن باشد
و شرط نیست چسبیدن چیزی از خاک بدست
تا مسح بخاک بعمل آید اگرچه احوط است و واجب است
که دستها را باهم بخاک زند و باید کف دستها را
بخاک زند و واجب است که در وقت زدن
دستها گشاده باشد و واجب است که مجموع
کف دستها را بزمین برساند بنحویکه در عرف
گویند همه دست را بزمین رسانید و واجب نیست
که در وقت زدن انگشتها گشاده باشد و در استحباب
آن مضایقه نیست و مستحب است تکانیدن
خاک از دستها قبل از مسح پیشانی و لکن حاصل

میشود بمالیدن انها یکدیگر یا بباد کردن و نحو آن
سیم از واجبات تیمم مسح پیشانی است از رستنگاه
مو تا طرف بالای دماغ و از بالای دماغ تا سر آن
واجب نیست و مسح دو طرف پیشانی که آن را جبینین
گویند و مسح کردن ابروها واجب نیست و بالجمله
مسح کردن چیزی از روی بعضی از پیشانی واجب
نیست لکن احوط اینست که بهر دو دست پیشانی
و دو طرف آن را مسح نماید بلکه مسح کردن واجبست
که قدری از دو طرف پیشانی و ابروها را مسح
نماید تا یقین مسح پیشانی حاصل شود و واجبست
ابتدا کردن باعلی در مسح پیشانی و اگر عکس نماید
تیمم فاسد است اگرچه سهوا باشد و مجموع پیشانی

باید

باید از بالا بپایین مسح نماید و واجبست که بهر دو
دست مسح نماید لکن احوط است و واجبست
که مسح را بکف دست بجا آورد و اگر بباطن ممکن
نشود بظاهر مسح مینماید و اگر موی سر زیاده
از متعارف بپایین آمده باشد از قدری که
مستوی الخلقه مسح مینماید باید از آن مسح نماید
و هم چنین رجوع بمستوی الخلقه میکند کسی که
قدری از سر پیش مو نداشته باشد چهارم مسح
ظاهر دستهاست از بند دست تا سر انگشتان
و باید ظاهر هر یک را بباطن دیگری مسح نماید و اگر
بباطن نتواند مسح کرد بجهة نجاست آن یا نحو آن
اقرب اینست که بظاهر دست دیگری مسح

نمودن در این جا نیز واجب است ابتدا باعلی شانی
اقرب و باید قدری زیاده از واجب بعمل آورد تا یقین
بانچه بر او لازم است بعمل آید پس هرگاه از واجبات تیمم
ترتیب است باینکه اول دستها را بر زمین زند
پس پیشانی را مسح نماید پس دست راست را پس
دست چپ را پس اگر ترتیب را ترک نماید تیمم او
باطل است خواه عمداً باشد یا سهواً یا از روی جهل
که تقصیر کرده باشد در تحصیل علم مسئله و اگر
چیزی را که واجب است که بعد از چیزی بعمل
آورد مثل آنکه دست چپ را پیش از دست راست
مسح نماید پس این تیمم اش فاسد نمیشود بلکه
از آنجا که ترتیب را بهم زده از سر گرفته ترتیب را

بجا میآورد و تیممش صحیح است اگر موالات بعمل آید
و اگر بعد از مسح دست چپ دست راست را نیز
مسح کرده باشد پس خواهد ترتیب را بعمل آورد
ضرور نیست مسح نمودن دست راست را دو
مرتبه بلکه همان مسح اکتفا میشود مسح دست چپ را
دو مرتبه بجا میآورد بنابر اقرب و همچنین
نسبت بسایر اجزاء و بدانکه واجب است در مسح
پیشانی و دستها اینکه مجموع از مسح نماید هر که
طول دهد در عرض و ترک جزئی از آنها باعث
بطلان تیمم است خواه عمداً باشد یا سهواً پس اگر
جزئی را از این اعضا ترک کند و عضو دیگری را
مسح کند باید بر گردد و آن عضو را مسح کرده

عضو بگذارد دیگری را مسح نماید اگر موالات که لازم بهم بخورد
والا باید از سر گیرد اگر ترک موالات باعث بطلان
دانیم لکن اصح اینست که تدارک همان جزء و ما
بعدش میکند و احوط اتمام و اعاده است اگر در وسعت
وقت باشد و مسح همه پیشانی و دست بنحوی که
عرفاً گویند همه اش را مسح نموده کافیست و واجب نیست
رسانیدن غبار بهمه عضوها اگر چه مسح آن لازم
است و عضوی که بآن مسح عضو دیگر میکند لازم
نیست که همه اش بمحل مسح برساند و اگر حایلی
داشته باشد مثل انگشتر و چرک و نحو آن باید
ازاله نمود و اگر بر عضوی که مسح میکند جبیره
باشد اگر تواند از او برداشت باید بردارد

واگر

والا بر روی آن مسح میکند و اگر بعد از تیمم صحیح
تواند جبیره را بردارد احوط اعاده تیمم است
ششم از واجبات تیمم موالات است باین معنی که کوشد
پی در پی بجا آورد پس فاصله کمی ضرر ندارد و تیمم فاسد
میشود بترک موالات بنا بر اقوی خواه عمداً باشد
یا سهواً هفتم از واجبات تیمم آنست که این افعال را
خود بجا آورد پس نیابت و وکالت در آن صحیح نیست
پس اگر دیگری او را تیمم دهد بقصد تیمم اش
باطل است و اگر نتواند خود را تیمم دهد نائب قرار
میدهد دیگری را تا او را تیمم دهد لکن نیت را
باید خود بکند و اگر هر دو نیت کنند اولی است
و اگر بعضی اجزاء آن را خود تواند بجا آورد و بعضی را

نیز باید آنچه را میتواند بجا میاورد و آنچه را نمی
تواند بکند بعوض آنها جبیره بجا میاورد در وضو و غسل جنابت
بالتبع نیست ... تیمم بایدش ... با دست
او او را مسح میکند و اگر نتواند بدست خود بینی پا
بر زمین زدن که نتواند بدست او او را مسح نمود نایب
دست خود را بر زمین میزند و بدست مریض میمالد
جای او را ولیکن خودش مسح میکند بنا بر اقرب
و باید باذن مریض او را تیمم داد پس اگر بی اذن
کسی او را تیمم دهد کافی نیست و در اذن لازم نیست
که بگوید بلکه اشاره نیز کافیست و در شرط بودن
طهارت محل مسح که پیشانی و پشت دستها است
خلافست اقوی اینست که شرط نیست بلکه اگر نجاست آن
سرایت

سرایت نکند بجای دیگر یا دستی که بآن مسح میکند نجس
نشود ضرر ندارد پس پاک بودن دست و جایی که بدست
میمالد که بآن مسح میکند شرط نیست بنا بر اقوی
اگرچه چیزی که دست را بآن میزند لازم است
پاک بودن آن بدانکه هر چیزی که موقوفست
بر وضو یا غسل یا بجهة غسل یا وضو بدل مباح
میشود به تیمم نیز مباح میشود بنا بر اقوی پس
واجب میشود تیمم بجهت نماز واجب و مستحب می
باشد بجهة نماز مستحب و جایز میباشد دخول
در مساجد و درنگ در آنها حتی مسجد الحرام
نسبت بکسی که تیمم کرده باشد بعوض غسل جنابت
یا حیض اگر نتواند غسل کرد و همچنین جایز میباشد

خواندن سورهائی که سجده واجب در آنها است
اگر تیمم کرده باشد و در حال عدم امکان غسل و هم
چنین مس کتابت قرآن و جنب و حائض اگر خواهند
روزه بگیرند و نتوانند غسل کرد باید تیمم کنند
قبل از صبح و چیزهای که موقوف بر غسل و وضو
نیست اما وضو یا غسل جهت آن مستحب است
مثل قرائت قرآن یا زیارت اگر نتواند غسل کند یا
وضو سازد تیمم بجهت آن مستحب دانستن ضرر
ندارد

در بیان طهارة و نجاسة است

و در آن دو مقام است مقام اول در احکام آبها است
بدانکه آب بر دو قسم است مطلق و مضاف مطلق
آنست که در عرف از آب گویند بدون قید اما مضاف

ونتوان

ونتوان گفت آب نیست و اگر از آب گویند با قید
در بحوی باشد که نتوان گفت آب نیست از آن مضاف
گویند مثل آب انار و نحو آن اما آب مطلق جمیع
اقسام آن پاک است و پاک کننده نجس هم هست اگر
نجاستی از خارج بآن نرسیده که باعث نجاست آن
بشود و اگر نجاست خارجی بآن برسد پس اگر جاری
باشد که بقوت از چشمه بیرون میاید یا کر باشد
بمحض ملاقات نجاست نجس نمیشود بلکه در وقتی
نجس میشود که رنگ یا بو یا طعم آن بسبب عین
نجاست متغیر شود و کر هزار و دویست رطل عراقی
است و هر رطلی صد و سی درهم است که نود و یک
مثقال باشد این بحسب وزن است اما بحسب

مساحت اقرب است که انقدر بیست که هر یک از طول
وعرض وعمق آن سه بشر و نیم باشد و مراد بشبر
شبر مستوی الخلقه است واگر از انچه گفتیم قلیلی
کمتر باشد کر نیست بلکه آب قلیل گویند از او آن
بمجرد ملاقاة نجاست نجس میشود اگر چه از استنجا
وغساله باشد واگر آب غساله و استنجا باشد حکمش
خواهد آمد واما آب مضاف اگر چه پیش از آن کر گشته
شده پاک بوده پس از آن پاکست اما بمجرد ملاقاة
نجاست نجس میشود هر چند بسیار باشد و از آن
نجاست نمیکند اگر چه در ضرورة باشد واگر آنرا
مخلوط باب مطلق کنند بنحوی که آب مطلق مضاف
نشود ازاله نجاست بلکه حدث مینماید اگر چه رنگش

مثلا متغیر شود و در حالیکه آب بقدر طهارت
نداشته باشد و تواند بطریق مذکور مزج نماید
واجبست این اما احوط جمع میانه وضو و تیمم
است یا غسل و تیمم واما آب سؤر بدانکه در سؤر
حیوانی که حرام گوشت است خلافست بعضی نجس
میدانند لکن اقرب طهارة است پاکی اهر و حیوان
نجاست خور اگر موضع ملاقاة او پاک باشد سؤر شی
مکروه ست بلکه سؤر سلاخ واستر و اسب نیز مکروه
است واگر ظرف آبی پاکی یا نجس مشتبه شود
اجتناب از هر دو واجبست واگر بغیر از آن آب
آبی نباشد واجبست تیمم و واجب نیست
ریختن آب واگر چیزی پاکی بیکی از آن دو آب

نجس بود حکم بنجاست آن نمیشود و اگر آب مباح مشتبه
بغصبی شود اکثر علماء حکم اینها نیز مثل حکم مشتبه
بنجس میدانند و اگر آب مطلق مشتبه بمضاف
شود باید از هر دو وضو بگیرد و اگر یکی از اینها
بریزد باید جمع نماید میان وضو و تیمم و جایز نیست
وضو و غسل باب نجس و خوردن آن هم حرام است
در حال اختیار و مظنه بنجاست باعث نجاست
نمیشود و اما بشهادة دو عادل در آن اشکال است
و آب استنجا پاک است و اجتناب از آن لازم نیست
خواه استنجاء بول باشد یا غایط خواه نجاست از
مخرج تعدی کرده باشد یا نه مگر تعدی فاحشی
کرده باشد که استنجا نش نگویند و اگر نجاستی غیر از بول

وغایط

و غایط از مخرج بیرون آید آبی که بجهت شستن آن استعمال
میشود مثل آب استنجا نیست بدانکه آنچه گفتیم
در حالی است که آب استنجا رنگ یا بو یا طعم آن
متغیر نشده باشد و الّا نجس است مگر تغیر قلیلی
که لازم آنست که بان استنجا میشود بنجاست
خارجی نیز باشد و اجزاء نجاست در آن ظاهر
نباشد و بعضی این شرط را نکرده اند و احوط
اشتراط است و ازاله نجاست باب استنجا میتوان
نمود و در ازاله حدث در آن اشکال است احوط
عدم رفع است و آب چاه اگر یکی از اوصاف آن
متغیر شود بعین نجاست نجس است و اگر نه در
طهارة و نجاست آن خلاف عظیم است

یا بنجس نشده

در نجاسات است وان ده چیز است اول شراب دوم
و سیم چهارم بول وغایط و منی انسانست و بعضی
انچه مذکور شد هر چه از قبل و دبر بیرون آید
پاک است و مذی پاکست و فضله مرغ خوانکی
پاکست پنجم خون است لکن نه هر خونی ششم عرق
شتر نجاست خوارست که آنرا جلال گویند و احوط
نجاست هر حیوانیست که نجاست خوار باشد و در
نجاست عرق جنب بحرام خلافست احوط نجاست
و اقرب عدم نجاستست و عرق جنب بحلال
در آن اشکالی نیست و در نجاست مسوخات مثل
موش و وزغ و روباه و خرگوش خلافست و اقرب
طهارتست و فیل و جرله و خاطی کمان سر یا سینه ابد

واهن

و آهن همه پاکست هفتم میت آدمیست بعد از سرد
شدن و بعضی بمجرد مردن نجس میدانند و آن
احوط است و در نجاست شیره انگور بعد از جوش آمدن
و اشتداد یعنی از رفتن دو ثلث خلافست
اقوی نجاستست و جوشیدن را تفسیر کرده
اند که پایین او بالا رود یعنی زیر و بالا شود
و اشتداد را تفسیر کرده اند باینکه لبتکی بهم
رسد و اگر یکی از این دو حاصل شود نه دیگری
پاک است و عصیر مویز و شیره خرما نجس نمیشود
بجوشیدن هشتم و نهم و دهم سگ و خوک و
کافرست و مشهور واجب میدانند آنکه نجاست
را انجامد و بعض از برای عناد و مخوان همه بکیم

مشروط بطهارت است و آن احوط است بلکه شاید
اقوی است و واجب است ازاله خون حیض ازبدن
نماز اگرچه بقدر سر سوزن باشد و خون قروح
وجروح مادامیکه قطع نشده معفو است و بعد از
انقطاع در آن خلاف است وکسی که فراموش کند شستن
مخرج بول وغایط را و نماز کند نمازش را باید اعاده
نماید اگر وقت باقی است والا قضا کند وخونیکه
بعد از ذبح باقی میماند اگر آن خونی نیست که صلاحیت
بیرون آمدن ندارد وغالبا باقی میماند پاك است
بلکه حلال است خواه در عروق باشد یا در شکم
یا در گوشت وخونیکه عادة بایست بریزد و بجهة
نفس بخود کشیدن مثلا مانده باشد جاری حکم
نجاست

نجاست آن کرده اند وجامهٔ که بآب کر شسته شود
فشردن آن ضرور نیست   در نماز است
ودر آن چند فصل است   در بیان عدد
نمازهاست بدانکه نماز بر دو قسم است واجبی وسنتی
اما واجب هشت نماز است نماز یومیه ونماز جمعه
ونماز عید ونماز طواف ونماز میت ونماز آیات
ونماز احتیاط وانچه واجب شود بنذر وشبه
آن ونماز یومیه در حضر هفده رکعت است
ودر سفر یازده رکعت که شش رکعت از سه
نماز چهار رکعتی کم میشود وسنت است در هر
شبانه روزی در حضر سی وچهار رکعت واین
نوافل یومیه گویند هشت رکعت پیش از نماز

ظهر و هشت رکعت پیش از عصر و چهار رکعت
بعد از مغرب و دو رکعت بعد از عشا و یازده
رکعت نماز شب و دو رکعت نافله صبح و تاکید
بسیار در این نوافل شده و فضلش بسیار است خصوصا
نماز شب و وتیره را ایستاده کردن خلافست احوط
اینست که نشسته بجا آورد بلکه حکم بان درست
و نماز وتر را از نماز شفع جدا کند و مستحب است
قنوت در نماز وتر پیش از رکوع و وظیفه معینی
ندارد بلکه هر دعائی که خواهد بجهت دین و دنیای
خود میکند لکن بهتر اینست که دعاهائیکه از ائمه
وارد شده بخواند و مستحب است در قنوت وتر هفتاد
مرتبه استغفر و سیصد مرتبه العفو العفو و دعا کردن
بجهت

بجهت برادران مؤمن و اسم بردن ایشان و اقل
چهل نفر را دعا کند و بدانکه نافله روز را افضل
اینست که باخفات بخواند و نافله شب را بجهر و
نافله را بدون عذر نشسته بجا آوردن در آن
خلافست اقوی اینست که جایز است و احوط خلاف
آنست بلکه الست خوابیده بر پشت و بپهلو نیز
جایز است اگر چه قدرت بر قیام داشته و در سفر
نافله ظهر و عصر ساقط است بلکه وتیره نیز بنابر
اقوی و نافله در سفر هر ساقط میشود که نماز
در آن قصر میشود و نمازهای سنتی مجموع الفا
در بیان وقت نمازاست بدانکه نماز
یومیه را دو وقتست یکی وقت فضیلة و دیگری

وقت اجزاء واگر در وقت فضیلت نکند بر او گناهی
نیست اما مستحب را ترک کرده وهر نمازی که وقت
معینی بجهة آن تعیین شده مثل نماز یومیه جایز
نیست از پیش از وقت بجا آورد وهم چنین بعد از
وقت نیز جایز نیست وجزء نماز نیز حکمش حکم کل است
پس کسی عمدا با علم او پیش از وقت شروع در نماز
کند نمازش باطل است اگرچه بعضی از آن را در وقت
کند اگرچه باعث این تقیه باشد واگر اعتقادش
این باشد که وقت داخل شده پس شروع بنماز
کند این مجموع نماز در وقت واقع شده باشد
اتفاقا پس اگر میدانست که جایز نبود بر او شروع
در نماز وشروع کرد نمازش باطل است واگر بجهة

شبهه

شبهه اعتقادش این بود که جایز است نمازش
صحیح است بنا بر اقوی واگر کسی پیش از وقت
نماز کند بجهة فراموشی نمازش باطل است
اگرچه جزء نمازش قبل از وقت واقع شود بنا
بر اقوی خواه فراموش کند که نماز را وقتی است
یا فراموش کند مراعات کردن وقت را ولکن
اگر با نسیان شروع کرد ومجموع نماز در وقت واقع
شد نمازش صحیح است واگر از روی جهل قبل از
وقت نماز کند یا جزئی از نمازش قبل از وقت
واقع شود نمازش باطل است خواه جاهل بحکم
باشد یعنی که نداند که نماز را وقتی است و بیش
از آن جایز نیست یا جاهل بموضوع باشد یعنی نداند

وقت داخل شده باشد یا جاهل بتفصیل اوقات نماز
یا جاهل بحکم نماز پیش از وقت باشد و اما اگر جاهل
بحکم نمازش مجموع در وقت واقع شود در صحت
نمازش اشکال است و صحت اقربست و اگر عالم بحکم
نماز را بجا آورد در حالیکه شک در دخول وقت
داشته باشد پس معلوم شود مجموع آن در وقت
بوده اگر بجهة شبهه اعتقادش این بود که دخول
در نماز جایز است نمازش صحیح است و اگر با مظنه
بوقت نماز کند و مجموع آن در خارج وقت اتفاق
افتد نمازش باطل است اگرچه مظنه باشد که
شرعا معتبر باشد و اگر معین شود که ظن او
مطابق واقع بوده و نمازش در وقت اتفاق
افتاده

افتاده اگر ظنش شرعا معتبر بوده نمازش صحیح و الا
در آن اشکال است با امکان تحصیل علم بدخول
وقت عمل بمظنه نمیتوان کرد بلکه باید تحصیل علم
نمود اگر ضرری و حرجی لازم نیاید و اگر تحصیل
علم ممکن نشود مثل نابینائی یا حبس مدة مدیدی
بجهة ابری یا غباری یا نحو آن اکتفا بمظنه می
توان نمود بنا بر اقرب لکن احتیاط را ترک نکنند
و در قبول شهادة عدلین اشکال است و قول
یک عادل را که البته معتبر نیست و اذان مؤذنها
اعتمادی بر آنها نیست خواه ثقه باشند یا نه
مگر علم بهم رسد و در جائیکه اعتماد بمظنه میتوان
نمود و اذان ایشان افاده مظنه نماید الظن معتبر

میباشد اگر چه مؤذن عادل نباشد یا بجز اذان
خروس و بال زدن او اعتباری نیست و اگر کسی کور باشد
یا جای تاریکی محبوس باشد یا عامی باشد که
وقت را نشناسد اگر ایشان را ممکن است تحصیل علم
بوقت اگر چه بخبر عادل باشد واجب است تحصیل
علم و اگر علم ممکن نباشد اگر تحصیل مظنه ممکن است
باید تحصیل مظنه نمود و اگر هیچیک ممکن نباشد
تقلید میکند بعضی را و جمعی گفته اند که واجب است
معرفت اوقات و حق این است که این قدر واجب است
که بر آن موقوف است نماز در وقت کردن و
تفصیلی که علما ذکر کرده اند لازم نیست و قضای
نمازهای یومیه بلکه هر نمازی که قضای آن
و لازم

لازم است از او هر وقتی میتوان بجا آورد
مگر در وقتی که ادای یومیه تنگ شود که در این
حال یومیه را مقدم باید داشت بر غیر اگر چه
آن غیر ادای غیر یومیه باشد مثل نماز آیات
پس اگر در اثنای نماز مبین شد که وقت یومیه
ادا تنگ شده آن را قطع میکند و شروع بنماز
حاضره میکند چنانچه از انجا حق مستفاد میشود
و نوافل یومیه را نیز وقتهای معینی است
پس نافله مغرب و عشا بعد از فراغ از نماز
مغرب است تا سرخی مغرب بر طرف شود و اگر وقت
از آن خارج شود و مشغول بنافله باشد واجب است
قطع آن نماز بر او و اگر شک کند که وقت بیرون رفته

باز حکم میکند بباقی مانده آن و وقت وتیره بعد از
نماز عشا است و وقت باقی است تا وقت عشا
باقیست و نماز شب وقتش نصف شب است لیکن
بعد از تقدیم بر آن جایز نیست و آخر وقتش
صبح صادق و نماز شفع و وتر داخل در نماز
شب است و مراد از نصف شب نصف ما بین غروب
آفتاب و طلوع آفتابست و اگر صبح شود و چهار
رکعت از آن تمام نکرده باشد جایز نیست بجا
آوردن آن بلکه اگر در اثنای نماز باشد باید آنرا
قطع کند و اگر چهار رکعت کرده باشد یعنی سجده
آخر رکعت چهارم را تمام کرده باشد اگر چه سر از
سجده بر نداشته باشد جایز است تمام کردن

باقیمه

باقیمه آن قبل از نماز صبح و اگر خواهد بقیه را
بعد از نماز صبح قضا کند بلکه این افضل است
و اگر قبل از نماز صبح کرد بقیه را باید بتخفیف بجا
آورد و اکتفا کند بانچه لازم است یعنی سوره را
ترک میکند و در رکوع و سجود یک ذکر میکند و
اگر نشسته بود تواند بجا آورد نشسته میکند
و آن بقیه را که بعد از طلوع و پیش از نماز صبح
کرده در آن نیت ادا و قضا نمیکند و شفع و وتر
نیز جزء نماز شب است لیکن از اینجهت در اینصورة
پیش از نماز صبح میتوان کرد   در لباس
مصلی است بدانکه معتبر است در لباس مصلی چند
امر است اول آنکه باید لباس مصلی از جلد میته

نباشد پس جایز نیست نماز در جلد میته خواه
از حیوان حلال گوشت باشد یا نه خواه دباغی کرده
باشند و خواه نه بلکه با خود داشتن آن نیز جایز
نیست اگرچه دباغی شده باشد پس اگر عمداً در آن نماز
کند نمازش باطل است و اما در صورة سهو اشکال است
لکن اقرب اینست که فاسد نمیشود مگر آنکه نجس باشد
یا از حیوان غیر ماکول اللحم باشد که حکم نجس و ماکول
اللحم در آن جاری میشود و فرقی نیست میان
آنکه میته از حیوانی باشد که نفس سائله یعنی
خون جهنده داشته باشد یا نه و اگر جلدی در
جائی افتاده باشد و نداند که تذکیه شرعی
بعمل آمده یا نه حکم آن در کمال اشکال است لکن
احوط

احوط بلکه اقوی وجوب اجتناب است خواه در بلاد
اسلام و خواه در بلاد کفر دوم آنکه باید از جلد
حیوان غیر ماکول اللحم نباشد پس جایز نیست نماز
در جلد سباع اگرچه تذکیه و دباغی شده باشد
و همچنین جایز نیست نماز در جلد سمور و فنک
و غیر اینها از حیوانات خواه از مرغ باشد یا غیر
مرغ خواه از صحرائی باشد یا دریائی خواه دباغی
شود یا نه خواه سائر باشد یا نه و همچنانکه
نماز در جلد اینها جایز نیست همچنین جایز
نیست نماز در مو و پشم و پر و کرک و استخوان اینها از
سایر اجزاء حیوان غیر ماکول اللحم و اگر اجزاء غیر
ماکول اللحم در مثل بند زیر جامه و غیر آن
از حیوانکه

ساتر عورة نشود ساخته باشد پس نماز در آن
جایز نیست بنا بر اقوی و اگر جزئی از حیوان غیر
ماکول را با خود داشته باشد و لکن نپوشیده
باشد در جایز بودن نماز در آن خلاف است
لکن اقرب جواز است و احوط منع است اگر چه
یک مو باشد و اما نماز با فضلات و اجزاء خود مثل مو
و ناخن و آب دهن و چشم و نحو آن در آن اشکالی نیست
بلکه در غیر خود از انسان دیگر نیز جایز است اگر چه
فرض کنیم که منع کنیم نماز را در جزء حیوان غیر ماکول
را و پوستهای دیزه که از شوراة و اطراف دملها
در وقت چاق شدن بریزد و نحو آن اگر از خود باشد
باشد نماز با آن میتوان کرد و اگر از غیر باشد
اقوی

اقوی و احوط منع است و نماز با شپش و مگس
و موم و عسل جایز است و همچنین در لباس
متنجس لکن در اینجا احوط منع است و نماز با مروارید
و صدف ضرر ندارد نماز بر روی جلد و موم
و پشم و کرک و نحو آن از حیوان غیر ماکول اللحم جایز است
و اگر شک کند در جلد و مو و نحو آن از ماکول اللحم است
یا نه باید اجتناب کند از نماز کردن در آن بنا
بر ظاهر پس مثل آنست که بداند از غیر ماکول اللحم است
و ثابت میشود بودن با اینکه جزء حیوان غیر ماکول
اللحم است بشهادة دو عادل و بقول صاحب مال
و فروشنده آن و اما بشهرتی که مظنه از آن بهم
میرسد اشکال است لکن احتیاط را ترک نکند

ما کل حیوانی را نشناسند و ندانند که ماکول اللحم است
نه باجتهاد و نه بتقلید واجب است اجتناب از آن
و فرقی نیست میان آنکه عمدا در جزو حیوان غیر ماکول
نماز کند یا سهوا یا از روی جهل و فرقی میان افراد
نمازها نیست و آنچه گوشتش مکروه است نماز
در جلد آن ضرری ندارد و نماز در جلد و کرک
خز جایز است و در جلد سنجاب خلافست اقوی
منع است سیم آنکه لباس مصلی باید از حریر محض
نباشد اگر مصلی مرد باشد بلکه پوشیدن حریر
محض ~~نباشد اگر مصلی مرد باشد بلکه~~ در غیر نماز
نیز بر مردان حرام است مگر در حال حرب و ضرورة
پس نماز در آن باطل است اگر عمدا پوشیده باشد
بلکه

بلکه از روی سهو یا فراموشی یا جهل بر اینکه
این حریر است پس نماز کند نمازش باطل است و حکم
پس حکمش حکم ابریشم است بنا بر اقرب و اگر شک
کند که آیا حریر است یا نه احتیاط آن ترک نکند
که مسئله محل اشکالست و از برای اطفال و زنان
جایز است پوشیدن و نماز کردن و اگر حریر آن
جامه ساتر نباشد مثل بند زیر جامه و عرقچین
که ستر عورت نمی نماید در صحت نماز مردان در آن
خلافست اقوی منع است و بنابر مختار پوشیدنش
مطلقا حرام است و فرش کردن [illegible] حریر جایز است
و نماز نیز بر آن جایز است و سواری بر آن
و بالش و متکا کردن آن نیز جایز است و لحاف کردن

و پوشیدن آن مثل لحاف است احوط منع است
بجهة مردان لکن در صحت نماز جوازش دور نیست
و اما حمل و برداشتن ابریشم و حریر جایز است
در نماز و همچنین در جامه که در اطراف دامن و سر
آستینها و دو یخه آن از حریر سجاف کرده باشد بنا
بر اظهر و هر چند اگر سجاف گویند عرفا جایز است
اگر چه احوط اینست که زیاده از چهار انگشت مضموم
نباشد لکن در سجاف بالاپوش بیشتر از چهار
انگشت را نیز منعی نیست و اگر ابریشم را با غیر مخلوط
کنند بنحوی که از حریر بیرون رود نماز در آن
جایز است چهارم آنکه جایز نیست مردان را
پوشیدن طلا در حال نماز خواه ساتر باشد یا نه
حتی

حتی آنکه مثل انگشتر و کمربند بلکه در صحت نماز نیز
جایز نیست و احوط اینست که مردان با طلا
ننماید اگر چه بطلان بعین پوشیدن و در حال
ضرورت پوشیدن آن جایز است در حال حرب
و هم چنین فرش قرار دادن و بالش قرار دادن
و سوار شدن بر آن جایز است و بر اطفال
پوشیدن آن حرام نیست و منع کردن اولیا لازم
نیست و مطلا و چیزی که از طلا و نقره با هم
میسازند اگر صادق نیست که نماز را در طلا کردن
جایز نیست نماز با آن و الا جایز است و هم چنین
در جائیکه مطلا بافته شده باشد یا با طلا و
نقش کرده باشد و بالجمله حرام است در نماز ضرر ندارد

وآنچه مذکور شد در حال عمد است و اما در حال
فراموشی و جهل ببطلان بودن ضرر ندارد پنجم آنکه
لباس مصلی غصبی نباشد پس اگر جامه که پوشیده
قابل ستر عورت است غصبی باشد نمازش باطل است
خواه اثر ساتر قرار داده باشد یا نه و اگر چیزی
باشد که قابل ستر عورة نباشد مثل انگشتر و
کمربند و مانند آن پس اگر نماز کردن در آن لازم ندارد
بجا آوردن فعلی از منافیات نماز را پس نمازش
باطل نیست و اگر نماز در آن باعث تصرفی زیاد
میشود نمازش باطل است و اگر باعث تصرف
زیادی نمیشود اما رد کردن بصاحبش مثلا منافی
با نماز است حکم بفساد نماز خالی از قوت نیست
و حکم

و حکم هر چیز غصبی که با خود داشته باشد و
نپوشیده باشد نیز چنین است و سایر عبادات
اگر از قبیل روزه است که لازم ندارد تصرفی
در مغصوب را و رد کردن بصاحبش منافات
ندارد با آن عبادت پس آن عبادت صحیح است و اگر
لازم داشته باشد تصرف در آن را پس آن عبادت
باطل است بنابر اقوی و اگر رد کردن بصاحبش
منافی با آن عبادت میشود حکم بفساد خالی از
قوت نیست و آنچه مذکور شد در حالی است
که علم بغصبیت داشته باشد و الا نمازش صحیح است
و اگر علم بهم رساند و فراموش کرد نیز نمازش
صحیح است و اگر [illegible] که نماز در جامه غصبی

جایز نیست پس اگر تقصیر در تحصیل حکم مسئله کرده
نمازش باطل است و همچنین باطل است نماز در آن
اگر بداند که حرام است نماز در آن لکن نداند که
باعث بطلان روزه نمیشود و چنین یا که خریده
به بیع فاسد یا اجاره کرده باشد باجاره فاسد
پس اگر علم بفساد آن نداشته باشد نماز در آن
صحیح است و با علم بایع و مشتری بفساد و اگر
میداند بایع راضی است که او نماز کند با جامه
او و اگر بداند بیع باطل است پس نماز در آن
صحیح است و اما صحت در کمال اشکال است و اگر
اذن دهد مالک بپوشیدن جامه در آن جامه نماز
صحیح است مگر آنکه منع کند از نماز و مستحب است
نماز

نماز در فعل حریر و مکروه است نماز در جامه
سیاه مگر در عبا و در عمامه و چکمه و مکروه است
نماز در عمامه بی حنک و در جامه سرخ و بعضی
هم رنگ سیاه را مثل آن میدانند و ملحق می
دانسته شود باین باب کلام در ستر عورت
در بیان ستر عورت است و واجب است پوشیدن
تمام عورة بر مصلی در حال نماز و شرط صحت
نماز است و ترک آن باعث بطلان نماز میشود
خواه نظر کننده در آنجا باشد یا نه حتی در نماز
میت بنابر اقوی خواه پوشیدن مجموع از او ترک
کند یا بعضی از آن و عورة در مردان قبل و
دبر و بیضتین است و زیاده پوشیدنش
ولی

واجب نیست و اگر در بین نماز عورتش مکشوف
شود و مطلع نشود تا بعد از نماز یا اینکه در نماز
مطلع نشود و بپوشد اولی در صحت نمازش خلاف نیست
اقوی اینست که صحیح است و اگر در بین نماز مطلع
شود و بپوشد نمازش باطل است و اگر فراموش
کند ستر عورة را و همچنین با نماز کند نمازش صحیح است
و واجب است پوشیدن عورة از چهار جانب
پس اگر از پیش یا چپ یا راست دیده شود از
پوشیده است و آیا باید از زیر پوشید یا نه تحقیق
اینست که اگر بکنار بام یا مکان بلندی نماز میکند
و بنحوی است که از پائین اگر کسی بخواهد میتواند
عورة او را ببیند پس واجب است پوشیدن

آن

آن از جانب زیر بنا بر اقوی و احوط و اگر بود
نماز کند و کسی در عقب پای او ایستاده باشد
بنحوی که تواند عورة او را ببیند پس از جانب زیر
پوشیدنش ضرور نیست و اگر جامه اش سوراخ
باشد مجانی یا صورة پس اگر تواند از جمع کند
یا دست بنحوی که منافی نماز بعمل نیاید و ستر بجا
بعمل آید نمازش صحیح است و اگر با دست از سوراخ
جا بپوشاند که ستر بدست عمل آید در صحت
نمازش اشکال است و صحت اقوی است و چون ستر
عورت واجب است پس باید تحصیل نماید ساتر را
اگر چه زیاده از قیمتش باشد مادامیکه ضرری
حاصل نشود و جامه که رنگ بدن را نپوشد ستر

بآن نمی‌شود و امّا پوشیدن حجم عورة واجب نیست
و اگر سیاهی و شبحی از زیر جامه پیدا باشد
در آن اشکال است احوط پوشیدن آن است نیز
و ستر عورة صحیح است بجامه که بافته شده از پشم
و کتان و پنبه و کرک و مو حیوان حلال گوشت
یا اینکه بافته شده باشد از حریر یا یکی از اینها
بدیگر از حریر نگویند و بحریر محض بجهة زنان
و مو پوست حیوان حلال گوشت و ستر عورة با اینها
در همه حال جایز است بلکه بعلف و برگ درخت
نیز جایز است حتی بغیر ضرورة بنا بر اصح لکن احوط
اجتناب است در غیر ضرورة بلکه جایز است ستر بهر
چیز دیگر ستر بآن توان کرد و از آن ساتر گویند حتی
مثل

مثل بوریا و چوب و نحو آن مثل پنبه و پشم
و کرک نبافته و با اینکه هیچ قسم از ساتر
نیابد از ایستاده میکند با ایماء اگر ایمن است
از کسی که عورة او را ببیند و الا نشسته می
کند با ایماء بچشم کافی نیست بلکه باید ایماء
بسر نماید مگر آنکه ایماء بسر ممکن نباشد پس
ایماء بچشم متعین است بنا بر احوط و در ایماء
بجهة سجود سر را پایین تر میاورد بنا بر احوط
لکن مساوی با ایماء در رکوع نیز جایز است
بنا بر اقرب و واجب نیست در ایماء خم شدن
پشت یا گذاردن دستها و انگشت پاها بر
موضع که معهود در حال سجود و بلند کردن

چنین که سجده بر آن کند مثل مریض لازم نیست
بنا بر اقرب ولکن احوط است وایستاده لازم نیست
نشستن بجهة سجود و هم چنین لازم نیست نشسته را
ایستادن بجهت رکوع وایستاده را اگر باعث نشستن
کشف عورة شود وجوب نشستن بجهت تشهد و
سلام بعید نیست واگر باعث کشف عورة گردد
لزوم ایستادن دور نیست   در بیان مکان
مصلی است بدانکه حرام و باطل است نماز در مکان
غصبی که از روی عمد یا اختیار باشد خواه غاصب
باشد خواه بغیر او از هر که اذن شرعی در تصرف
آن ندارد و هر مکانی که حرام است تصرف در آن
بنحویکه شامل نماز نیز باشد و حکم آن حکم غصبی است

و در زیر

و در زیر سقف و خیمه غصبی اگر هوا مغصوب
نباشد نمازش صحیح است لکن احوط اجتناب است و اگر
بچسباند بدن را بدیوار غصبی در بین نماز لکن
نه بطریق اعتماد نمازش صحیح است و اگر در میان
بیابانی و زانوهای او چنین غصبی باشد باعث
بطلان نماز نمیشود و نماز در مال المشترک بی اذن
شریک جایز نیست و مکانی که حق نیه یا اجاره
کرده به بیع و اجاره باطل نماز در آن باطل است
مگر علم داشته باشد به بیع و اجاره باطل نماز
در آن باطل است مگر برضای مالک در خارج با قطع
نظر از آن عقد و این در صورت علم به باطل بودن
آن عقد است و مخفی نیست در مکان غصبی میان

آنکه زمین غصبی باشد یا فرش و نماز در چنین مجهول
للمالک که از آن باید حفظ نمود باطل است و صحرا ها
و باغستانها که بی اذن مالک نماز میتوان کرد
بعد از غصب شدن نمیتوان کرد و جای که منفعت
آن منتقل شده باجاره یا بعاریه یا نحو آن نماز در آن
میتوان کرد اگرچه ملک از دیگری است و اگر منفعت
منتقل بدیگری کرد یا اجاره نماز در آن جایز است
بدون اذن حتی بجهت مالک و اگر مالک اذن
دهد نماز در ملک غصبی میتوان کرد حتی غاصب
و اگر کسی را مالک ملک اذن دهد و لکن نمیداند
که مالک در باطن اکراه دارد نماز نمیتوان نمود
و همچنین اگر مظنه رضای مالک باطنی داشته
باشد

باشد و در صورة این نیز احوط اجتناب است و همی
جاییکه علم برضای مالک داشته باشد نماز میتوان
کرد در آن اگرچه آن علم بقراین و حدة حاصل شود
و اگر اذن بنحوی باشد مثل آنکه اذن بخصوص نماز
نداده اما اذن دهد او را که مدتی در این مکان
بماند یا آنکه او را برسم مهمانی در مکان جای
دهد پس اگر علم بهم رسانید برضا اشکالی نیست
و اگر علم واقع نباشد و اما از کلام فهمیده میشود
بطریق اولی نیز اشکالی نیست و الا جایز نیست
اگرچه مظنه داشته باشد لکن از لفظ فهمیده
نشده باشد و اگر از قراین و شهادة حال بر آید
که اگر صاحب منزل علم بحال میهمان بود و اعتقاد

او را میدانست و کیفیت نمازش را میدانست راضی بود
بنماز کردن او پس در اینحال نماز میتوان نمود در صحرا
و باغستانهائی که مالک دیگری است اگر میداند که مالک
انها کراهیت ندارد بنماز کردن در انها بقرائن احوال
پس نماز در انها جایز است اگرچه علم بالفعل برضای
مالک نداشته باشد خواه مالک آن مؤمن باشد
یا کافر یا مخالف خواه مالک آن معروف باشد
یا نه خواه در وقت وسعت باشد یا نه بلکه بجمیع
تصرفات اذن مالک در آن ضروری است مثل نماز
باشد و در حکم اینها میباشد هر مکانیکه اذن در
دخول آن میباشد بر وجه مخصوص مثل حمامها
و کاروانسراها و آسیاها و مکانهای این مظنه

بعدم

بعدم کراهت مالک داشته باشد یا شک در رضا
و کراهت داشته باشد و ضرری بمالک نرسد و سایر
تصرفات که عادة بانها جاری شده ضرر ندارد بنا
بر اقوی لکن احتیاطا ترک نماید خصوصا در صورة
شک این در صحراها و بوستانها است اما حمامها
و دکان یا مظنه بعدم کراهت مالک یا شک در نماز
و سایر تصرفات هیچیک جایز نیست پس در مثل
حمامها علم بکراهت نداشتن مالک فائده دارد
بدون این تصرف نداشتن فائده دارد بدون
این تصرف جایز نه بخلاف صحراها و بستانها که با علم
بکراهت یا مظنه بان تصرف جایز نیست و الا جایز
است و اگر بعد از نماز عالم شد بغصبی مکان نماز

صحیح است و اگر میدانست که نماز حرام است در ملک
غصبی پس اگر مقصر بجهة در یافتن مسئله نمازش
باطل است و اگر بداند حرام است لکن نداند که باعث
بطلان است نمازش باطل است و اگر میدانست
حکم مسئله را و فراموش کرد حکمش حکم جاهل است
و کسی که در مکان غصبی محبوس باشد یا از بیرون
رفتن از آن مکان خوف ضرری بر خود دارد
نمازش در آن مکان صحیح است و احوط تاخیر
تا آخر وقت است و مشتبه بغصبی اگر محصور باشد
باید از آن اجتناب نمود و ملحق میشود باین باب کلام
در محل سجده   در بیان آنچه که سجده
بر آن جایز است بدانکه جایز نیست سجده بر چیزی که
غیر

غیر زمین و آنچه از زمین روئیده باشد اگر چه از
معادن زمین باشد پس جایز نیست سجده بر ابریشم
و کرک و پوست و ابریشم و آبگینه و طلا و نقره و غیره
و غیر اینها از معادن هر چه از اسم ارض بیرون
رفته باشد بسبب سوختن و نحو آن و همچنین
جایز نیست بر چیزی از بدن و مومیائی و قیر و لکن
اجزاء زمین اگر چه از زمین جدا شود و از زمین
نکو نشد سجده بر آن جایز است و همچنین بر گل
و سنگ اگر معدنی نباشد و بر سفال و احوط عدم جواز
است و تحری جباین در حال سجده لازم نیست اگر چه
که بر چیزی کذاشته که سجده بر آن توان کرد و جمع
جباین با که ضرور نیست که بر آنچه صحیح است سجده

بران گذارد بلکه اندکی سنگینی پیشانی بر زمین گذارد
و متمکن شود و اگر عمداً پیشانی را بر چیزی ابجز صحیح است
سجده بر آن گذارد و بر آن سجده کند نماز وی باطل است
و اگر شک کند در چیزی که آیا صحیح است سجده بر آن
صحیح نیست و اگر شک کند که آیا پاک است یا نه پاک است
و سجده بر گل جایز نیست و بر آنچه از زمین روییده
باشد جایز است اگر خوردنی و پوشیدنی نباشد
بحسب عادت پس اگر بر سبیل ندرت خورده شود
یا پوشیده شود ضرر ندارد و اگر چیزی در بعضی
از بلاد خوردنی یا پوشیدنی باشد در همه بلاد
سجده بر آن باید ترک نماید بنا بر احوط و اقوی شرط
نیست که از بلادی که متعارفست در میان ایشان از اهل
اسلام

اسلام باشند و نزدیکی ایشان با اهل اسلام نیز
شرط نیست و اگر بعضی بلاد متعارف نباشد و در بعضی
بلاد غیر آن متعارف باشد در آن اشکال است
و منع از سجده مانع از قوة مدت و اگر چیزی در بعضی
از احوال خورده شوند و در بعضی از احوال خورده نشوند مثل
برگ انگور در حالی که مأکول است که سجده بر آن
جایز نیست و در حالت دیگر است و چیزی که موقوف است
پوشیدنش بر رشتن و بافتن و خوردنش بر نرم
کردن و پختن مثلا بر آن جایز نیست پس سجده
بر پنبه و کتان در هیچ حال جایز نیست و سجده
بر جو و گندم پیش از آرد شدن جایز نیست بنا
بر اقوی و جایز است بر سجاده که از برگ خرما

با علف یکی و مخلوط آن بافته باشد اگرچه با ابریشم
بافته باشد بقدری که معتبر است از محل سجده بر آن
علف قرار گیرد و سجده بر خاکستر جایز نیست و بر
زغال اشکال است و واجب است تحصیل آنچه سجده
بر آن جایز است و واجب است تحصیل آنچه سجده
بر آن جایز است اگرچه بعوض باشد اگر عوض مقدور
باشد و سجده بر کاغذ جایز است اگرچه نوشته
باشد اگر بنحوی باشد که عرفا بگویند سجده بر
کاغذ کرده پس بر غالب مکاتب سجده جایز میباشد
اگرچه مداد از اموری است که سجده بر آن جایز نیست
واما اگر مداد آن از قبیل کل باشد اشکالی نیست
و محل سجده باید ملک او باشد یا در حکم ملک او باشد
درجمیع

در جمیع مواضع واما پیشانی پس محل آن باید پاک
باشد بقدری که معتبر است در سجده بر نجس
جایز نیست اگرچه تعدی نکند و سایر اعضای سجده
شرط نیست طهارت محل آنها پس جایز است که آنها را
بر چیز نجس جایز است بگذارد واگر تعدی نماید
واگر موضع نجس شود و مشتبه شود اگر محصور است
همه قدری که احتمال نجاست میدهد باید اجتناب
نماید واگر موضع غیر محصور باشد اجتناب لازم
نیست و در معرفت محصور و غیر محصور رجوع
بعرف میشود واگر چیز پاکی بموضعی از مواضع که مشتبه
بنجس شده برسد اگر بجمیع آن موضع رسیده است
والا پاکست واگر در محل سجده کند باعتقاد پاک

بودن آن و بعد معلوم شود که نجس بوده اقوی
صحت نماز است وهم در فراموشی و آنچه گفتم که سجده
جایز نیست بر غیر زمین و آنچه از آن روییده
آن در حال اختیار است اما در ضرورة پس جایز است
بر غیر آن و آنچه باعث ضرورة میشود چند چیز است
یکی تقیه است و شرط نیست نتوانستن فرار از آن
و در حال تقیه مجزی است مثل آنچه بر آن سجده جایز
نیست لکن احوط تقدیم پنبه و کتان است دیگر
گرمای شدید و سرمای شدید است که نتوان سجده
بر زمین کرد پس جایز است سجده بر جامه و کف
دست بغیر از این جایز نیست بنا بر اقوی و اقرب
تقدیم جایز است بر کف دست و در اینجا اظهر آنکه

از جامه را

از جامه را خواهد سجده کند دیگر از سایر عذرها
عذریست که سجده بر زمین و آنچه از آن روییده
که باعث حرج یا ضرری شود مثل آنکه در تاریکی
نماز کند و خوف گزیدن عقرب مثلا داشته
باشد اگر سر بر زمین گذاشتن خوف باشد که باعث
سقوط تکلیف شود بلکه اگر از مطلق سجده کردن
ترسد ایماء میکند ایمای نزدیکی بسجود حقیقی
بنا بر احوط و اگر زمین و آنچه از آن روییده
یافت نشود و نتوان تحصیل نماید اگرچه ببذل
مال باشد پس سجده بر غیر آن میکند و در اینجا
و حال الضرورة آنچه نزدیک بر زمین از آن
روییده باشد مقدم میدارد بر چیزیکه از آن

دو رباشد بنابر احوط و اگر در حال نماز ظفر بمهر
او قا بر دارد و ممکن نشود تحصیل آنچه سجده بر آن
جایز است مگر بفعل منافی پس اگر در تنگی وقت
میباشد اگر نماز را از سر گیرد وقت شود پس باید
نماز را اتمام کند و سجده بر هر چه باشد میکند لکن
آنچه اقرب باشد بآنچه سجده بر آن صحیح است مقدم میدارد
پس پنبه و کتان و معدنها مثلا مقدم بر حریر و پوست
میدارد بنابر احوط بلکه حکم بان دور نیست و اگر
در وسعت وقت باشد نماز را تمام میکند بنحویکه
گذشت اعاده میکند از بنابر احوط و اکتفا بنماز
اوّل نمیتوان نمود بلکه اگر خواهد میتواند نماز را قطع
نماید بنابر اقرب و هم چنین است حکم نسبت بهر چیز
بحث

باعث شود که در بین نماز مضطر شود
در بیان واجبات نماز است و آن هفت چیز است
اوّل تکبیرة الاحرام و آن از ارکان نماز است و اخلال
بآن عمدًا یا سهوًا باعث بطلان نماز است و صورت
آن اینست که بگوید الله اکبر و تغییر صورت آن جایز
نیست بهر نحو از تغییر که باشد پس بدل کردن از آن
بکلمهٔ دیگر جایز نیست و زیاد کردن حرفی یا کم
کردن حرفی از آن جایز نیست و فاصله آوردن چیزی
میان دو کلمه جایز نیست و سکوت میان دو کلمه
جایز نیست و بعضی گفته اند که فاصلهٔ کمی که اعتنا
بحسب عادت فصل و جدا کردن نگویند ضرر ندارد
و با قدرت ترجمهٔ آن کفایت نمیکند اگر گنگ باشد

که هیچ از تکبیر را نتواند گفت باید زبان را حرکت
دهد بنا بر احوط و بدست یا انگشت اشاره کند
و بدل قصد کند ثنای الهی را باین معنی که قصد
کند که اینچنین کلمه بجا میآورد ثنای خداست و اگر
نتواند چیزی از تکبیر را بگوید باید بگوید بنا
بر آنچه تصریح کرده اند بعضی از علماء و واجبست
قیام در حال تکبیرة الاحرام پس اگر در حال بر
خواستن قبل از قیام شروع بآن نماید مجزی
نیست و بلند کردن دستها در وقت تکبیر واجب
نیست بلکه مستحبست و احوط عدم و بعضی بر آنند
که مستحبست که ابتدای تکبیر کردن دستها تکبیر
بگوید و انتهای تکبیر و شروع تکبیر دیگر با تکبیرة

الاحرام

الاحرام سنتست و اقوی اینست که میتوان همه را
پیش از تکبیر بگوید و همه را بعد یعنی یا بعضی را پیش
و بعضی را بعد میتوان گفت دویم قیام است بدانکه
در وجوب قیام در نیت خلافست و بنا بر اینکه
نیت را از عبارة داعی دانیم ثمری در این خلاف
نیست زیرا که بنا بر این لا محاله نیت در حال قیام
واقع میشود و چون تکبیر را باید لابد در حال قیام
بگوید چنانچه گذشت و قیام در حالت قرائت واجبست
و رکن نیست چنانچه تصریح کرده اند جمعی اما قیام
بجهت مستحبات قبل از قرائت و در بین قرائت
اگر ساکت شود لازم است پس در این حالت [illegible] اند
قیام را بهم زند یا لازم نیست جمعی گفته اند قیام

واجب ست آن احوطست بلکه عمل بغیر از این سزاوار نیست
و قیام در حال قنوت را مستحب دانسته اند بعضی و این
احوطست و قیام متصل برکوع از ارکان نمازست چنانچه
جمعی بآن تصریح کرده اند و قیام بعد از رکوع واجبست
رکن نیست چنانچه بعضی تصریح کرده اند و مراد از
قیام متصل برکوع آن جزو آخر قیام است که از آن
شروع بجا آوردن رکوع میکند و قیام عبارتست
از راست شدن ستون بنحوی که مهرهای پشت راست
شود پس نمیتواند خم شد اگر چه بحد رکوع نرسد
و همچنین میل بطرف راست یا چپ بنحوی که
بگویند راست ایستاده جایز نیست و اما سر پیش
انداختن ضرر ندارد اگر چه افضل ترک آنست و واجبست

قرار

قرار داشتن در حال قیام و در حال اختیار و
واجب است استقلال در حال قیام یعنی تکیه نداده
باشد بنحویکه اگر آن چیز را بردارند بیفتد مثلا
و واجب است که با هر دو پا ایستاده باشد لکن
اگر سنگینی بدن را بر یک پا انداخته ضرر ندارد و اگر چه
احوط ترک است و جایز نیست دور گذاردن پاها
بنحویکه از حد قیام بیرون رود و اگر نتواند که
مستقل بدون تکیه بایستد تکیه میدهد لکن
اگر آن قیام را بدون تکیه تواند بجا آورد و اگر با تکیه
نیز نتواند ایستاده خم شده قیام را بجا آورد و اگر
با تکیه نیز نتواند و نشستن جایز نیست و اگر نتواند
بهیچ نحو قیام را بجا آورد نشسته نماز میکند

و اگر تواند لکن بعسر و حرج و مشقت بنشیند نماز
میکند و اگر نشسته نمیتواند خوابیده نماز میکند
بر جانب راست و اگر نتواند جانب چپ و اگر نتواند
بر پشت میخوابد و اگر بر پهلو خوابیده باید رو بقبله
باشد نه بروی تنها بلکه بدن را جمیعا باید بقبله نماید
و در حالتیکه خوابیده نماز میکند و اگر رکوع و سجود را
نتواند بجا آورد ایماء میکند و اگر بتواند سر را بر
چیزی که سجده بر آن صحیح است گذارد و از برای
سجود با ایماء بگذارد بنا بر احوط و اگر نتواند آن چیز را
بر محل سجده میگذارد بنا بر احوط بلکه دور نیست
که اقوی باشد و در حال قیام مستحب است که
قدمها را از هم جدا کند بقدر سه انگشت یا یک وجب

از برای

از برای مردان و قول بوجوب ضعیف است و زنها
پاها را جمع میکنند استحبابا و چهارم قرائت است و آن
واجب است و رکن نیست بنا بر اقوی پس ترک
آن سهوا نماز را باطل نمیکند اگر چه در همه رکعتها
ترک کند و واجب است قرائت حمد در نمازهای
واجبی و آیا نماز سنتی موقوفست بآن یا نه اقوی
این است که نافله یومیه که جمیع نوافل بدون آن
صحیح نیست مگر نمازی که از شرع رسیده باشد
که قرائت حمد در آن ضرور نیست و اقوی این است
که واجب است خواندن حمد و سوره تمام در نماز
های واجبی در صورت اختیار و بدانکه واجب است
قرائت حمد بتمامه و اخلال بچیزی از آن جایز نیست

بسم الله جزء حمد و سوره میباشد مکی سوره برائت
پس ترک جای نیست بلکه اخلالی بهر حرفی از آنجا
نیست اگر از روی عمد باشد یا جهل یا تقصیر واجب
است در قرائت حمد رعایت اعرابی یعنی حرکات و
سکنات حروف از جهات تجنب که رسیده بجا آورد پس
اگر اخلال بآن کند باعث بطلان میباشد و اگر
نداند واجب است یاد گرفتن آن چنانچه بعضی گفته اند
و واجب است ادا کردن حروف از مخارج پس اگر
صاد را بجای ضاد مثلا بگوید یا بعکس باعث بطلان
میگردد و اگر بدون اینکه مخارج حروف را تعلیم کرده
میداند اجمالا که حروف را بجای خود میگوید چنانچه
در اکثر حروف بالطبع بجای خود ادا میشود تعلیم
مخارج

مخارج بخصوص صاد ضرور نیست و [illegible] واجب نیست علم
ان و مراد از علم در این مقام اعم او ظن است پس مظنه
بادای حروف از مخارج نیز کافی است لکن احوط آنست
که مظنه از قول اهل خبره بهم رسد و بعضی آن اکتفا
نشود مگر در صورتی که مظنه بقول ایشان حاصل
نمیشود بهم رسد بلکه اگر اکتفا بهر ظنی خالی از قوة
نیست و تشدید را واجب است مراعات آن و متصل
بعضی واجب میدانند و آن احوط است لکن در حکم
بوجوب اشکال است و ادغام صغیر را بعضی واجب
میدانند و آن احوط است لکن وجوب معلوم نیست
و آن ادغام است که نون ساکنه و تنوین پیش از
حروف یرملون رسند ادغام میشوند لم یکن له

ووقف بحرکت ووصل بسکون جمعی واجب میدانند
ودر وجوب آن اشکالست لکن احوط است و بعضی
انداختن همزه وصل را لازم میدانند انداختن آن
و همزه وقطع را در ذکر شرا بلکه هیچ را در علم نحو
یا صرف واجب شمرده واجب میدانند و در آن
اشکال است بلی احوط میباشد و بعضی مراعات صفات
حروف را که قراء گفته اند واجب میدانند وظاهر
عدم وجوبست مگر آنچه را که واجب میدانند
وظاهر عدم وجوبست مگر آنچه که گفتیم که واجبی از
واجبات مثل ادای حروف از مخرج مثلا موقوف
بر آن باشد و توجه قرائت کافی نیست بلکه جمیع ذکرها
واجبی و باید که بعربی ادا نماید و اما قنوت را اقوی

اینست

اینست که بغیر عربی نیز جایز است بلکه در غیر
قنوت دعا کردن بغیر عربی در بین نماز قوت دارد
پس لحن در الفاظ و در سایر ذکرها سنتی نیز ضرر
ندارد و لکن احوط ترک است و ترک دعا بغیر عربی
نیز موافق احتیاط دور نیست و واجبست
که حمد را با آیات ترتیبی که هست بخواند و جایز نیست
که کلمات آنرا از هم جدا کند مثل اینکه کسی عدد چیزی را
بشمارد و واجبست موالاة در قرائت پس اگر
در میان آن چیزی دیگر بخواند قرائتش فاسد
میشود و ترک موالاة سهوا باعث بطلان نماز نمی
شود بلکه قرائت را نیز باطل نمیکند بنابر اقوی
و لکن اقوی اینست که بیک کلمه و دو کلمه اگر چیزی را

در میان قرائت بخواند موالاة فوت نشود لیکن رد
سلام و عطسه کردن در عطسه کردن و بخوان آن
ضرر ندارد مادامیکه نظم قرائت باقی است
و تکرار کلمه یا آیه جهت اصلاح آن ضرر ندارد
و از برای غیر اصلاح احوط ترک تکرار است اگر چه
جواز اقوی است و اگر خواهد تکرار کند کلمه را بجهة
اصلاح آن و آن کلمه در میان یا آخر آیه می تواند
از اول آیه بگیرد و همان کلمه و ما بعد او را بخواند
تکرار نماید ممکن اگر نظم قرائت بهم خورد لیکن باید
بنحوی تکرار کند که بنظم قرائت ضرر نکند و اگر ساکت
شود در میان قرائت آن قدر که او را قرائت کن
نگویند قرائتش فاسد میشود و فساد نماز معلوم نیست

اما

اما احوط آنست که قرائت را دو مرتبه کرده نماز را
تمام کرده و اعاده کند و اگر سهواً ترک کند سکوت
طویل بحدی آورد در حکم فساد قرائت اشکال است
و جایز است قرائت حمد و سوره بهر یک از قرائت
قراء سبعه و بعضی از آن جایز نیست و جایز است که
در بعضی کلمات اختیار بعضی از قرائت کند و در
بعضی دیگر اختیار بعضی دیگر اگر معنی فاسد نشود
و علم باینکه این قرائت سبعه میباشد ضرور نیست
بلکه جایز است اعتقاد بقراءتهای مثل او که مظنه
بصحت اتفاد داشته باشد و معوذتین از قرآنست
پس در نماز صحیح میتوان خواندن آنها و واجب است
جهر در نماز صبح و در دو رکعت اول از مغرب

وعشا و اخفات در ظهر و عصر بغیر ازان و در سایر
رکعتها مخیّر است و در رکعتهای آخر باید با اخفات
بخواند خواه تسبیح بخواند خواه حمد و اقلّ اخفات آنست
که خودش بشنود و اقلّ جهر آنست که غیر بشنود با صوت
و بلند خواندن تا بحدّ افراط جایز نیست و بر زنان
واجب نیست جهر و اخفات در جائیکه بر مردان
واجب است بلکه اقوی آنست که مخیّر است میان جهر
و اخفات اگر اجنبی صدای اورا نشنود و امّا در محل
اخفات احوط اینست که جهر نخوانند و مستحبّ است جهر
ببسم الله در نمازهای اخفاتی و در رکعتهای
آخر از همه نمازها از برای امام و منفرد و احوط
اخفاتست و قضاهای نمازهای یومیه در جهر
و اخفات

و اخفات مثل ادای آنها است و اگر جهر و اخفات را از روی
جهل ترك کند نمازش صحیح است و اگر سهوا ترك
کند نیز ضرر ندارد و اعاده آنچه را در آن می اعاده
جهر و اخفات را نکرده ضرر ندارد و جایز نیست خواندن
سورهائیکه سجده واجب در آنها است در نماز واجبی
یومیّه چهارم از واجبات نماز رکوع است در هر
رکعتی یکمرتبه مگر نماز آیات که هر رکعتی پنج
رکوع دارد و رکوع رکن است یعنی اگر ترك کرد تا
داخل سجود شد نمازش باطل است اگرچه سهوا باشد
در هر رکعتی که باشد و هر یك از رکوعات نماز آیات
رکن است و واجب است خم شدن بحدیکه کف دستها
بر زانوها برسد و رسیدن سر انگشتان بر زانوها

کافی نیست بنا بر اقوی و احوط اینست که انقدر خم شود
که مجموع کف دست یا غالب آن بر زانو برسد
و کسی که دستش بسیار بلند یا کوتاه است یا دست
ندارد رجوع بمستوی الخلقه میکند و کسی که بقدر
واجب نتواند خم شود انقدر که میتواند خم میشود
و اگر بتکیه دادن تواند خم شود تکیه دهد و اگر
اصلا نتواند خم شود بسر اشاره میکند و اگر نتواند
بچشمها و کسی که منحنی باشد و قدش خمیده باشد
مثل کسی که برکوع رفته باشد بجهة رکوع بیشتر
خم میشود و اکتفا بخمیدگی قامت نمیاید بنا بر اقوی
بشرط اینکه اگر زیاد تر خم شود از حد رکوع بیرون
نرود بجو نکه گویند رکوع نکرده و اگر چنین باشد
جایز نیست

جایز نیست زیاده تر شود و اگر تواند شخص خمیده بجد
رکوع که راست شود بدست گرفتن چیزی در حال
قیام باید بکند و در این حال خم شدن بجد رکوع
مجزی نیست و واجب است در طمانینه بقدر ذکر واجب
و واجب است ذکر در رکوع و احوط اختیار
تسبیح است و اکتفا بمطلق ذکر اقوی است اگر چه
مشتمل بر ثنا خدا باشد و واجب نیست که اگر ذکر
غیر تسبیح اختیار کند بقدر سه تسبیح سبحان الله یا یک
سبحان ربی العظیم و بحمده باشد اقوی بنا بر اقوی و
بنا بر وجوب سه سبحان الله یا یک سبحان ربی العظیم
و بحمده یا اکتفا بتسبیح مطلقا یا لزوم سه تسبیح در ان
خلاف است و احتیاط ترک نباید کرد و اعلای

مراتب احتیاط سه سبحان ربی العظیم وبحمده وسه مرتبه
سبحان الله است بعد از ان سه تسبیح کبری وبعد از
آن یکی وبعد از آن سه سبحان الله وبعد از آن
اختیار تسبیح است بوجهی و واجب است که مجموع ذکر
واجب در وقتی بگوید که بحد رکوع باشد و مستحب است
گفتن سبحان ربی العظیم وبحمده زیاده بر یک مرتبه
از سه مرتبه یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه یا زیاده
واما دو مرتبه یا چهار مرتبه کسی اند بدیم حکم
باستحباب آن نماید و مستحب است گذاردن دستها
بر زانو نهادن بحال رکوع و واجب است سر برداشتن
از رکوع و طمانینه بعد از انکه راست ایستاده باشد
باتفاق بگیر گویند حتی ارکفت وطمانینه بجا آورد
وبعضی

وبعضی ان را رکن کرده اند و مستحب است گفتن سمع الله
لمن حمده واگر ماموم باشد حمد میگوید وقول باینکه
حد شنیدن او مستحب است نیکوست پنجم سجود است
ودران هفت واجب است اول انکه هفت موضع را
بر زمین گذارد وآن پیشانی وکف دستها وزانوها
وسر دو انگشت بزرگ پاها است ومسمی در همه کافیست
حتی پیشانی ودر دستها باطن را بر زمین گذارد
ودر انگشتان پا لازم نیست که سران را بر زمین
گذارد بلکه اکتفا بهر یک از ظاهر و باطن بعید نیست
دویم انکه پیشانی را بر چیزی گذارد که سجده بر آن
جایز است وتفصیلش گذشت واما جز پیشانی را
واجب نیست گذاردن آن بر چیزی که سجده بر آن

جایز است بلی مستحب است چنانچه بعضی گفته اند سیم
آنکه موضع پیشانی بلندتر از محل ایستادن زیاده
از یک خشت اما بقدر یک خشت و کمتر بلندتر بودن
ضرر ندارد و قدر یک خشت چنانچه جمعی گفته اند
چهار انگشت مضموم است و فرق میان زمین
سراشیب و غیر آن نیست و آیا گود بودن نیز مثل
بلند بودن است یا نه احوط اولی است و اقوی آنست
که مثل آن نیست و سایر اعضا مثل پیشانی نیست
در آنچه گفتیم که بلند بودن آن جایز نباشد و اگر
پیشانی بر موضع بلندی آید باید از آنجا بکشد تا موضعی
که جایز است و برداشتن جایز نیست و هم چنین
اگر پیشانی واقع شود بر چیزی که سجده بر آن جایز است

چهارم

چهارم ذکر است و حکم ذکر سجود همانست اگر در رکوع
گذشت پنجم طمانینه بقدر ذکر واجب است و باید
ذکر را در حال اطمینان بجا آورد ششم سر برداشتن
از سجده اول است هفتم طمانینه در میان دو
سجده است و مسمی در آن کافیست و بعضی از علما
هر یک از طمانینه در سجده و سر برداشتن و طمانینه
در میان دو سجده را رکن میدانند و معظم علما
اینها را رکن نمیدانند ولکن دو سجده را با هم
رکن میدانند یعنی اگر کسی که هر دو سجده را با هم
ترک کند نمازش باطل است اگر چه از روی سهو
باشد در هر رکعتی که باشد و بعضی ترک دو تا را
در دو رکعت آخر باعث فساد نمیدانند اگر سهوی

باشد و قول اول اقوی است و ترک سجده رکن نیست
پس ترک آن سهواً باعث بطلان نماز نمیشود بنا
بر اقوی لکن ترک آن عمداً یا از روی جهل اگر مقصر
باشد باعث بطلان میشود و واجب است که در سجده
شکم را از زمین جدا کند پس اگر دست و پا دراز
کند و شکم را بر زمین گذارد و سر بر زمین گذارد
مجزی نیست و مستحب است تکبیر پیش از سجود در
حالیکه ایستاده بلکه در حال فرود آمدن بسجده نیز
میتوان گفت اگر چه افضل اول است و مستحب است
بلند کردن دستها در حال تکبیر و همچنین مستحب
است تکبیر بعد از سر برداشتن از سجده اول
و قبل از سجده دویم و بعد از آن نیز همچنین
در حالیکه

٦٩

در حالیکه نشسته باشد و در بین سر برداشتن
و سر فرو بردن بعضی اصحاب بجای آن گفتن آن
کرده اند و مستحب است که موضع سجود مساوی
محل ایستادن باشد و بعضی گفته اند که مستحب
است که سایر مواضع سجود نیز مکان انها مساوی
باشد و مستحب است گذاردن دماغ نیز در حال
سجود بر خاک و بر چیزی که سجده بر آن جایز است
دور نیست که توان اکتفا کرد و از شرط صحت نماز
نیست و سنت دعا بجهة دین و دنیا در سجود
و طمانینه بعد از سجده دویم واجب نیست ولکن
مستحب است و مستحب است که در وقت برخواستن
بگوید بحول الله و قوته اقوم و اقعد و لحوظ انیست

که لفظ تعالی را بعد از لفظ الله نگوید ولکن جواز
گفتن آن خالی از قوت نیست و در وقت برداشتن
دستها از زمین گذارد اول زانوها را بر دارد
و مستحب است تورک در حال نشستن و چیزی را
که بر آن سجده میکند اگر ضرورتی مثل تقیه
داعی شود میتواند از او بر دارد و بجهت سجده
بگذارد و ما لم یبلغ ضرورة احوط ترک این عمل است
و اگر کرد صحة نماز شاید اقوی است و اگر پیشانی
بزمین رسید و بر داشته شد بی اختیار اگر
برسیدن اول صادق نیست که سجده کرد باید
دو مرتبه سجده کند بگذاردن پیشانی بر زمین
و باید سنگینی اعضا در حال سجده بر مواضع سجود
باشد

باشد پس اگر بر پنبه یا پشمی مثلا سجده نماید یا دست
مثلا گذارد باید قوت کند تا اعضا سنگینیش بهم
از موضع قرار یابد لکن مبالغه زیاده ضرور نیست و
بعد از گذاردن اعضا بر زمین بقصد سجود می
تواند از او بر دارد و باز بگذارد و بعضی از پیشانی
لکن در وقت ذکر باید بر زمین باشد و اگر عضوی را
بر زمین گذارد بقصد سجده سایر اعضا افتادگی بر
زمین میگذارد بنا بر احوط لکن عدم وجوب آن
اقوی است ششم از واجبات نماز تشهد است در نماز
دو رکعتی یکمرتبه و در سه رکعتی و چهار رکعتی دو
مرتبه و اخلال بآن نماز را باطل میکند اگر عمدا
باشد خواه در نماز فریضه باشد یا مستحب و اخلال

بأنّ سهواً باعث بطلان نماز نیشود لیکن آن رکن نیست
و واجبات از هفت چیز است اوّل نشستن بقدر
تشهد واجب با صلوات دوّیم طمانینه بقدر آن پس اگر
شروع بتشهد کند در وقت سر برداشتن از سجده یا
تشهد را تمام نکرده شروع به برخاستن نماید چنانچه
اکثر زنان و عوام میکنند اگر اکتفا باین تشهد کند
نمازش باطل است بی اشکال بلکه اگر تدارک کند یعنی
بعد از انکه درست نشست تشهد را از سر گیرد و امّا
اگر چیزی را در حین برخاستن گفت دوم مرتبه بنشیند
و تمام کند در صحت نمازش اشکال است اقرب فساد است
و انچه گفتیم در صورتیست که از روی عمد باشد
و در تشهد نماز سنتی شرط صحتش اینست که نشسته بجا او

تشهد

تشهد از او یا شرط است نشستن در ذکرهای سنتی
یا نه احوط اوّل است سیم و چهارم شهادتین است
و صورت آن اینست که اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریك له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله و تغییر
این صورت جایز نیست بنابر احوط و اقرب لیکن وحده
لا شریك له را از اوّل و عبده را از دوّیم عیناً
انداختن بلکه اولی بلکه اولی نیز نباید انداخت و بالجمله
هیچ وجه تغییر جایز نیست پنجم و ششم صلوات
بر محمد و آل محمد است و آنچه احوط اینست که باین
صورت ادا کند اللهمّ صل علی محمد و آل محمد و لکن
اقوی اینست که واجب نیست که باین هیئت باشد
بلی اللهم صل علی محمد و آل محمد و صلی الله علی محمد و آله

و غیر این پنج جا نمی‌باشد بدانکه صلواة بر پیغمبر و آل
پیغمبر مستحب است در همه احوال و ثواب عظیم بر او هست
و در جمیع احوال نماز جایز است الا که محل بواجبی باشد
و در رکوع و سجود بخصوصه مستحب است و لفظ
علی را قبل از آل نمیتوان آورد و بعضی واجب می
دانند صلواة را در وقتی که اسم مبارک پیغمبر
برده شود و لکن اشهر و اقوی عدم وجوبست
هفتم ترتیب است باینطریق که اول شهادة بر توحید را
ذکر کند پس شهادة را بر رسالت پس صلواة بر پیغمبر پس بر آل
پیغمبر و بعضی موالات اینها واجب دانسته اند
و آن احوط است اما اقوی عدم وجوبست و مستحبست
نشستن در حال تشهد بطریق تورک و از جمله

بعضی

بعضی تفسیر کرده اند اینست که ران چپ را بر زمین
گذارد و قدمها را از زیر خود بیرون کرده پشت
پای راست را بر کف پای چپ گذارد و جاریست
دعا در تشهد از برای دین و دنیا و مستحب است
گذاردن دستها بر رانها با انگشتهای منظم هشتم
از واجبات نماز سلام است و قول باستحباب
آن ضعیف است و آن از اجزای واجبه نماز است
و بعضی از اجزاء نماز نمیدانند و آن ضعیف است
پس ترکش باعث بطلان نماز است اگر عمدا باشد
و اما سهوا در آن اشکال است و مراعات احتیاط
اقوی است و نماز نافله بغیر صحتش موقوفست
بر سلام والسلام علیک ایها النبی و رحمة الله

وبرکاته واجب نیست بلکه مستحب است چه در نماز
واجب وچه در نماز سنت ومخیر است میان دو صیغه
دیگر وهر یک را گر بگوید واجب را بجا آورده وهر دو
را با هم میتوان گفت وهر کدام را پیش گفت انرا واجب
میباشد واگر السلام علینا را اختیار کرد از برای
بیرون رفتن از نماز واجب شد جایز نیست تغییر
صورت آن بنهجی که گذشته واگر السلام علیکم را
اختیار کرد احوط اینست که ورحمة الله وبرکاته
را نیز بگویند لکن اقرب جواز ترک است لکن السلام
علیکم را جایز نیست تغییر آن ونیت خروج از
نماز ضرور نیست در وقت سلام گفتن وواجب
است در سلام نشستن وبا اطمینان وقرار بودن
ومستحب است

ومستحب است که بهیئتی که در تشهد مستحب بود بنشیند
واگر نداند هیئت واجب سلام را باید تعلیم گیرد
بدانکه مؤمنی بر مصلی سلام کند واجب
است بر او رد سلام وجواب دادن واشاره بس
ونخوان کافی نیست واگر بیکی از این چهار صیغه
سلام کند که السلام علیکم السلام علیک سلام
علیکم سلام علیک جواب را بهمان نهجی که سلام
کرده باید رد نماید وبصورت دیگر نمیتوان جواب
داد پس جواب السلام علیکم سلام علیکم
مثلا نمیتوان داد وهم چنین نخوان بنابر اقرب
ودر جواب قصد قرآن کردن ضرور نیست
واگر سلام کند باین نهج که علیکم السلام

یا علیک السلام اقرب اینست که رد جواب واجب نیست
لکن احوط اینست که بهمان صیغه بقصد دعا رد
کند و اگر بر مصلی چنین سلام کند که سلام علیک
یا سلام الله علیک رد سلام واجب نیست لکن رد
با قصد دعا احوط است و اگر بگوید سلام وجوب
رد آن بعید نیست و اگر سلام کند بنحوی که حروف یا
اعراب آنرا غلط بگوید وجوب رد بعید نیست و احوط
اینست که جواب را بهمان صیغه که سلام کرده بگوید
اما بطریق صحیح و اگر بیکی از اهل ذمه یا کسی که
نماز میکند سلام کند جواب واجب است بنابر
اشهر و اقوی و در اینکه جواب را بهمان طریقیکه
سلام کرده بگوید یا اینکه هم چنانچه در غیر نماز
علیکم

علیکم جواب میدهد در نماز نیز چنین جواب میدهد
اشکال است اقوی لزوم نیست که مخیر است و علیکم
گفتن احوط است و سلام بر کسیکه در نماز است
جایز است ولکن در استحباب و کراهت آن خلاف است
و واجب است شنوانیدن جواب بکسیکه سلام کرده
خواه در نماز نه خواه در غیر آن و اگر رد سلام با شنوانیدن
آن موقوف بباطل کردن نماز باشد و در وجوب
رد با قطع نماز و سقوط جواب اشکال است و هم چنین
در جائیکه شنوانیدن موقوف بفریاد زدن باشد
اشکال است و اگر یقین کند که سلام را بیکی
از انچها تصغیر کرد که باید بمثل آن جواب داده
مشتبه شود احوط اینست که بچند صیغه که

احتمال میدهد همه را بگوید در جواب با قصد
دعا و اگر در نماز جواب را ترک کند پس اگر سهواً
ترک کرده ضرری ندارد و گناهی نکرده و اگر عمداً
ترک کرده اقرب اینکه نمازش باطل نمیشود خواه
در اثنای نماز که جواب بایست بگوید بقرائت یا بخواندن
مشغول شده باشد لکن احوط اعاده یا قضا است و اما
معصیت را که البته کرده و اگر طفل ممیز سلام بر کسی
که نماز میکند بدهد جوابش واجب است بنابر اظهر
و بعضی ممیز جوابش واجب نیست و سلام در غیر
نماز بر مؤمن مستحب است یعنی واجب است و لکن
واجب نیست که مثل سلام جواب گوید پس اگر در جواب
سلام علیکم مثل آن گفت و علیکم السلام بلکه
از بعضی

از بعضی بر میآید که علیکم یا علیک را واجب داشته
ایشان سلام بگوید در جواب لکن این ضعیف است
و اگر زن مؤمنه بر مرد اجنبی سلام کند یا مرد بر
زن اجنبیه سلام کند باید جواب بگوید و مستحب است
که طائفه کم بر بسیار سلام کنند و سواره بر پیاده
و ایستاده بر نشسته و اولی اینست که رد سلام را
بطور احسن و نیکوتر از سلام مثلا اگر بگوید
سلام علیکم در جواب بگوید سلام علیکم و رحمة
الله و لکن واجب نیست بلکه بمثل آن یا پست تر
از آن نیز جایز است بنابر اقوی بلکه و علیک
با واو نیز جایز است لکن خلاف احتیاط است و ظاهر اینست
که رد سلام فوری است و تاخیر جایز نیست چه در نماز چه

در جواب آن و مراد از تعجیل آنست که طول ندهد
آن قدر که گوید جواب باشد ترک کند و اگر تاخیر اندازد
معصیت کار است اگر چه با تاخیر انداخت واجب است
حتی بر نفله او میاید بنا بر اقرب و اگر کودکی ممیزی
سلام کند واجبست رد جواب او و احوط
آنست که علیک السلام در جواب او گوید بلکه
دور نیست که واجب باشد و اگر جمعی بر کسی
سلام کنند یکی از ایشان در جواب بگوید و علیکم السلام
یکی جواب و در وقت مفارقت از یکدیگر سلام
کردن سنت است و جواب آن واجب نیست و
مساوی بودن سلام بر فقیر و غنی واجب نیست
و اگر کسی عطسه کند مستحب است حمد کردن
بلکه

بلکه دیگری عطسه کند نیز مستحب است او را حمد
کردن و اگر مومنی عطسه کند مستحب است که او را
تسمیه کند باینکه بگوید یرحمک الله و اگر او عطسه
کرده دیگری تسمیه کرد مستحب است او را رد کردن
بدعا کردن بلکه احوط آنست که تواند نماید رد او را
لکن بقصد دعا بخشد نه بقصد رد کردن و اگر کسی
آب بخورد پس بگوید هنیئاً لک جواب واجب نیست
لکن احوط است و اگر کسی بگوید که [illegible] است
بگوید صبحک الله بالخیر و نحو آن از دعاهای تحیتها
که در میان مردم متعارف است رد جواب او واجب
نیست بدانکه تعقیب نماز مستحب است
و ادعیه و اذکار و آداب آن در کتب ادعیه

فقد کرده است و مستحب است سجده شکر بعد از نماز
واجبی و سنتی و احوط اینست که بقصد شکر خدا بجهت
توفیق بر ادای نماز بجا آورد و لکن این هم قصد
شرط نیست بنا بر اقوی و بهتر اینست که سجده شکر
نماز مغرب بعد از نافله بجا آورد و لکن قبل از آن
نیز جایز است و اما تعقیب پس سجده را مستحب
است در آخر تعقیبات قرار دهد و سجده شکر مستحب است
نزد متجدد شدن نعمت و دفع شدن بلا و در جواز
سجده بجهة تقرب بخدا بدون سبب اشکال است
و هم چنین در رکوع و سجده شکر تکبیر نیست و تشهد
و سلامی نیست و استقبال قبله و ستر عورت و گذاردن
پیشانی و چیزیکه سجده بر آن جایز است در سجده

شکر

شکر شرط نیست و در سایر مواضع سجده را واجب نیست
بر میخ بگذارد و سنت است شکم و سینه خود را
بر زمین بچسباند و ذراعهای خود را نیز باز کند و در
جواز سجده شکر بیک سجده ظاهر است و احوط اینست
که اکتفا بیکی نکند اگر چه جواز اکتفا بیکی است
و مستحب است که بعد طرف پیشانی را یا دو طرف روی را
بر زمین بمالد و بگذاردن تمام پیشانی نیز اکتفا میشود
و دعا و ذکر در سجده شکر سنت است و اقل مرتبه
شکر آنکه بگوید و دعاهای آن در کتب ادعیه مذکور است
ملحق میشود بآن مقام کلام در سجده قرآن بدانکه
واجب میشود بر کسی که آیه سجده واجب را بخواند یا گوش
دهد و آیات چهار جا است و اگر بشنود و لکن گوش بآن

نداده باشد و در وجوب سجده خلافی است احوط
وجوب و لکن عدم وجوب خالی از قوت نیست لکن
در استحبابش خلافی نیست و بعضی اتحاد موضع سجود
که یاد کرده موضع است سجده سنت است بر خواننده
و گوش دهنده و شنونده و فرقی نیست در وجوب سجده
میان آنکه عمداً بخواند و گوش دهد یا سهواً و این سجده را
نه تکبیری و تشهدی و سلامی نیست بلکه نه مشروع
است تکبیر بجهت احرام سنت چنانچه حدیثی بر آن
دلالت میکند و بعد از سر برداشتن از آن تکبیر سنت
و در این سجده شرط نیست استقبال قبله و ستر
و طهارت بدن و جامه از نجاست و وضو و غسل و ستر
عورت در آن سجده کردن بر چیزی که جایز است سجده بر آن

و بالجمله

و بالجمله همینکه کسی سجده کرد کافیست اگر بطریق
متعارف باشد پس کیفیت معینی ندارد و دعا و
ذکری در آن واجب نیست بلی مستحبست بگوید
لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا
لا اله الا الله عبودیة و رقا سجدت لک یا رب
تعبدا و رقا لا مستنکفا و لا مستکبرا بل انا عبد
ذلیل خائف مستکین مستجیر و بعضی این نیز
وارد شده و محل سجده هنگام است و سجده تلاوت
فوریست و تاخیر جایز نیست و اگر تاخیر انداخت
ساقط نمیشود و هم چنین سجده های مستحبه اگر
تاخیر انداخت مستحب است بجا آوردن اگر در صورتی
که تاخیر انداخت و بعد خواهد بجا آورد نیت ادا و قضا

عمداً نکند و واجب است در سجده قرآن نیت قربت صلاة
گذاردن پیشانی بر زمین و مکروه است خواندن قرآن و
انداختن آیه سجده و مکروه میشود سجده نکردن خواندن
آیه سجده لکن اگر در یک مجلس مکرر خوانده و سجده
نکرده بعید نیست که بجا آورد در وجوب تکرار در اینجا
اشکال است و لکن احوط است و واجب میشود سجده
مکرر بعد از تمام آیه در تعیین آیاتی که سجده در الفاظ آن واجب
یا مستحب است رجوع بعضی الفاظ متداول معین کردن
بعید نیست [illegible] در مبطلات نماز است و آن هشت است
اول هر چیزیکه طهارت را میشکند اگر چه سهواً باشد
و لکن این نماز میت را باطل نمیکند بنا بر اقرب
که بر او واجب است خواه عمداً باشد یا سهواً خواه بآواز

بخ

79

باشد یا نه باختیار باشد یا بی اختیار و گریه بجهت رفتن
مال که بر دنیا است و هم چنین بجهت رفتن دوستی
یا مردن او بلی اگر مشتمل بر قصد قربت باشد بلکه
معتبر است دور نیست که اگر از گریه بر امور دنیا
ندانیم و گریه بجهت خوف خدا است نماز را اگر چه بآواز
باشد و گریه بر حسین سید الشهداء که از برای خدا باشد باطل نمی
کند نماز را و ظاهر نیست میان نماز نافله و فریضه حکم حتی
نماز میت و نافله نیز باطل میشود بجهت این ل
فعل کثیر است و ظاهر نیست که آن عبارتست از اینکه
کاری بکند که عرفاً اهل نماز کن نگویند و فرقی نیست
در این میان نماز فریضه و نافله و بعضی فرق گذارده
اند و آن ضعیف است و شرط است در فعل کثیری

کہ نماز را باطل میکنی اینکه بالفعل حقیقت او را کویند
نماز کن نیست پس اکر کلمه ای مرکب شود بتسبیح نماز که
اکر مثلا همدان یکی فحجا میاد آرد نماز کیشی بود و
او را از نماز کشته و بیرون میکرد لکن چون متفق است
بیرون نمی رود ضرر ندارد و اکر یک کاری بکند و او را از آن
کار نکو بیند نماز او باطل میشود اکر چه فعل انکو بیند
از امثال بر جستن فاحش و چون در فعل کثیر که نماز را
باطل میکند شرط دانستیم بطریق باشد که شخص را از نماز
کننده بیرون برد بطریق که بیند که چنین نیست ضرر ندارد
اکر چه از افعال نماز نباشد مثل کشتن مار و عقرب و کیک
و پشه و مسکوی و جمیع چیزها را در دفع اذایت ضرر ندارد
و از بعضی احادیث مستفاد میشود و احوط وجوب آن
نیز

در فریضه است والاحوط فی الجمله این است که حکم را بر این بکنید
نیست ما بامیکه مستلزم بطلان نماز باشد و هم
چنین ضرر ندارد شمردن رکعات یا تسبیحات باکشت
یا تسبیح یا ختان و جامه پوشیدن یا کندن و خوا
باشیدن و دست یا پوست زینت جهت حاجتی یا راست
بدون آن تعزیت مثلا بجهت شیطان کردن کسی که دملع
یا کریه و خلع او رفتن انکه اکر دو صورت از آن
ظاهر شود ممکن هر دو کرده است و بان جمله هر فعلی
که او را از نماز کن بودن بیرون بیرون نیرو طلبی است که با
بطلان نماز میشود و اکر بیرون نبود او را از نماز بر
نحوی که کوئیم نماز میکند نمازش باطل است اکر عمدا
باشد و اما اکر سهوا بالفعل یا بجهة فراموشی باشد

پس اگر محو صورة نمازی نشده نماز صحیح است و اگر صورة
نماز را محو کرده پس اگر بعد از آنکه ملتفت شود نماز را
تمام کند صادق نیست که نماز کرده صحت نماز خالی از
قوت نیست اگر چه احوط اتمام و اعاده است و اگر
بعد از اتمام صادق نیست که نماز کرده نماز
باطل است بی اشکال و اگر مضطر شود بفعل کثیر
حکمش حکم صورة سهواً است بنا بر اقوی و اگر فعل
کثیر از اجزای نماز باشد مثل بسیار طول دادن قنوة
یا رکوع یا سجود مثلا پس اگر محو صورة نماز میشود ضرر
دارد و اگر فرض کنیم که محو صورة نماز نشود احوط ترک است
و اگر ساکت شود بقدر طویل پس اگر آنقدر طول کشد
که نماز کننده اش نمیگویند نماز باطل است و در صورتی که

و در صوره

دعا گوید پس حکمش حکم تنحنح است و اگر با جنبی که آیات
قرآن را دعا میگوید ضرر ندارد بی آنکه خواندن و
نماز جایز است و از کلام باطل کننده نیست اگر بقصد
قربت باشد اگر چه تنبیه بر چیزی باشد بدون قصد
قربت در صحت نماز خلافی است لکن اگر از نظم قرآن
بودن بیرون نرفته حکم بصحت میشود و اگر بیرون رفته
باشد مثل اینکه بگوید ادخلوها نمازش باطل است و
لکن اگر بگوید ادخلوها بسلام آمنین مثلا نمازش باطل
نمیکند چون از نظم قرآن بیرون نرفته ولکن احوط آنست
که ترک کند قرآن را بدون قصد قربت و اگر کلماتی که
در قرآن است جمع کرده قرآن را ست نخواند مثل اینکه
بگوید یا ابراهیم سلام نمازش باطل میشود اگر چه هر دو کلمه

در قرآن باشد وجایز است ذکر خدا در نماز کلامی
نیست که نماز را باطل نماید اگر بقصد قربت باشد وجایز است
تنبیه بغیر ذکر اگر با قربت باشد بلکه اگر بدون قصد قربت
تنبیه یعنی بذکر خدا شود نیز جایز است لکن احوط منع است
واعاده آن نماز است ومراد از ذکر هر چیزیست که آنرا
در عرف ذکر گویند خدا را شهادة بوحدانیت الهی و
برسالت پیغمبر وبولایت حضرت امیر و ذکر صفات ثنای
خدا مثلا ذکر نیست بنابر اقرب ولا حول ولا قوة
الا بالله از ذکر خداست و هر چه شک شود که آیا
ذکر هست یا نه احوط اجتناب است از آن در نماز و در
ذکر و قرآت که در بین نماز جایز دانستیم شرط نیست
که لحن ننماید و اعراب آنرا غلط نگوید هم چنانکه
ذکر

ذکر و قرآن در نماز جایز است بلکه گفتن بعضی از آنها
است از برای هر امر مباحی از امور دنیا و آخرت بلکه اگر
مقصود در آن بعض چیزی باشد بی مطلوب جایز است
لکن خلاف احتیاط است و دعا بجهة طلب امر حرامی
نماز را باطل میکند بنا بر اظهر و مراد از دعا هر چیزیست
که آنرا در عرف دعا گویند اگر چه مشتمل باشد بر امور دیگر
چند که طلب چیزی در آن نباشد مثل اینکه بیان احوال
نفس شیطان و مخالفان بشود و دعای که شروع کرده واجب
نیست تمام کردن آن و اگر نسخه دعای مختلف باشد جایز است
خواندن همه نسخها و هم چنین اگر قرائت قرآن در کلمه
مختلف باشد مثل مالک یوم الدین و ملک یوم الدین
همه را میتوان خواند اگر اخلال بموالاة یا امر دیگر

نرسد ولبیک در جواب کسی که در نماز جایز نیست اگر هر
آنکس مادر یا پدر باشد بلی اگر تکلم بیک حرف بی معنی مبطل
نیست و بیک حرف با معنی که قصد معنی آن نماید مثل
ق که معنی آن ایست که نگاه دار نماز را باطل مینماید
و اگر معنی آن قصد نکند همچنین مثل حکم بیک حرف بی معنی است
و اگر عمدا مد دهد حرفی را که مد ندارد حکم بعدم بطلان
بعید نیست و دو حرف بی معنی یا بیشتر اگر عمدا تکلم بآن
کند نمازش باطل است و بآنچه هر چیز بدان صادق باشد
کلام و تکلم بر عرف حقیقة اگر عمدا باشد نماز را باطل می کند
بی اشاره کردن و نوشتن و بخاطر گذرانیدن باعث
بطلان نمی شود مگر بحد فعل کثیر برسد و اگر گمان
کرد که نمازش تمام شده و عمدا تکلم کرد پس معلوم شد
که

که خطا کرده نماز باطل نمیشود بنا بر اظهر اگر منافی دیگر بعمل
نیامده باشد لکن باید این گمان جایز باشد که شرعاً اعتبار
بآن باشد یعنی اگر مظنه کرد که این نماز پیشین و عصر مظنه
ایست که شرعاً معتبر است پس تکلم کرد مثل اینکه شک
در دو و چهار کرد و مظنه کرد که چهار است و تمام کرد
و تکلم کرد پس یقین کرد که دو بوده پس نمازش صحیح است
والا حکم بصحت مشکل است و اگر جزم داشت که این نماز
پیشین نیست و تکلم کرد و بعد خطا معلوم شد نماز
صحیح است و باین تکلم نماز فاسد نمی شود اینجا هم در صورت
نیت که بسبب تکلم این نماز که پیشین بود پیشین نبوده والا
نمازش باطل است بنا بر اظهر از مبطلات نماز گذاشتن دست
راست بر پشت دست چپ در حال نماز که باشد

حتی نماز میت و نماز نافله رو بقبله یا غیر رو بقبله خواه مرد
باشد یا زن یا خنثی یا صبی یا بنده خواه عالم یا جاهل باشد
یا با جاهل خواه بالای ناف گذارد یا پایین ناف خواه کف را
بر روی کف گذارد یا کف را بر روی بند دست یا
بر روی ذراع خواه باعتقاد شرعی بودن آن بگذارد
یا نه بلی اگر بجهة ضرورتی بگذارد مثل اینکه رفع اذیتی
از آن خواهد نماز روا است و نمازش صحیح است
و اگر چیزی از انگشت را بر پشت آن گذارد یا آنکه دست را
بگذارد و فوق آن بر دارد اقوی این است که نماز باطل
نمی شود لکن احوط ترک او است و اما گذاردن دست
راست بر روی دست چپ در حالت رکوع یا تشهد
یا گذاردن یک دست بر شکم یا گذاردن هر دو دست

لکن

لکن نه بر روی یکدیگر یا گذاردن کف بر کف اولی ترک
جایز است و هم چنین است علی الظاهر اگر دست را
بر روی دست گذارد سهواً بنابر اقوی و هم چنین
گذاردن دست راست بر چپ حرام است و مفسد هم
چنین است عکس آن بنابر اقوی و اگر ضرورتی مثل
تقیه باعث شود جایز است و نماز را باطل نمیکند
و ضرور نیست علم بضرر باشد بلکه مظنه بآن کافی است
و همینکه مظنه ضرر بهم رسید واجب میشود لکن اگر
با این حال ترک کرد نماز باطل نمی شود و اگر احتمال ضعیف
بضرر داشته باشد جایز نیست و نماز را باطل میشود
و اگر تواند فرار کند از تقیه بتاخیر نماز و در جای
خلوتی کردن ضرور نیست این بلکه با تقیه نیز اتیان

می توان نماز کرد و اگر در میان نماز تغیر بر طرف شود واجبست
که دست از بر دارد و مستحب است که دستها را رها کند در میان
نماز ششم از مبطلات نماز رو گردانیدن از قبله است
بهمه بدن خواه به پشت بقبله برسد یا بجانب چپ یا راست
قبله بگرداند خود را اگر چه بحد مشرق و مغرب نرسد
و با انجمله منحرف شدن از قبله نماز را باطل میکند اگر عمدا
باشد اما نماز متحیر دران خلاف است و اقوی اینست
که باطل نمی شود بجهة انحراف از قبله و اگر بروی تنها را
از قبله بگرداند اگر بحدی برسد که تواند پشت سر خود را
به بیند و نگر بگه به پشت قبله نگرداند در صحت
نماز خلاف است و اشکال است و اقوی اینست
که باطل میشود اما احتیاط را ترک نباید و هفتم
میان

میان انکه روی بجانب مشرق یا مغرب برسد یا نه
و اگر بروی تنها التفات کند بحیثیکه گویند التفات به پشت
کرده نماز باطلست و التفات بچشم ضرر ندارد اما مکروه
است و کذا شق اسنان یا صوات ان بیشتر نماز را
باطل نمیکند هفتم تقطعه است هشتم حرف زدن و اشاید
عمدا اگر بحد دو حرف برسد و اگر قلیل باشد بحیثیکه دلالت
نکند بر اینکه مردان نماز گذاری نماینده باعث بطلان نمیشود
بنا بر اظهر و اگر سهوا باشد اگر قلیلست ضرر ندارد و اگر
با کثرت است اگر بحدی است که گویند نماز نمیکند یعنی
نماز نیست باطلست و اگر صورت نماز را محو نکرده نماز
باطل نیست و چیزی که بر نخ دندانها مانده فرو
بردن او ضرر ندارد مگر بحدی که نقل کثیر برسد

وجایز است خوردن آب در نماز وتر اگر اراده روزه داشته
باشد در آن روز و تشنه باشد و خوف داشته که
فجر طلوع کند و آب در پیش روی او باشد و لازم نیا
باشد از منافیات نماز چیزی را غیر از خوردن آب بلکه
اگر اراده روزه نیز نداشته باشد یا آب در پیش رو
نباشد نیز جایز است بنابر اقرب و احتیاط است که
آب خوردن به حدی فعل کثیر نرسد یا اینکه این فعل
کثیر در این نماز ضرر ندارد احوط اول است و بعضی
فقها نماز را ملحق به وتر کرده اند و آن احوط است ولکن
خلاف آن احوط است و مکروه است نماز کردن در حالی که
او را بول یا غایط آید یا خواب یا باد بر او غالب شود
و تاخیر اندازد دفع آن لیکن باعث بطلان نماز نمی شود

واگر

واگر در اثنای نماز یکی از اینها غالب شود واجب است
صبر کند و نماز را تمام کند مگر خوف ضرری داشته
باشد یا عاجز شود جایز است قطع نماز اگر خوف
بیرون رفتن وقت ندارد در حالت کسالت و خواب
آلوده بودن نماز کردن باعث بطلان نماز نمی شود
مکروه است مگر اینکه باعث ترک جزئی یا شرطی
شود پس نماز باطل می شود و نماز در چکمه تنگ اولی
ترک آن است و مکروه است نماز بر مردی که موی سر را
عقص کرده باشد یعنی در میان سر جمع کرده باشد
و گره زده باشد و بعضی فقها سیی دیگری کرده اند از آن
و زنان را ضرر ندارد اگر در بین نماز دماغ خون آید
و بدن یا جامه اش برسد پس اگر کمتر از درهم بغلی

باشد ضرر ندارد واگر بقدر درهم یا زیادتر باشد پس
اگر بدون فعل کثیر تواند آنجامه را بیندازد و زمان
انداختن کمتر از زمان شستن است جایز است اورا
بیندازد واگر نتواند انداخت یا اینکه تواند لیکن زمان
شستن کمتر از زمان انداختن است واجب است آنرا
بشوید و نماز را تمام کند بشرط اینکه منافی نماز بعمل
نیاید واگر لازم دارد منافی بعمل رسیدن خون نمازش
باطل میشود واگر شک کند که آیا لازم میاید فعل کثیر
یا نه بنا را بر بطلان نمیگذارد و با شرط آنرا در شستن
جای دیگری بغیر از موضع نجس شود یا نه دور نیست
که اگر عادة در وقت شستن نجس میشود ضرر نداشته
باشد و شستن جامه اگر ممکن نشود در بین نماز فوری

نیست

نیست بنابر اقرب لکن باید قبل از سلام تجدید و آیا
خون بینی دماغ حکم خون دماغ است یا نه در آن اشکال
است احوط شستن و تمام کردن نماز و اعاده آنست و بر آنکه
حرام است قطع کردن نماز واجبی بدون عذر جنازه
و جایز است قطع بجهت حفظ مال محترم که خوف تلف شدن
آن داشته باشد و بجهت تلف منتفی نشود بلکه بعضی
تصریح کرده اند که واجب است در این حال واگر مال
کمی که بتلف شدن آن ضرری بهم نرسد نباید قطع جایز نیست
واگر مال اما بحیثی در پیشش باشد و حفظ موقوف
بقطع نماز قطع جایز است بلکه واجب است و اما
اگر مال غیر نزد او نباشد در جواز قطع بجهت حفظ
این اشکال است خصوصاً اگر مال مؤمنی نباشد و بجهة

حفظ نفس محترم یمن جایز است و بجهت حفظ او وضو اگر
بعضی جایز نمیشد و جایز است قطع نماز بجهت
نگاه داشتن قرضی که نترسد انرا او فرار کند و اگر
فرار او متضرر شود و با عدم ضرر جایز نیست بنا بر اظهر
و بجهت رفع حدث یک نگاه داشتن آن موجب ضرر باشد
بلکه هر جایی که بقطع نکردن نماز خوف ضرری داشته
باشد قطع جایز است و الا ضرر لازم نیاید بجهت دفع حاجت
بقطع باعث حرام میشود و بجهت دفع ضرر از مؤمن
عادل جایز است و اگر امر بمعروف و نهی از منکر موقوف
بقطع نماز باشد قطع نماز جایز است و اگر دو جا نماز
با امکان غصبی بجهت فراموشی نماز بیادش آمد واجب است
قطع نماز در حالی و قطع نکند نمازش صحیح است
بنا بر اقوی

بنا بر اقوی و در جایی که صحیح خواهد نماز را قطع کند
سلام گفتن واجب نیست بنا بر احوط اگر چه بعضی
آنرا واجب دانسته اند   در نماز آیات است
و در آن دو مقام است مقام اول در اسباب آنست
بدانکه نماز آیات واجب میشود بچند چیز اول
گرفتن آفتاب و ماه است خواه تمام آن بگیرد خواه
بعض آن و اگر گرفتن آنها بجهت حایل شدن ستاره
باشد نماز واجب نیست بنا بر اقوی و احوط آنست
که باعث خوف شود که حکم خواهد آمد و اگر ستاره
بگیرد اگر باعث خوف باشد نماز واجب است و اگر نه
واجب نیست و ثابت میشود گرفتن آفتاب و ماه
بدیدن و علم بهم رسانیدن و بثبوت شهادة دو عادل

خالی از قوت نیست و نجی و بخبر یک عادل و شیاع
ظنی ثابت نمیشود ولیکن احوط است و اگر دو عادل
از اهل نجوم یا جماعتی از فساق ایشان خبر دهند
که در فلان وقت آفتاب مثلا میگیرد عمل بقول ایشان
واجب نیست و قضا واجب نیست و اگر بگیرد آفتاب
مثلا و زیر ابر بوده یا غروب کند نماز واجب نمی
باشد تا معلوم شود که منجلی شده و اگر در وقت
نماز فریضه آفتاب بگیرد اگر یکی از اینها وقتش تنگ
باشد باید آنرا مقدم داشت و اگر هر دو وقتش
تنگ نماز یومیه را مقدم میدارد و در اینجا قضا
میکند نماز کسوف را اگر تامل در نماز آیات کرده بود
تا وقت هر دو تنگ شده بلکه اگر هم فرض کنی فنه

باید

باید قضا کند از اگرچه تمام قرص نگرفته باشد و اگر وقت
هر دو داشته باشد هر کدام را که خواهد مقدم میتواند کرد
لکن احوط تقدیم نماز یومیه است سیّما زلزله است
یعنی بیکه در عرف گویند زلزله شد لیکن بجهت حرکت
کردن زمین نماز واجب نیست تا زلزله حسابی
نباشد مگر آنکه خوف حاصل شود لیکن بجهت خوف واجب
میشود و وقت آن مدت عمر است و شرط نیست طول
کشیدن آن بقدر نماز بخلاف نماز کسوف و خسوف
که اگر بقدر نمازیکه باقل واجب بعمل آید طول نکشد
نماز بر او نیست نه ادا و نه قضا اگرچه بقدر یک رکعت
بکشد لکن احوط عدم است و نماز زلزله هر وقت
که میکند نیت ادا و قضا نمیکند و اقوی اینست که

فوری نیست و نماز خواندن جایز است چنانچه حمرهای آسمانی
است مثل بادهای عظیم سیاه و زرد و سرخ اگر باعث
خوف شود و بدون خوفی خوف نشود و بعضی خوفی
واجب نیست بنا بر اقوی و با خوف نماز واجب است
اگر چه سیاه و زرد و سرخ نباشد و مثل ظلمت و تاریکی
و صاعقه عظیم و سرخی و زردی شدید و آتشی از آسمان
ظاهر شدن اگر باعث خوف اینها میشوند واجب نیست
بالجمله هر امری که آسمان یا زمین حادث شود باعث خوف
باشد نماز واجب میشود بنا بر اقوی و اما آیات و آثار دیگر
از آیات و حتی است مثل بارش عظیم موجب نماز نیست
اگر بر خلاف عادة باشد و امری که باعث خوف میشود
باید بنحوی باشد که خوف بیشتر مردم حاصل شود پس
در اینحال

در اینحال نماز بر هر کس واجب میشود حتی کسی که نترسید
و اگر خوف بر بعضی مستولی شود بر هیچ کس نماز واجب
نیست حتی آنکه خوف بر او غالب شده و مراد از خوف
بیشتر مردم آنست که بنحوی باشد که اگر مردم مطلع میشدند
بیشتر ایشان میترسیدند و باید علم حاصل شود بخوف
مردم و مظنه کافی نیست و تفحص کردن با اینکه خوف
بر اکثر مردم غالب شده ضرور نیست و نماز بجهت خوف
در زد و در زلزله واجب نمیشود و در بادها اگر خوف
خلاف عادة و غرق کشتی و نحو آن باشد موجب نماز نمی
شود بلکه باید خوف نزول عذاب الهی باشد البته
واجب شود و نماز خوف و مثل مادام العمر است و فوری
نیست و نیت ادا و قضا در کار نیست و اگر جمیع قرص

افتاب یا ماه بگیرد و نماز نکند قضا واجب است خواه
عمداً ترک کرده باشد یا بجهة مطلع نشدن بآن و بشهادة
دو عادل ثابت میشود نه بیکی و نه بشهرت که علم از آن بهم
نرسد و اگر بعضی قرص بگیرد و مطلع نشود تا وقت
بگذرد قضای کسوف و خسوف و اداء واجب نیست
نه ادای آن و نه قضای آن لکن سنت است و اگر همه قرص
افتاب گرفته باشد جماعت تاکید دارد و جمعی تصریح
کرده اند بجواز اقتدای فریضه بنافله و بالعکس
نماز آیات را خطبه واجب نیست و سنت است که نماز
کسوف و خسوف را در زیر آسمان بکنند و اگر نماز کسوف
و خسوف را کرد و هنوز قرص گرفته است اعاده نماز سنت است
و واجب نیست بنابر اقوی و تکرار اعاده اشکال است
ولیکن

ولیکن نشستن بجهة ترک قضا سنت است یا مخفی شود
در بیان نماز قضا است بدانکه واجب است
نماز فریضه یومیه که ترک کند اگر شرایط وجوب
نماز در او باشد و همچنین واجب است بر کسی که
ترک کند از جهت خواب یا فراموشی و اگر ترک
کرده در حال حیض و نفاس اگر در همه وقت نماز حایض
بوده یا نفاس داشته و اگر وضو و غسل و تیمم هیچیک
ممکن نشود نماز از او ساقط است و احوط اینست که
نماز را بی طهارت بجا آورده و بنابر ساقط بودن آن
در وجوب قضا خلاف است و احوط اینست که قضا نماید
و اگر در تمام وقت بیهوش باشد قضا واجب نیست
ولیکن احوط است و اگر بداند که چیزی باختیار بیهوشی

شود خود را غافل استعمال نماید احوط قضاست و اگر
نکند هم اقوی است و اما اگر نداند قضا ندارد و اگر چیزی
که مست کند یا اینکه میداند که مست کننده است بخورد
و مست شود واجب قضا و اگر چیزی را بخورد او دهند
یا مضطر شود بخوردن آن بعضی گفته اند قضا نیست
و احوط قضا است و بر مرتد واجب است قضای آنچه را
که در حالت ارتدادش از آن فوت شده و مخالف
اهل اسلام اگر مذهب حق را اختیار کند نمازهائی
که در حال ضلالت خود کرده قضا نمیکند اگر در مذهب
خودش صحیح بوده است و اگر ترک کرده باید قضا کند
و کسی که در ذمه دارد بنا بر اینکه وقت آن مضیق
باشد نماز استیجاری میتواند کرد و بنا بر اینکه مضیق نباشد

نیز در بعضی صورتها صحیح اند بلکه میتوان گفت اجاره
صحیح است بنا بر قول سهل انگاری او را تعزیر
میکند و اگر باز سهل انگاری کند باز تعزیرش میکند
و اگر باز ترک کند بعضی گفته اند باز تعزیرش میکنند
و در مرتبه چهارم میکشند او را و بعضی در مرتبه سیم
حکم بقتل کرده اند و قول اول احوط است و اگر مریض ترک
کند نماز واجبی را بدون عذر خواه یومیه باشد یا غیر
آن از نمازهائیکه قضا دارد واجب است بر وارث او که
قضا کند از بعد از مرگ او هر مرضی که آن مریض
مرده باشد بنا بر احوط و اگر بدون عذر و مرض موت ترک
کرده نیز احوط قضا است ولکن احوط عدم وجوب
قضا است و اگر کسی [illegible] در ذمه او نماز قضا واجب

باشد جایز است آنرا استیجار نماید اگر چه در عرض میته
باشد و اگر وصیت کند باستیجار نماز از برای خودش
از مالش بر وصی واجبست استیجار و اگر اورا ولی
باشد   در حکم خللی است که در نماز واجب
واقع میشود در بیان حکم شک و سهو است بدانکه خللی که
در نماز بهم میرسد یا از روی سهو یا از روی شک
اما عمدی پس اگر کسی عمداً اخلال نماید بواجبی
از واجبات نمازش باطل است خواه واجب جزو
نماز باشد یا شرط یا از کیفیت نماز مثل مقدم بودن
رکوع و سجود و بخواندن و هم چنین باطل میشود بجهت
عمل آوردن چیزی که واجبست ترک آن مثل تکلم
و بخواندن و فرقی نیست در آنچه مذکور شد میان نماز
واجبی

واجبی و سنتی اداء یا قضایی و جاهل بالتفصیل حکمش
مثل کسی است که نداند و عمداً ترک کند و بعضی مفصّل
اشکال است و کسی که حکم را میداند و فراموش کرده
حکمش درین حال حکم جاهل است و جاهل بحکم جهر
و اخفات معذور است پس اگر از روی جهل ترک نماید
نمازش صحیح است و ترک مستحب ضرر ندارد و اگر
مستحبی بر خود واجب کند و ترک کند نماز صحیح است
ولکن احتیاط ترک نکند و نمازی که باطل شد تمام کردن
اش واجب نیست و اما اگر سهواً رکن را ترک کرد اگر
از محل آن نگذشته باید عود کند آنرا با ما بعدش
بجا آورد و نماز صحیح است و مراد از باقی بودن محل
آنست که اگر داخل رکن دیگر شده نمازش باطل است

امّا

اگر داخل در واجبی دیگر شده باشد مضی نماید پس اگر
سجده را ترك کرده باشد مادامیکه برکوع نرفته برگردد
و سجده کرده برخواسته دو مرتبه حمد و سوره را خواند
نمازش صحیح است و در اینجه گفتیم فرقی نیست میان نماز
دو رکعتی و غیر آن و قول ضعیف است و اگر اخلال
برکنی کرد و بیادش نیامد تا داخل رکن دیگر شد
نمازش باطل است خواه نماز فریضه باشد یا نافله
خواه در رکعت اول باشد یا در رکعت آخر و اما شك
یا در افعال نماز است یا در عدد رکعات و شك در
افعال مذکور میشود و اما شك در عدد رکعات پس
اگر شك کند در عدد نمازهای دو رکعتی مثل نماز صبح
و نماز سفر و عیدین و آیات نمازش باطل است بنا
بر اظهر

بنا بر اشهر و اظهر در نماز آیات اگر شك در عدد رکوعها
کند بنا را بر اقل میگذارد مگر اینکه لازم داشته باشد
شك در رکعات مثل آنکه شك کند که آیا پنج رکوع
شد یا شش رکوع و داند که اگر پنج رکوع کرده یک
رکعت کرده و اگر شش است دو رکعت است پس در این
صورت نمازش باطل است و شك در رکعات نماز مغرب
باعث بطلان آنست و همچنین است که تعلق گیرد شك
بزیادتی یا کمی مثل اینکه شك کند که آیا دو کرده یا سه
یا اینکه شك کند که آیا سه کرده یا چهار و همچنین است
حکم در مسئله سابقه و اگر نماز چهار رکعتی باشد
پس اگر شك در یك و دو کرده نمازش باطل است
و همچنین اگر دو را یقین نداشته باشد در این

مواضعی که حکم بفساد شک فرقی نیست میان انکه در
ضیق وقت باشد بنحوی که اگر نماز را از سر گیرد نماز همه
در وقت تمام نکند یا در وسعت وقت باشد و کسی که
شک کند و نداند که چند رکعت نماز کرده یک یا دو
یا سه یا چهار نمازش باطل است و اما اگر شک کند
میان دو و سه بعد از اکمال سجدتین یعنی نداند که
الحال کرده دو بوده یا سه اظهر و اشهر اینست که بنا را
بر سه گذارده برخواسته یک رکعت دیگر بجا می آورد
و نماز را تمام میکند و بعد از نماز یک رکعت نماز
احتیاط بجای آورد ایستاده یا دو رکعت نشسته بنا
بر اشهر اظهر و احوط اختیار یک رکعت ایستاده است
بدانکه هر شکی که تعلق بدو و زیاده گیرد مثل دو و سه

و دو

یا دو و چهار یا دو سه و چهار در وقتی صحیح است که
بعد از اکمال سجدتین باشد و اگر قبل از اکمال سجدتین
اقرب اینست که بر برداشتن سر از سجده دویم باشد
و اگر قبل از سجود و بعد از رکوع شک کند یا در حال
قیام شک کند که این قیام رکعت دویم است یا سیم
نمازش باطل است و در اینجا که گفتیم فرقی نیست میان
نماز ادا و قضا حتی نماز استیجاری و اگر شک کند
میان سه و چهار اینست که بنا را بر چهار گذاشته
دور نیست که احوط باشد و اگر در حال قیام شک
کند که آیا این قیام بجهت سیم است یا چهارم پس آن
شک برگشت بدو سه میباشد پس آن رکعت را
تمام میکند و رکعت چهارم را بنشسته آورده پس اگر

کذشت نسبت بکسی است که شک میان دو و سه کرده
باشد بجا میاورد بنابر اقوی و اگر شک کند در میان
دو و چهار بعد از اکمال سجدتین بنابر چهار میکذارد
و تشهد و سلام را بجای آورد اگر پیش از تشهد شک
کرده و سلام تنها بجا می آورد اگر بعد از تشهد و سلام
~~بجا آورد اگر پیش از تشهد شک کرده و~~ سلام شک
کرده و نماز را اتمام میکند و دو رکعت ایستاده
بجا می آورد و سجده سهوی واجب نیست لیکن اولی است
واگر در میان دو و سه و چهار شک کند بنا را بر چهار
میکذارد و بعد از اتمام نماز دو رکعت ایستاده میکند
و دو رکعت نشسته بجای آورد بنابر اظهر و اقوی
اینست که دو رکعت ایستاده را واجب است مقدم

ودر صورة

ودر صورة سهوا احوط اتمام و اعاده است ولکن صحت
نماز در اینجا خالی از قوت نیست چهارم تکلم و حرف
زدن است اگر عمدا باشد و سهوا باطل نمیکند و فرقی
میان نماز نها نیست حتی نافله و نماز میت و اگر سخن
گفتن واجب شود در نماز بجهة تقیه یا خوفی مثلا
نماز را باطل میکند و احوط اتمام و اعاده است و جا حاصل
بحکم نیت نمازش باطل میشود یعنی کفتن اگر چه مقصود
نباشد و اشاره کند و زبان حرکت دادن او نماز را
باطل نمیکند اگر چه بجهة فهمانیدن غیر باشد و جهة کفته اند
که اگر سلام بگوید عمدا نمازش باطل میشود و اقوی نیست
که اگر قصد دعا کند و صادق باشد که دعا است و
قصد بیرون رفتن از نماز نکند نماز باطل نیست اگر چه

بلفظ السلام علیکم باشد و اگر بقصد دعا نباشد احوط
ترک است اگر چه بقصد زیارة باشد مثل السلام علی
المرسلین که در قنوت میگویند و اما تنحنح و ناله کردن
و صدای صوت دادن پس اگر عمداً حروف در آن بهم شود
و حرفی از آن ظاهر نشود باطل نمیکند نماز را اگر چه
عمداً باشد و اگر دو حرف هم از آن ظاهر شود و آنرا
کلام گویند و علم بآن داشت قبل از گفتن نمازش باطل است
اگر کلام بی معنی را باعث بطلان دانیم و الا نخواهد
آمد و اگر کلام شمرده نگویند باطل نمیکند نماز را و اگر شک
کند که کلام هست یا نه احوط اتمام و اعاده است و همچنین است
یاد کردن در موضع سجود و نخواندن و آه کشیدن و اگر
از خوف خدا آه کشد اگر چه بر زبان ضم نموده که اولی

بها

و در جواز یک رکعت ایستاده بعوض دو رکعت نشسته
خلافست و احوط منع است بلکه در وتر منع اقوی باشد

و اگر شک کند میان چهار و پنج از چند صورت است
اول آنکه بعد از کمال سجدتین شک کند در این حال واجب
است که بنا را بر چهار گذارد و سلام دهد و دو سجود
سهو بجای آورد و نماز احتیاطی دیگر نیست دوم
آنست که این شک قبل از تشهد باشد یا بعد از آن صورت
سوم آنکه قبل از رکوع شک کند و آن شک برمیگردد
بشک میان سه و چهار پس باید بنا را بر چهار گذارد
و نماز را تمام کرده دو رکعت نشسته یا یک رکعت ایستاده
بجا آورد و این شک باین محقق میشود که شک کند
که آیا این قیام بجهت رکعت چهارم یا پنجم یا اینکه آیا

رکعت سابق سیم بود یا چهارم و فرقی نیست که شک
بعد از قرائت باشد یا بعد از آن و حکم سجده سهو را
در اینجا واجب میدانسته اند و احوط آنست صوره سیم آنکه آن
شک بعد از رکوع باشد و قبل از سجود و در صحت
نمازش خلافست و مسئله در کمال اشکال است و احتیاط را
ترک نکنند بتمام کردن و اعاده و لکن صحت نماز خالی از قوه
نیست و سجده سهو در اینجا واجب ست بنابر احوط
و اقوی و فرقی نیست که ایستاده باشد یا فرود آمده باشد
و هنوز بسجده نرسیده باشد صوره چهارم آنکه شک در
رکوع واقع شود یعنی نداند که رکوع پنجم است یا چهارم
و مسئله در کمال اشکالست و احوط آنست که نماز را تمام کرده
یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد و نماز را

اعاده

اعاده نماید و احتیاط را البته ترک نکند صوره پنجم آنکه آن
شک در اثنای دو سجده یا در میان دو سجده واقع شود
در اینجا نیز صحت نماز خالی از قوت نیست لکن احتیاط را
باعاده نماز ترک نماید که مسئله در غایة اشکالست و اگر شک
کند در نماز دو پنج در نماز چهار رکعتی پس اگر قبل از
اکمال سجدتین نماز باطل و اگر بعد از آن است اقرب صحت
نماز است و بنابر اول باید گذاشت و شک میان سه و پنج
و بعد از اکمال سجدتین است نماز صحیحست بنابر اقرب
و بنا را بر سه میگذارد و تمام میکند و سجده سهو نیز
میکند و احوط اعاده نماز است و اگر قبل از رکوع باشد
این شک رکعه را بهم میزنند و مینشیند و شک بر
میگردد بشک میان دو و چهار و حکمش گذشت و احوط

اینست که چهار سجدهٔ سهو بجا آورد دو سجده بجهة زیادتی
قیام و دو بجهت اصل شک و اگر بعد از رکوع و قبل از
سجود این شک واقع شود اقوی اینست که باید بنا را
بر اقل بگذارد و نماز را اتمام کند و احوط اعاده نماز است
و مراد از اینکه گفتیم بعد از رکوع شک نماید اینست که
بعد از آنکه بحد رکوع رسیده باشد شک نماید اگرچه هنوز
ذکر و طمأنینه بجا نیاورده باشد و دیگر از اقسام شک
میان دو و سه و پنج است و قبل از اکمال سجدتین
باطل است و بعد از آن بنا را بر دو میگذارد و نماز را اتمام
میکند بنا بر اقوی و احوط سجده سهو نیز میباشد
اگرچه حکم بوجوب آن مشکل است و مع ذلک احوط
اعاده نماز است و صورت شک بسیار است لکن آنچه غالب

احتیاج

احتیاج بود آنست حکم آن بیان شد آنست که مذکور شد بدانکه
نماز احتیاطی که بجهت شک واجب میشود اقوی اینست
که معین است در آن قرائت حمد وحده تسبیحات نیست
و این نماز را باید بعد از سلام بجا آورد و واجب است
در آن نیت و در نیت آن لازم نیست تعیین کردن
اینکه یک رکعت است یا دو رکعت بنا بر اقرب لکن احوط
تعیین است و هم چنین واجب نیست تعیین آنکه ادا
است یا [illegible] است لکن احوط است تعیین احتیاط ذمه
نیست پس اگر عمل را بجا بیاورد و قصد کند بنا شد که بجهة
احتیاط است ضرر ندارد بنا بر اقرب لکن تعیین احوط است
و تعیین آنکه احتیاط بجهة نماز است نیز لازم نیست
و نیت ادا در حالی که اصل فی نفسه ادا باشد و قضا

حالیکه فریضه قضا باشد ضرور نیست لکن احوط است
و اما نیت قربت در وجوبش اشکالی نیست و واجبست
در آن نماز تکبیرة الاحرام و واجبست در آن آنچه واجب
بود در نماز از استقبال قبله و پاک بودن بدن و جامه
و مباح بودن مکان و لباس و صحیح بودن و ادا
ی کلمه بنحوی آن واجبست در آن طمأنینه و تشهد
و سلام هریک در جای و واجبست در آن ترک کردن
منافیات نماز را و مستحبست در آن آنچه در نماز مستحب
بود مگر قنوت و واجب نیست خواندن سوره و در
قرائت از مخیر است میان جهر و اخفات لکن احوط
اخفاتست و اگر بعد از سلام فوراً بجا آورد بنا
بر احوط لکن عدم وجوب فوریه در کمال قوت است

و بر فرض

و بر فرض فوریه سه تکبیر بعد السلام از نماز و منافی
نماز احتیاط مبطل از صلاة نماز بجا آورد مجددا اقرب
اینست که نمازش باطل نمیشود بلکه نماز احتیاطی باید
بجا بیاورد و احوط اینست که بعد از نماز احتیاط نماز را
اعاده کند اگر چه از مبطل سهوا بعمل آمده باشد و اگر
عمدا بجا بیاورد بنابر احوط اینست که بعد از آنکه نماز
احتیاط اگرد نماز را اعاده نماید و اگر نماز احتیاط
فراموش کرده داخل نماز دیگر شد پس بیادش آمد
احوط اینست که نماز را تمام کند نماز احتیاط را بجا
آورد پس هر دو را اعاده نماید و بدانکه اجزاء فراموش
شده که بعد از نماز باید قضا کرده مثل تشهد و سجده
از اجزاء نماز است پس واجبست در آن جمیع آنچه

در نماز واجب بود از طهارت از حدث و خبث و استقبال
قبله و ستر عورت وغیر ذلک واگر منافی بعمل آید عمداً
بعد از سلام و قبل از جزء در صحت نمازش اشکال
عظیم است لهذا احوط آنست که آن جزء را قضا کرده پس نماز را
اعاده نماید اگرچه قول بصحت آن نماز و عدم وجوب
اعاده اقوی است و اگر آن جزء را بعد از نماز بجا نیاورد
عمداً تا وقت بیرون رود اقوی این است که نمازش باطل
و بالقضاء لازم است و اگر سهواً ترک کند تا وقت خارج
شود اقوی صحت نماز است و احوط اینست که آن اجزاء
را در خارج وقت بجا آورد ولکن اقوی عدم وجوب است
مگر در رکعت فراموش شده و اما اگر نماز احتیاطی
ترک کند عمداً تا وقت خارج شود اقوی اینست که نمازش

باطل

باطل است و اگر سهواً فوت کند تا وقت بگذرد در حکم
ببطلان نماز او اشکال است احوط اینست که نماز احتیاط را
در خارج وقت کرده پس نماز را قضا بکند حکم بوجوب
قضاء بکمال قوت است پس ترک نماز احتیاط تا آنکه
وقت بیرون رود باعث بطلان اصل نماز است مطلقا
اگرچه نماز احتیاط را جزء آن نماز ندانیم و کسی که
نماز احتیاط را ترک نماید و اصل نماز را اعاده کند
این نماز بجهت او مجزی نیست بلکه باید نماز احتیاط را
بجا آورد بنابر مختار که فعل منافی در نماز احتیاط
باعث فساد نماز نمیدانیم و هم چنین جاهلی که ذکر فرا
گیرد باید قضا بکند اگر قضای آن را ترک کند و نماز را
اعاده کند این نماز بجهت او مجزی نیست و اگر نماز احتیاط

بر او واجب شود و قبل از اتمام نماز را باطل کند نماز
احتیاطی در کار نیست بلکه باید نماز را اعاده نماید
و بدانکه احکامی که بر شک مترتب میشود مثل باطل شدن
نماز در بعضی از مقامها و بنا گذاردن بر اکثر یا اقل
در بعضی از مقامها چنانچه گذشت و مثل بجا آوردن
فعلی که شک در آن باشد یا باقی بودن محل از مجموع
در صورتی است که کثیر الشک باشد و اگر کثیر الشک
باشد اقوی اینست که التفات بشک نمیکند و بنا بر صحت
میگذارد مثل آنکه اگر شک میکرد و از محلش گذشته بود
التفات نمیکرد و کثیر الشک کسی است که عرفا او را کثیر
الشک گویند و گویند بسیار شک میکند و چون کثیر
الشک شکش معتبر نیست پس اگر شک کند در جائی که

کثیر

کثیر الشک نبود نمازش باطل بود نمازش باطل نمیشود
و اینجا را شک دارد بنا بر وقوع آن میگذارد و اگر در فعلی
شک کند بنا بر وقوع آن میگذارد اگر چه محل باقی
باشد و اگر شک در چهار و پنج کند بنا را بر چهار می
گذارد و اگر کثیر الشک از فعلی که شک در آن کرده
نماید بنا بر وقوع آن بگذارد از آن بجا آورد جمعی
حکم ببطلان نمازش کرده اند و بجا آوردن نمازش
باطل است و اگر آیه از قرائت باشد و اگر بتکرارش
مبطلات فوت نشود یا ذکر رکوع و سجود یا تشهد یا سلام
یا مانند اینها از اموریکه یقینی مبطل بجا آورده
باشد حکم ببطلان بعید است و اقوی نیست که سجده
اینست که سجده سهو از کثیر الشک ساقط میشود

در جائیکه بر غیر او سجده واجب میشود ولکن احوط
اینست که سجده را ترک ننماید و نماز احتیاط بجا آورد و ساقط
میشود و کسی که کثیر الشک شد در چیزی التفات بشک
نمیکند نه در آن چیز و نه در غیر آن چیز بنا بر اقوی پس
واگر کثیر الشک باشد در غیر نماز مثل وضو یا غسل
یا بیع یا نجاست مثلا اگر در نماز شک کند آیا حکم
کثیر الشک بر او جاری میشود یا نه در آن اشکال است
اظهر اینست که حکم کثیر الشک دارد و التفات بشک
نمیکند و همچنین است در اینکه کثیر الشک در واجبات
باشد یا مستحبات و اگر کثیر الشک باشد در چیزی که
اثری بر آن مترتب نمیشود نه سجده سهو و نه تدارکی
و نه بطلان نماز مثل اینکه مکرر شک کند
در قرائت

در قرائت یا ذکر رکوع و مثل تعدادی که گذشت از محل
اگر شک کند در چیزی که اثری بر آن مترتب میشود
آیا حکم کثیر الشک دارد یا نه در آن اشکال است و اقوی اینست
که حکم کثیر الشک است و کسی که بسیار مظنه
بهم رساند که کثیر الظن گویند او اعتماد بظنش می
نماید مثل آنکه کثیر الظن نباشد و کسی که کثیر الشک
شد التفات نمیکند در هیچ جا از نماز مستحب باشد یا نماز
میت باشد خواه نماز ادا باشد یا قضا اگر چه نماز
استیجاری باشد و اگر کثیر الشک بیادش آید که آن
فعل را که شک کرده بجا نیاورده باید آن را بجا آورد اگر
محلش باقی و حکم کثیر الشک باقی است مادامیکه کثیر الشک است
و اگر بیرون رفت از کثیر الشک بودن شکش معتبر

میباشد و اگر با نخود کند حکم عود میکند و همچنین در
زوال شک بنحوی است و اگر در سه نماز شک نکند
بعضی گفته اند که از کثیر الشک بیرون می رود و این خالی
از قوت نیست و اگر کثیر الشک باشد و چیزی را بسیار
در آن سهو نماید اگر سهواً چیزی را ترک نماید و محلش
باقی باشد آیا باید آن جزء را بجا آورد یا نه مسئله در کمال
اشکال است و احتمال عدم لزوم دور نیست که اقوی باشد
لکن احوط اینست که التفات بسهو نکرده نماز را تمام
کند پس اعاده نماید و این شخص اگر رکنی را ترک کند
و داخل رکن دیگر شود نمازش دور نیست که اقوی
باشد لکن احوط اعاده نماز است بعد از اتمام و اگر
کثیر الشک باشد در چیزی که باید قضا کند از بعد

نماز

نماز اقوی اینست که قضا باید نمود لکن قضا احوط است
و همچنین سجده سهو ساقط میباشد از کثیر
السهو بنابر اقوی و بجا آوردن سجده دور نیست
احوط باشد اگر باعث زیادتی وسواس نشود
و اگر در مبطلات نماز کثیر السهو باشد مثل اینکه
بسیار سهواً تکلم نماید یا التفات از قبله نماید سهواً
بسیار اقوی اینست که اگر سهواً آن مبطل را بجا
آورد حکم ببطلان نمازش نمی شود اقرب اینست
که واجب نیست تخفیف نماز بر کسی که کثیر الشک
یا کثیر السهو باشد اگر طول دادن نماز باعث شک
و سهو نشود بحسب عادة و کسی که مسائل شک را
نمیداند و نماز کند اگر در نمازش شک کند و نماز را

بر وجه شرعی بجا بیاورد نمازش باطل است و اگر این
شخص در نماز شک کند یا اینکه شک کند و بیک نحوی
عمل کند و آن عمل مطابق واقع باشد اقرب اینست که نمازش
صحیح است اگرچه بعضی حکم بصحت نمیکنند و اگر کسی شک
کند و ظن بجانب شک او راجح شود و مظنه بیک طرف
حاصل شود باید عمل بمظنه کند و مظنه او بمنزله یقین
میباشد خواه در نماز دو رکعتی و سه رکعتی باشد
یا چهار رکعتی خواه در دو رکعت اول باشد خواه نه
بنابر اقرب لکن احوط اینست که در دو رکعت اول از چهار
رکعتی و در نمازهای دو رکعتی و سه رکعتی بعد از
اتمام نماز را اعاده نماید و ظن در افعال نیز بمنزله
یقین است و بعضی از علماء گفته اند که کسی که شک
کند

کند در فعلی یا در رکعات شک کند باید تروی کند و تفکر
کند اگر بعد از تامل و تفکر بیک طرف راجح شد عمل
بآن کند و اگر بر شک باقی ماند در آنوقت بحکم
شک عمل میکند و اقرب اینست که اگر شک کند شکی است
که باعث فساد نماز میشود اقرب اینست که مخیر است
میان تروی کردن و نکردن پس اگر تروی کرد و علم
یا ظن بجهة او حاصل شد بمقتضای آن عمل میکند
اگر نکند نمازش باطل میباشد و میتواند بدون تروی
بنا بر بطلان نماز گذارد و در این صورة نیز احوط
میباشد در کثیر الشک نیز احوط آنست اگر شک کند در
چیزی که ممکن است که باعث ضرر و عسر شود اگر ظن
در چیزی داشته باشد بدون آنکه شیئی از آن

شک کرده باشی احتمالی دارد که رکعتی دیگر احوط باشد
بدانکه آنچه گفتیم که اگر ظن بهم رساند عمل بان ظن
میکند و نماز او صحیح است که آنچه را بان ظن دارد چنان
قرار میدهد که در واقع چنین است خواه باعث
زیادتی شود خواه باعث کمی خواه باعث فساد نماز
شود خواه نه پس اگر در فعلی باشد و ظن بکردن
آن داشته باشد چنان قرار میدهد و اگر ظن به
نکردن آن داشته باشد اگر محلش باقیست اورا
بجای آورد و اگر در عدد رکعات باشد آنچه را بان ظن
دارد واقع میدهد اگرچه باعث فساد نماز شود و بعد از
حصول ظن نماز احتیاطی و سجده سهو در کار نیست
و فرقی در اعتبار ظن میان نماز ادا و قضا و سنتها
وغیر آن

وغیر آن نیست و اما در غیر نماز مثل اشکال اقوی اعتبار
ظن است یعنی و احتیاط مطلوب است و نماز احتیاط
یعنی ظن در آن معتبر است بنابر اقوی و ظن بعد از
نماز منافی است پس مظنه بتکلم یا انحراف از قبله
باطل میکند نماز را بنابر اقوی و احوط اتمام و
اعاده است و فرقی میان مختار و مضطر نیست پس
کسی که نشسته نماز میکند مثلا عمل بظن میکند
بنابر اقوی یک عادل و شهادت زنان را اعتباری
نیست مگر اینکه ظن از آن بهم رسد و شهادت دو عادل
معتبر است اگرچه ظن از آن حاصل نشود بنابر اقوی
و اگر ظن تغیر کند اقوی را بگیرد و اگر معلق ماند
کند پس مظنه بهم رساند پس مظنه برطرف شود و باز

شک کند اما عمل بظن میکند یا بشک در آن اشکال است
بجهت آنست که عمل میکند بآن حالیکه در آن هست
و حکم شک را باین جاری میکرد پس اگر شک کند در فعلی
که محلش گذشته باشد پس مظنه کند بترک آن پس
بآن شک کند واجب است در این صورت آن فعل را
بجا آورد و همچنین اگر شک کند پس مظنه بفعل هم
رساند پس بآن شک کند باید آنرا بجا آورد و اگر شک
در رکعات باشد اگر در جائی است که شک باعث فساد
میشود نمازش فاسد و الا بحکم شک عمل نماید خواه
مکرر مبدل شود شک بظن و ظن بشک یا نه اینها
همه بر فرضی است که پیش از مبدل شدن مظنه بشک
عمل بمقتضای مظنه یا شک نکرده باشد اما اگر شک
یا ظن

یا ظن که حاصل شده عمل بمقتضای آن کرده و محلش
گذشت و بعد از آن آن مظنه بضعف دیگر مبدل
شد التفات باین حالت نمیکند مثلا کسی که شک کرد
در قرائت پس مظنه کرد که نخوانده پس آنرا خواند و چون
برکوع رفت مظنه اش بشک برگشت التفات باین
شک نمیکند لکن اگر عارض شدن حالت دیگر محل لازم
داشته باشد حکم دیگری را باید عمل بمقتضای آن نماید
مثل کسی که شک کرد میان دو و سه پس مظنه کرد
که دو است و بنا را بدو گذاشت یک رکعت دیگر کرد
پس آن مظنه برطرف شد و بشک برگشت پس در این
حال بر میگردد بشک میان سه و چهار و حکم آنرا
باید بجا آورد بدانکه اگر مصلی شک کند در فعلی از افعال

نمازش اگر از محلش نگذشته باید آن را بجا آورد و اگر
بجا آورده و داخل فعل دیگر شده بود علم یا ظن حاصل
شود که آن را بجا آورده بجز التفات بآن نماز نمیتوان
کرد بنابر احوط و اقوی و اگر شک کرد در فعلی و از محل
آن تجاوز کرده باشد التفات بآن شک نمیکند پس اگر
بعد از آنکه برکوع رفت و قرائت یا بعض آن شک
کند شکش معتبر نیست و اگر در قرائت حمد شک کند
قبل از شروع بسوره باید آن را بخواند و همچنین در سوره
قبل از رکوع و قنوت و سایر مستحبات و اگر شک کند در
حمد بعد از شروع بسوره اقوی آنست که شکش معتبر
نیست و از محل گذشته و اگر شک کند در جزئی از
حمد یا سوره در حال آنکه داخل جزء دیگر شده باشد

مثل

مثل شک کند در ایاک نعبد در حال آنکه داخل اهدنا
الصراط المستقیم شده باشد اقرب اینست که برگشتن
واجب نیست و اگر شک کند در کلمه یا حرفی یا صفتی
مثل تشدید آن و داخل ما بعد آن شده باشد آنهم
در این اشکال است اقرب عدم التفات است و اگر در آیه
شک کند و شروع بآیه دیگر نکرده باشد باید آن را بجا
آورد و اگر در مستحبی شک کند و داخل واجبی شده
باشد التفات نمیکند و اگر در مستحبی شک نماید و داخل
مستحبی شده باشد نیز التفات نمیکند بلکه اگر در واجبی
شک کند و داخل در مستحبی شده باشد اقوی اینست
که التفات نمیکند و اگر شک کند در رکوع در حال
فرود آمدن بسوی سجده در اعتبار شکش خلاف است

اقرب اینست که شکش معتبر نیست و هم چنین است حال
سایر [illegible] که باصل واجب یا مستحب متعلق باشد ولکن اگر
شک در رکوع کند و حال آنکه مشغول تکبیر بعد از
رکوع باشد شکش معتبر نیست و در حال تشهد اگر شک
در سجود کند شکش معتبر نیست و هم چنین اگر در حال
قیام شک در سجود کند خواه شروع بقرائت یا تسبیح
کرده باشد یا نه و اما اگر در حال خواستن شک نماید
باید از انجا آورد و در جمیع این صورتها فرق میان
شک در یک سجده و دو سجده نیست و اگر شک کند
و نداند که یک سجده کرده یا دو و در حالی که سر از سجده
بر داشته باشد پیش از قیام باید یک سجده دیگر
بجا آورد و کسی که تشهد نماز میکند و شک کند
در سجده

در سجده باید از انجا آورد مگر آنکه داخل شده باشد
در فعلی از افعال نماز که واجب یا مستحب میباشد
بالذات و شک در تشهد با چند صورت است یکی آنکه بعد از
آنکه داخل در قیام شده باشد شک نماید این شک
معتبر نیست اگر چه شروع بقرائت نکرده باشد دویم
آنکه در حین بر خاستن شک کند در اینحال نیز اقرب
اینست که باید از انجا آورد اگر بالمره هنوز از تشهد و
بر خاستن مشغول نشده باشد و بعد از شروع بسلام
اگر شک کند در تشهد شکش معتبر نیست اگر چه سلام
مستحب باشد   در نماز میت است بدانکه واجب
نیست نماز بر کسی که کمتر از شش سال داشته باشد
و طهارت از حدث شرط این نماز نیست اگر چه صرف

اگر باشد لکن مستحب است که طهارت از خبث نیز شرط
نیست بنابر اظهر لکن احوط است و جائز نیست که دور
مصلی از جنازه ایستد که عرفا گویند نماز بر او نمیکند
واگر میت مرد باشد مستحب است که امام در برابر اوسط
میت بایستد واگر زن باشد در برابر سینه او واگر
پیش از غسل و کفن نماز کنند بر میت نماز باطل است
اگر عمدا بوده و در فراموشی بعضی حکم بفساد نکرده اند
واگر میت عریان باشد و کفن نداشته باشد بعد از
غسل او را در قبر میگذارند و عورت او را میپوشانند و بر او
نماز میکنند و رکعتها و تکبیرهای نماز میت از ماموم ساقط
نیست و کسی که وارث است اولی از دیگران بنماز کردن بر میت
و بعضی گفته اند که کسی که نصیب او بیشتر است مقدم است
بر دیگران

بر دیگران و این قول خالی از قوت از اشکال نیست و پدر
مقدم است بر پسر و جد و بعضی پسر را بر جد مقدم
داشته اند و نفع او بیشتر است از هر کسی بعد بدانکه
از نمازهای مستحبه نماز زیارت پیغمبر صلی الله علیه و آله است
و بعضی سایر انبیا را نیز گفته اند و عمل باین مینمایند
و وقت آن بعد از دخول و سلام است و همین که کسی
زیارت کند نماز میتواند کرد اگر چه نکوید سابقا فقها
علی الرضا است که هر زیارتی بعد از آن نماز زیارت نماز
زیارت دو رکعت است چنانچه گفته اند واگر در بلاد
خود زیارت کند بعضی گفته اند نماز را پیش از زیارت
میکنند و بعضی بعد از آن یعنی چنین گفته اند و مکان
آن گفته اند در مشهد شریف است و افضل از بالای

سر مبارک است و جماعتی ذکر کرده اند که بجهة زیارة حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام شش رکعت نماز میکنند دو رکعت
بجهة آنحضرت و چهار رکعت بجهة حضرت آدم و حضرت
نوح [illegible] در نماز جماعت و آن سنت
موکد است و فضیلت آن بسیار است و بیان بعضی از آنها
بعد میآید و کسی که ترک کند از عدالت بیرون رود
و غیبت او جایز است و با او باید چنین ... و
با او ترویج نباید کرد ولکن اینها حاصل میشود بتاکید
و مبالغه در ترک نکردن بنوعی است که از عدالت
بیرون برود و غیبت او جایز نیست و دوری از او
واجب نیست خواه ترک دائمی باشد یا غالبا و احتیاطا تا
بدانکه مستحب است جماعت در نماز یومیه خواه ادا
باشد

باشد خواه قضا خواه اجاره یا بجز آن و نمازیکه تبرعا
بجهت میت میکنند و نمازیکه احتیاطا قضا میکنند
باحتیاط مستحب در جماعت کردن آن اشکال است اقوی
جواز است در همه و در احتیاط وجوبی نیز جایز
است و هم چنین در نمازیکه بچهار جانب میکنند
بجهت اشتباه قبله و جایز است نیز در نماز آیات
خواه ادا باشد یا قضا و هم چنین در نماز طواف واجب
بنابر اقوی و هم چنین در نماز احتیاط که بجهت شک
در رکعات واجب شود ولکن احوط ترک جماعت است
در این دو جماعت در نمازهای سنتی جایز نیست
مگر نماز استسقا و عیدین در وقتی که مستحب باشد
چنانچه بعضی گفته اند و نمازیکه اعاده میکنند بجهت

اولا ثواب جماعت و جماعت بدو نفر منعقد میشود
در غیر جمعه و عیدین و اگر طفل ممیزی اقتدا کند جماعت
حاصل میشود اگرچه باشد نزد بعضی بنابر اصح قرب و
جایز است اقتدای زنان بمردان اجنبی هرچند جمعیت
پیش باشد در جماعت افضل است و صحیح نیست اقتدا
کردن مردان در پشت چیزی که حایل باشد میان او و امام
بنحوی که مانع باشد از مشاهده کردن امام در همه احوال
عنان اگرچه آن حایل پرده باشد و کافی است مشاهده
امام یا ماموی که پیش از صفها میباشد و جایز است
عنان نکردن در میان ستونها و عقب آنها اگر صفها
متصل بیکدیگر باشند و امام یا ماموم پیش را ببینند
و اگر تاریکی مانع از مشاهده باشد ضرر ندارد و همچنین

رود

رود و غبار در عقب آینه اقتدا جایز نیست اگرچه مانع
از دیدن نباشد و اگر زنی بمردی اقتدا کرد میتواند
که در عقب چیزی که حایل است بایستد اگرچه دیواری
باشد اگر افعال امام و رکوع و سجود او را ببیند و اگرچه
بعضی از آن زن مردی دیگر نباشد و جایز نیست بلندی
محل ایستادن امام بر ماموم بزیاده از یک وجب و
از یک وجب و کمتر ضرر ندارد بنابر اقوی لکن احتیاط
ترک نکنند اگر در زمین سرازیری باشد بلندی
امام بر ماموم ضرر ندارد و احوط ترک است و بعضی گفته‌
اند جایز است مگر در وقتی که بجد افراط برسد و
اگر محل امام بلند تر از ماموم باشد زیاده از یک
کفینم عنان ماموم باطل است با امام و بلندی ماموم

با امام ضرر ندارد خواه در زمین سراشیب باشد یا در
غیر آنها و بالجمله احوط این است که بلندی به حدی افراط
نرسد و جایز نیست دوری ماموم از امام اگر صفوف
متصله نباشند و اگر صفوف باشند دوری از صف
جایز نیست بحدی که صفی بتواند باشد نماز آن
صف و صفهای بعد از آن صف باطل است و با آن دوری که
جایز نیست مقدار است اشکالی نیست در اینکه کمتر
باشد از قدری که نتوان گام زد ضرر ندارد و اگر صف
پیش در میان نماز از اقتدا کردن بیرون روند یا نماز
ایشان تمام شود واجب نیست که دوری در اینحال ضرر
ندارد پس واجب نیست که خود را نزدیک رساند
خواه آن صف پیش مثلا جای خود نشسته یا بروند

و بنا

و بنا بر این معلوم شد که نزدیکی امام یا صف پیش در
اول نماز ضرور است نه همه حالات نماز لکن در این
صورت احوط تمام کردن نماز و اعاده است در صف
دور گشتن اند داخل نماز شود و تکبیر گوید قبل
از صف پیش بنا بر اقرب لکن مستحب است که بعد از
آنکه صف پیش تکبیر گوید او تکبیر گوید و بالجمله جایز است
از برای ماموم که در رکعت که از امام بعقب نیفتاده
ترک قرائت کند خواه در نماز اخفاتی باشد و خواه
در جهریه اگر قرائت یا همهمه امام را بشنود لکن در این
حال احوط این است که ترک ننماید هم چنانکه هر صورت
که نشنود احوط ترک قرائت است و همچنین جایز است
از برای ماموم مذکور ترک قرائت در دو رکعت

آخر از نمازهای چهار رکعتی و در رکعت سیم از سه
رکعتی و خواندن تسبیح بجای قرائت پس ترک قرائت
از برای ماموم غیر مسبوق مطلقا جایز است در نماز
یومیه و جمعه و عید و ایات و استسقا خواه نماز ادا باشد
یا قضا خواه اول رکعت رسیده باشد در رکوع و اینها
در صورتی است که امام امامی باشد که صحیح است
اقتدا به او و بعد از قرائت ساقط نمیشود از ماموم و واجب
است مثلا بعد از امام در افعال اگر چه مستحب باشد
آن فعل یا مقدمه فعل دیگر باشد از قبیل قنوت و امثال
جهت سجود و مثلا بعد در تکبیرة الاحرام نیز واجب است
و اما مثلا بعد در اقوال مثل تشهد و ذکر رکوع و سجود
اقرب عدم وجوب است اگر چه احوط است و اگر ماموم پیش

افتد

افتد در امام در فعلی البته مثلا بعد نکرده و اگر ماموم
پیش افتد از امام عمدا در فعلی البته حتما بعد نکرده و اگر
عقب باشد مثلا بعد کرده و اگر ساهی باشد ایضا بعم
بعمل آمده یا از خلاف است اقوی آنست که بعمل آمده
لکن احوط است که قدری بعد از امام باشد و [illegible]
که صبر کند که امام آن فعل را تمام کند پس او شروع
کند اما تکبیرة الاحرام اقوی آنست که باید بعد از
اتمام کردن امام بگوید و وجوب مثلا بعد در اقوال
را واجب نمیدانیم اگر امام در رکعتی که باید آن نماز
بخواند ماموم میتواند که آن را بخواند و در رکوع و
سجود مثلا اگر ذکر معینی بخواند ماموم میتواند
که آن را بخواند و در افعال که واجبست مثلا بعد آیا

باید علم بهم رسد که امام میشود [illegible] در افعال
که واجب است متابعت او باید سابق است یا ظن نیز
کافی است دران اشکال است و جایز بودن اعتماد بظن
نیز دور نیست ایستادن ماموم پیش از امام یکی صحیح است
اقتدا باو اگر پیش بایستد نمازش باطل است خواه عمداً
باشد یا از روی فراموشی یا از روی جهل خواه در
اول مقدم باشد یا در اثناء نماز مقدم شد و اظهر
اینست که مساوی میتوانند ایستاد ولکن احوط اینست
که پیشتر بودن نباشد اگر چه قلیلی باشد و در پیش
بودن رجوع بعرف میشود و بعضی اعتبار بپاشنه
پای امام و ماموم کرده اند پس اگر مساوی باشد گفته اند
ضرر ندارد اگر چه پای ماموم بزرگ تر باشد و باین جهت
انگشتانش

انگشتانش پیشتر باشد و ظاهر اینست که اعتبار
بپاشنه ها و انگشتان هر دو میباشد پس اگر انگشتان
ماموم پیشتر باشد صحیح نیست اگر چه پاشنه پایش
عقب تر باشد و احوط اینست که هیچ جزئی از بدن
ماموم در هیچ حال مقدم نباشد و بدانکه در جماعت
نیت اقتدا کردن شرط است و بمحض ایستادن در میان
صف جماعت حاصل نمیشود و ترک قرائت نمیتوان
نمود و فرقی میان نماز جمعه و غیر آن نیست و احوط
اینست که نیت اقتدا کردن بعد از نیت امام باشد
و شرط است در نیت اقتدا تعیین باسم شود یا بصفت
و اگر اقتدا نماید بامام حاضر و چنان تصور کند که زید است
و بعد معلوم شود که عمرو بوده و حال آنکه هر دو عادلند

بوده اند دیگری را و یا در صحت نماز شان خلاف است
ولکن اقوی صحت است و احوط اعاده یا قضا است و اگر
در بین نماز خطایش معلوم شود اتمام و اعاده است اگر چه
ظاهر شدن از تکبیر بی فاصله باشد و شرط نیست در
جماعت نیت کردن امام امامت را پس اگر کسی نماز کند
و دیگری باو اقتدا نماید با آنکه او مطلع نیست اقتدا
صحیح است بلکه اگر قصد انفراد کرده باشد امام نیز جماعت
صحیح است و اگر امام منع کند اقتدا کردن باو را و باز باو
اقتدا کند صحیح است ولکن امام در این صورت مستحق ثواب
جماعت نمیباشد و جمعی گفته اند که در جایی که جماعت
واجب باشد مثل نماز جمعه باید امام نیت امامت کند
و همچنین اگر منفرد نماز کرده و بعد ماموم آمده خواهش

امامت کند تا ثواب جماعت دریابد بعضی گفته اند در اینجا
نیز باید امام نیت امامت بکند و اگر هر یکی نیت
امامت نماز شان صحیح است و اگر هر دو نیت ماموم بودن
و اقتدا کنند و باین جهت ترک قرائت کنند و بعد
معلوم شود این امر و اگر چه منجر باین هر یک باشد
نماز هر دو باطل است و اما اگر هر دو قرائت را خوانده
اند اگر چه خود را ماموم عمدا دانند نماز صحیح است
بنا بر اظهر و شرط است در صحت اقتدا موافق بودن نماز
امام و ماموم در کیفیت صورت پس نماز یومیه را با آیات
مثلا نتوان اقتدا کرد موافق بودن در وجوب و ندب
شرط نیست و همچنین شرط نیست موافق بودن در
جهر و اخفات و ادا و قضا پس ادا را بقضا اقتدا میتوان

نمی‌بیند اگر چه نماز استحباب باشد و هم چنین بعکس
و فی الجمله هر یک از یومیه باید بیکدیگر اقتدا میتوان
کرد و اقتدای عصر را بظهر بعضی منع کرده اند و آن
ضعیف است و اقتدای یومیه بجمعه جایز است
بنابر احوط و کسوف را بخسوف یا بزلزله یا عکس اقتدا
جایز است و اگر ماموم مرد باشد و یکی باشد مستحب است
که طرف راست امام بایستد و واجب نیست و
اگر زن باشد مستحب است که در عقب امام بایستد
اگر چه یک زن باشد و اگر جماعت باشند مستحب است
امام در وسط صف بایستد و اگر ماموم یکی باشد در کنار
امام بایستد پس متعدد شوند یا مستحب است که بروند
در عقب امام اقرب بعدم استحباب است بلکه جواز آن

نیز

نیز اشکال دارد و اگر مردی نماز را از نمازهای یومیه
بتنهائی کرده مستحب است او را اعاده کند بجماعت خواه
امام باشد خواه ماموم از او خواهش اعاده کرده باشند
یا نه و اما زن اقرب عدم استحباب اعاده است از برای او
و اگر ظهر و عصر را مثلا کرده و خواست اعاده کند
بجهت فضیلت جماعت احوط اعاده هر دو است و اگر
نتواند هر دو را بکند احوط اعاده اول است و اگر ظهر را
کرده و عصر که جماعت بهم رسید اعاده ظهر با یکی از آن
نیست و اگر نماز را بجماعت کرده باشد احوط عدم
اعاده بجماعت است لکن جواز اقوی است خواه جماعت
دوم ترجیحی بر اول داشته باشد یا نه اعاده یکمرتبه
مستحب است نه زیاده و اگر دو نفر فرادی کردند اگر

نیکو نباشند که نماز واجب داشته باشد با غیر او استند
اعاده نمود بنا بر اقوی و در این نماز که اعاده میکند
نیت مستحب باید کرد نه واجب و مستحب است که صف
اول بصاحبان فضل مخصوص نمایند و در نماز جنازه
بعضی تصریح کرده اند که آخر صفوف افضل است و بهتر است
اهل فضل اقرب بامام باشند در صف بعد از هم
و اگر ماموم از قرائت فاتحه فارغ شود پیش از امام در جایی
که قرائت از برای او جایز است و مستحب است که تسبیح
بگوید اگر چه در نماز جهریه باشد اگر جمع میان تسبیح
و گوش دادن بقرائت تواند کرد و ایستادن ماموم
تنها در خارج صف مکروه است اگر صف وسعت
داشته باشد و حرام نیست بنا بر اقوی و اگر امامی

باشد

باشد که اهلیت نیست امامان باو بنا شنید
و بدانکه در امام جماعت چند چیز شرط است اول عقل
پس امامت دیوانه صحیح نیست و اگر گاهی دیوانه باشد
و گاهی عاقل در حال عقل امامت او صحیح است لکن مکروه
است اقتدا باو و سفیه که عقلش ناقص است بعضی منع کرده اند
اقتدای باو دوم ایمان است و مراد از آن اینست
که اثنا عشری باشد پس امامت کفار و مخالفین صحیح نیست
و مظنه باسلام کافی نیست و بمجرد نماز بدون اظهار
شهادتین اسلام ثابت نمیشود و اگر مصلی شک
در ارتداد او کند باو اقتدا صحیح است و اگر کسی را مومن
میدانست و اقتدا باو کرد پس معلوم شد که کافر
بوده یا مومن نبوده نخواهد باید اعاده نماز ماموم

ضرور نیست بنا بر ظاهر ستر عدالت است پس اگر
اقتدا کند بکسی که او را فاسق میداند یا عدالت او ثابت
نشده نماز باطل است اگرچه بعد معلوم شود که عادل
بوده و فرقی میان نماز میت و غیر آن نیست و اگر امام
بظاهر عدالت داشته باشد و کسی بفسق او بر خورده
باشد آنکس اقتدا نمی تواند نمود و اگر کسی را عادل
میدانست و اقتدا کرد و بعد معلوم شد که فاسق
بوده اعاده نماز ضرور نیست بنا بر اظهر و اگر در عین
نماز فهمیده شد عدول نماید اقوی اینست که نمازش
صحیح است لکن باید نیت انفراد نماید و الا نمازش باطل است
چهارم طهارت مولد است پس اقتدا بولد الزنا جایز نیست
اگرچه ثبوت بشهادت دو عادل باشد و باکی نیست
اقتدا

اقتدا بولد شبهه و کسی که پدر او معلوم نباشد و کسی که
در بازه او مردم حرف میزنند و لکن مکروه است
اما الثانی پنجم مرد بودن اگر ماموم مرد باشد
پس امامت زن و خنثی جهت مرد جایز نیست و زن را
جایز است اقتدا بمرد اجنبی نماید و کراهتی در آن
نیست اگرچه در خلوة باشد ششم آنکه زبانش معیوب
نباشد بنحوی که نتواند قرائت را درست بجا آورد جهة
کسی که زبانش صحیح است و میتواند قرائت را درست بجا
آورد و بالجمله هر که عاجز است از قرائت صحیح
شرعی میتواند اقتدا کند بکسی که عاجز است
از آن خواه بجهت این باشد که حرفی را از مخرج
نتواند ادا کند بکسی که عاجز است از آن خواه بجهت

این که حرفی را از مخرج نتواند ادا کند یا الغ یا لی را
یا تشدید را نتواند ادا نماید و اما امامت بجهة مثل
خودش میتواند نماید اگر موضع غلط یکی باشد
یا غلط ماموم بیشتر باشد و هر دو عاجز باشند
از اقتدا کردن بگو که صحیح است اقتدای هر یک باو
و اگر غلط امام بیشتر باشد اقرب اینست اقتدا
باو جایز نیست و اگر امام عاجز باشد از بعضی از امور
که در قرائت سنت است مثل مد متصل یا اینکه عمداً
آنرا ترک کند اقتدا باو جایز است و کسی که ترک کند امامت
نتواند نماید بجهة کسی که قرائت میتواند بجهة خود
بخواند و کسی که اقتدا بمثل خودش میتواند نمود اگر
نتواند اقتدا کند اعاده نماید و اقتدا کسی که قرائت را

درست

درست میتواند جایز نیست بکسی که عامی است و در
تفسیرش خلاف است بعضی گفته اند آنکسی است که
قرائت حمد را نیکو نداند و بعضی گفته اند که آنست که
حمد یا سوره را یا بعضی از آنها را اگر حرفی یا تشدیدی
یا صفتی باشد نداند و آنکسیکه زبانش معیوب
باشد و کسی که لحن میکند و قرائت را غلط میخواند
اگر عاجز شوند از تحصیل قرائت و نتوانند اقتدا کنند
بکسی که قرائتش بی عیب است باسایر شرایط امامت
در وجوب اقتدای ایشان باین شخص خلاف است
اقرب عدم وجوب است ولکن احوط است و جایز نیست
اقتدا کردن کسیکه قرائتش صحیح است بکسی که لحن میکند
و غلط میخواند بنابر اظهر خواه نتواند آنرا اصلاح کند

باشد خواه آن غلط تغییر معنی دهد یا نه و کسی که لحن
میکند و میتواند آنرا اصلاح کند و نکند نمازش باطل است
و نماز کسی که اقتدا باو کرده نیز باطل است اگر عمداً
ترک قرائت کرده و اگر قرائت را ترک نکند در آن
اشکال است احوط اتمام نماز و اعاده آن است هفتم
قیام امام است اگر ماموم ایستاده نماز کند پس اگر امام
ایستاده است بکسی که نشسته نماز میکند اقتدا نمیتواند
کرد و کسی که عاجز است از قیام و نشسته نماز
کند اقتدای او بمثل خودش جایز است ولکن بکسی
که خوابیده نماز میکند جایز نیست و کسی که بپهلو
خوابیده بکسی که به پشت خوابیده اقتدا میکند و به
پهلو خوابیده بمثل خود اقتدا میکند و نشسته و خوابیده

ایستاده

بایستاده اقتدا میتوانند نمود و خوابیده به نشسته اقتدا
جایز است و کسی که میتواند ایستاده بدون تکیه بچیزی
نکند ایستاده اقتدا نمی تواند نمود بنابر احوط آیا
جایز است اقتدا اگر امام و ماموم مختلف باشند
در مسایل فقه مثل اینکه یکی سوره را واجب داند
و یکی مستحب و یکی نماز را در حریر یعنی ساتر جایز داند
و یکی حرام تحقیق آنست که این را چند صورت است
یکی آنکه اختلاف در مسائلی است که دخلی بنماز
ندارد پس در جواز اقتدا اشکالی نیست دیگر آنکه
اختلاف ایشان در چیزی است که متعلق بنماز است
لکن امام نماز را بنحوی میکند که در نزد ماموم
صحیح است مثل آنکه امام نماز را در حریر غیر ساتر صحیح

صحیح است اقتدا در آن نماز میکند لیکن اقتدا کردن باو
ضرر ندارد بلکه اگر بقصد مستحب خواند نیت اقتدا
صحیح است بنا بر اقرب و هم چنین اگر امام واجب داند
چیزی را و ماموم مستحب صورة دیگر آنکه اختلاف
در چیزی است که شرط نماز است و امام چیزی چند
در نماز بعقیده او جایز میداند که اگر آنها را بجا
آورد در پیش ماموم نماز باطل میباشد لکن میداند
که امام آنها را بجا نیاورده یا بجا نخواهد آورد در این حال
نیز صحت اقتدا است صورة دیگر آنکه ماموم اعتقاد
امام را میداند در چیزهائی که نماز را باطل میکند در این
حال نیز اقتدا صحیح است بنا بر اقرب و صورة دیگر
آنکه امام نماز را بنحوی بجا آورد که در پیش ماموم بحسب

اعتقاد

اعتقاد او باطل است مثل آنکه امام واجب عینی داند [illegible]
مثلا یا صورة اولی ترک میکند و ماموم آنرا واجب
میداند و ترک آنرا باعث بطلان میداند پس در این
حال اقتدا جایز نیست بنا بر اقرب و هم چنین صحیح است
اقتدا بنمازی که در نزد آن نماز کننده باطل است اگر چه در
نزد ماموم صحیح باشد و اگر اختلاف ایشان در بعضی
حکم باشد مثل آنکه امام آن آب را مطلق داند و وضو
بآن سازد و نزد ماموم آن آب آب مضاف باشد و وضو
بآن نتواند حتی در حال جهل مضاف بودن نیز باطل
باشد پس در آن صورة بنا بر اقرب جایز نیست که اقتدا
صحیح نیست و باکی نیست اقتدا کردن کسی که مسافر
نیست بکسی که مسافر است اگر چه در نمازی باشد

باید قصد نماید و عکس نیز جایز است ولکن احتیاط آنست
که حاضر بمسافر و عکس آن در نمازهای چهار رکعتی
مکروه است و در بعضی از آن اشکال است احوط کراهت است
و هر جائیکه اقتدا مکروه دانستیم امامت کردن نیز مکروه
است اگر امام حال ماموم را میداند که او قصر میکند
وعمداً امامت میکند والا کراهتی نیست و کراهت
ثابتست اگر با آن ماموم باشد که قصر نکند و در
صورتیکه اقتدا آن مکروه است ثواب جماعت برطرف
نمیشود و اقتداء مسافر بمسافر مکروه نیست و اگر
مسافر اقتداء کرد در جائی که نمازش تمام شد باید
سلام بگوید و نماز دیگری را بعد از رکعت دیگر اقتداء
میتواند نمود و مسافر یکی باید نماز را تمام کند یا مخیر است

میان

میان قصر و اتمام مکروه نیست اولی اقتداء بحاضر
و عکس آن اگرچه کراهت اولا است و کراهت اولی است
و کراهت محقق بمان بعید است بنابراین جا
یز است امامت کسی که تیمم کرده بکسی که وضو ساخته
و اقتدا در این حال ضرر ندارد بنابر اشهر و اقوی
لکن مکروه هست امامت کردن و اقتدا کردن هر دو
و هم چنین مکروه است امامت کسی که تیمم ساخته بجهت
کسی که غسل کرده و اقتداء صاحب غسل نیز مکروه است
و کسی که تیمم کرده بمثل خودش اقتدا میتواند کرد
بکسی که وضو ساخته نیز میتواند اقتدا کند و اگر ماموم
نداند که امام بی طهارت است و اقتداء کند و بعد از
نماز معلوم شود که امام طهارت نداشته اشهر و اظهر صحت است

که اعاده واجب نیست و اگر در اثنای نماز معلوم شود
اگر در جماعت مستحبی باشد مثل نماز یومیه واجب
است بر ماموم که نماز را از سر گیرد و اگر بر ماموم
شود که نماز امام باطل بوده بجهت امری دیگر غیر از
طهارت ظاهر اینست که نمازش صحیح است بلکه اگر
معلوم شود بعد از نماز که شرطی از شرایط امامت
در امام نبوده ظاهر اینست که اعاده ضرور نیست
و اگر ماموم شروع بنافله کند پس امام میکند اقتدا باو
صحیح است اگر تکبیرة الاحرام گوید مستحب است او را قطع نافله
و ملحق شدن بامام اگر بتمام کردن نافله فوت جماعة
داشته باشد و فرقی میان نافله یومیه و غیر نیست
اگر بکاتب نیست که جماعت در همه نماز یا بعضی نماز
درک

میکند لحوط عدم قطع است و اگر ماموم در نماز فریضه
باشد که امام تکبیر گوید و خوف دارد که هیچ ادراک
جماعت نکند اگر نماز را تمام کند پس اگر ممکن است
عدول بنافله باین معنی که رکعت اول یا دوم و عدول
کردن لازم ندارد درک نموده رکعت اول یا با امام
پس عدول باعث درک نکردن بعضی از رکعات باشد
نیز عدول جایز است بنابر اظهر و قطع فریضه بجهة
ادراک جماعت جایز نیست و اگر ماموم داخل رکعت
سیم شد جایز عدول نیست و اگر عدول با عدم ادراک
هیچ از نماز جماعت نیست جایز نیست و ایا جایز است
حیله کردن بجهة قطع نماز باین نحو که عدول بنافله
کند و نافله را قطع کند اقرب بطلان آن است حتی بنا

بر قوله بعد از قطع نماز و اگر ماموم به یک رکعت یا
بیشتر مسبوق باشد بعد از آنکه امام نماز خود را تمام
کرد باید ماموم تتمه را بجا آورد و واجب نیست قرائت
در هر رکعتی که امام قرائت میکند پس اگر در رکعت
دویم اقتدا کند قرائت بر او نیست بواجبی که امام
قرائت میکند اگر اول حمد دویم است باید قرائت
کند و اگر امام اول مهلت ندهد بجهت قرائت سوره
بحمد اکتفا میکند و اگر بعض سوره را تواند بخواند
تمام آن اظهر اینست که حمد تنها کافی است و آن
بعض سوره واجب نیست و اگر نتواند حمد را بخواند یا
باید حمد را تمام بخواند اگر چه رکوع را ادراک نکند یا بل
حمد را ترک کند و رکوع را ادراک نکند در آن اشکال است

بعض

بعضی گفته اند که احوط اینست و اگر داند که نمیتواند
حمد را تمام بخواند داخل در نماز نشود مگر در وقت
رکوع و اگر قبل از آن داخل شود احوط اینست که
باقی مانده را میتواند بخواند پس رکوع را درک کند
بعد از آن اتمام نماز را اعاده نماید و احتیاط دویم اشد نیکوست
و ماموم اگر یک رکعت یا بیشتر بعد از امام داخل شده
اقرب اینست که با اخفات قرائت میکند حتی در نماز
جهریه و اما اگر در رکعت آخر امام رسید در آن رکعت
دیگر که امام جدا شده احوط اینست که اخفات میکند
میکند در اخفاتیه و جهر میکند در جهریه و ماموم اگر
از امام مسبوق باشد در یک رکعت یا بیشتر در جایی
که از امام جدا میشود در رکعتهای آخر خود مخیر است

میان حمد و تسبیح اربع هم چنانکه در بعضی این صورة نیز
مجزی است و اگر در یک رکعت یا زیاده تعقیب باشد
در رکعت دویم خودش باید تشهد را خفیف بخواند
و صلوات نیز چون تشهد است و تکرار جایز نیست و اگر
تشهد خواند و باعث فوت متابعت در افعال شود
احوط اینست که نیت فرادی کند و اگر هرچه تواند
بخواند و متابعت کند و نماز را تمام کند و اعاده کند
انهم احتیاط دیگر است و اگر متابعت نماید نباید کرد
بعد از تشهد ضرور نیست و اگر امام تشهد بخواند هم جایز
که بر ماموم تشهد نیست اقوی اینست که مستحب است
ماموم نیز متابعت امام کند در خواندن آن و بعضی
تسبیح کردن حمد و سوره را لازم میدانند و اقوی بحیثیت

که واجب است

واجب است بر ماموم که درست ننشیند بلکه تجافی کند
و اگر ماموم از نماز خود چیزی باقی مانده میتواند
تا امام سلام گوید پس برخیزد و در اینجا نیت جدا شدن
ضرور نیست و اگر بعد از سجده نیت انفراد کند و برخیزد
نیز جایز است و بدون قصد انفراد در اینجا جایز نیست
جدا شدن و اگر در رکعت دویم ملحق شد مستحب است
که با امام قنوت بخواند و قنوت خود را در جای خود
نیز بخواند و جایز است جدا شدن و اعراض از جماعت
بنیت انفراد در جماعتی که مستحب است خواه عذری
باشد و خواه نباشد در جمیع احوال نماز بنا بر اقوی
پس اگر قبل از قرائت منفرد شد احوط خواندن قرائت
است و اگر در اثنای قنوت یا بعد از رکوع منفرد شد

قرائت ساقط است بنابر اظهر واگر در بین قرائت منفرد
شد واجب است که قرائت را از سر گیرد بنابر اقوی و بنا
بر روایت بعضی گفته‌اند که اگر امام سوره توحید و جحد را
شروع کرده یا سوره دیگر که از نصف آن گذشته باشد که
در این حال ماموم منفرد شد چون قرائت را از سر
میگیرد باید همان سوره را که امام میخوانده بخواند مگر
در جمعه که خواهد یکی از سوره جمعه و منافقین را بخواند
و جایز است سلام دادن پیش از امام در ضرورت و بدون آن

در بیان بعضی از احکام مساجد است

بنا کردن مسجد و ثواب بسیار دارد و مستحب است
تعمیر اجزاء مسجد خراب شده و مراعات صورت اول واجب
نیست و خراب کردن مسجد بجهت مصلحت جایز نیست

وخراب

و خراب کردن مسجد کهنه و وسعت دادن جایز است
و اقوی این است که جایز نیست بهم زدن مسجد مگر بعد از
ظن غالب به تعمیر آن و جایز است گشودن روزنه و پنجره
و در اگر مصلحتی در آن باشد و اگر در خانه مسجدی قرار
دهد اگر قصد وقف کرده است آن تغییر بر احکام مساجد
بر آن جاری نمیشود و اگر قصد وقفیت کرده بر سبیل آن
جاری کرده احوط این است که آنرا تغییر ندهد و اما میتوان
جزوی از مسجد را جزو مسجد بنا کند بجهت وضو یا ... که
بکشد احوط اجتناب از عدم جواز بلکه بعدم جواز خالی از
قوت نیست و اگر ساختند احوط اجتناب است از آب
آن است لکن اقوی عدم جواز اجتناب است و وضو
رفع حدث بول و غایط در مسجد مکروه است و حرام است

از ازاله قرار دادن نجس یا صورة مسجد در بعد و کسی که
از آلات مسجد چیزی بگرفته واجبست از او بر گرداند
و اگر نتواند ببرد همان مسجد که از آنجا گرفته بر گرداند
والا بمسجد دیگر میتواند برگرداند بنا بر اقرب و نجاستی
که سرایت بمسجد میکند جایز نیست داخل کردن آن
در مسجد و اگر سرایت نمیکند اظهر اینست که جایز است
لکن احوط اجتنابست و مراد از نجاستی که سرایت
میکند اینست که علم داشته باشد که باعث تلویث مسجد
میشود پس مجرد احتمال سرایت یا مظنه آن باعث حرمت
نمیشود بنا بر اقرب لکن احوط عدم داخل کردن آن چیزی
است که احتمال دارد و حرامست نجس کردن مسجد خواه
زمین آن و خواه دیوار آن اگر طرف بیرون آن باشد

یا بام آن و اما مثل ناودان که از بیرون باشد و نحو آن
که شک است در اینکه آیا مسجد میگویند از او یا نه احوط
اجتنابست و اقوی عدم وجوب اجتنابست و اما آلات
مسجد از قبیل فرش و نحو آن بعضی ملحق مسجد کرده اند
و عدم جواز نجس کردن آن احوط است لکن اقرب اینست
که ملحق نمیشود و ازاله نجاست در مسجد اگر باعث
نجس شدن مسجد واجب میشود و ازاله نجاستی که متعدی
نباشد بمسجد بنا بر قولیکه حرام است داخل کردن
نجاست در مسجد مطلقا که دخول در مسجد واجب شده
باشد واجبست ازاله آن و اگر نجس نشود مسجد عدم
وجوب تطهیر آن خالی از قوت نیست ولکن احوط وجوبست
چنانچه جمعی از علما حکم کرده اند و بنا بر قول بوجوب

بر جمیع مکلفین واجب است و این واجب از واجبات فوریه
است بنابر احوط و اقرب و واجب کفایی است و بنابر
فوریه اگر ترک کرد و مشغول بنماز شد در صحت نماز ش
در وسعت وقت خلافست اقرب صحت است و ترک احتیاط
نباید کرد و هر عبادة که منافاة با فوریة تطهیر دارد مثل
نماز میباشد و اگر نتواند تطهیر کند یا در آن عسر و حرج
باشد که بحسب عادة متحمل آن نتوان شد وجوب تطهیر
ساقط میشود و اگر ازاله نجاست از مسجد و تطهیر آن موقوف
بر خراب کردن و تلف کردن چیزی از اجزاء آن باشد مطلقا
از آنکه شاید اقرب باشد لکن دور نیست حکم بجواز کندن
سنگی یا آجری یا چوبی یا مثل اینها از امور که کندن
آن ضرری بمسجد نرسد و همچنین تراشیدن قلیلی

از دیوار

از دیوار آن و اگر نجاست حصیری در مسجد یا فرش
که مسجد را بجهة آن نکرده باشد اقرب عدم وجوب اخراج است
و احوط وجوب است و جمعی گفته اند که واجب است ازاله
نجاست از فرشها و غیرها مقدسه و بعضی آنرا قوی‌ها
که مختص باشد از قبیل جلد نیز ملحق کرده و آن احوط است
و جمعی تصریح کرده اند که جایز نیست بگذارند کفار را
که داخل مسجد شوند و اگر شدند واجب است بیرون
کردن ایشان و منع ایشان و کسیکه بیشتر گرفت و عدم
مکان مسجد نشست مادامیکه خود در انجاست او اوست
از یکی از غیر مسجد بکسی که او را بیرون کند از آن مکان
اگر چه مانع نشود بلحوق انجاسه باشد اگر چه طول آن بخلاف
عادة باشد بنابر اقرب حواله نشستن او بجهت نماز یا عبادتی

دیگری باشد یا بجهت امر مباح مثل خواب کردن بنا بر اقرب
بلکه اگر بجهت امر راجحی باشد نیز اولویت او شاید اقرب
باشد و مشاهد مشرفه نیز ملحق بمسجد میباشد در این
حکم و فرقی نیست میان نشستن و ایستادن و خوابیدن
و اگر بوعده و نیت برگشتن نداشته باشد و رحلش نیز
باقی ماند حقش باطل میشود بلکه اگر رحلش نیز باقی باشد
در این صورت حقش باطل میشود و مشاهد نیز چنین است
و با نیت برگشتن اگر رحلش باقیست اگر زمان طول نکشد
بنحوی که تعطیل وقف بعمل آید دیگر حقش باطل میباشد و اگر
طول بکشد زمان و لکن تعطیل وقف بعمل نیاید مثل اگر
صبح برود و شب باز دیگر برگردد در این اشکال است
و احتیاط نباید ترک شود و اگر با نیت برگشتن رحلش باقی

نیست

نیست پس اگر بجهة ضرورتی مثل تجدید وضو یا حاجتی دیگری
رفت و طول نکشید که برگشت حقش باقیست و اگر بدون
ضرورة رفت حقش باطل میباشد بنا بر اقوی و مشاهد
نیز در این احکام ملحق بمساجد است و معلم آن رحل چنانچه
جمعی تصریح کرده اند چیزی از اسباب او است اگرچه تسبیحی
باشد و اگر بالقاء یا بفلانه و بدل حق کسی او را بیرون
کند معصیت کار است بلکه غاصب نیز در آن مکان باطل است
یا نه احوط اینست که حق باطل نمیشود و اگر رحلش باقیست
یا اظهر باقیست اگر رفتن بر وجهی که حق باطل نمیشود و
حکم ببطلان حق بعید نیست و اگر حق باقی باشد لکن
میداند که صاحب حق راضی است که غاصب در جای او
و بر محل او کشد پس اشکالی در جواز نیست لکن حق

اوّل باطل نمیشود و جایز است صلح کردن و سقوط حق
اوّل بنا بر اقرب و اگر دو نفر بیکمرتبه بیکباره از مسجد
وارد شوند اگر اجتماع ایشان ممکن است اشکالی نیست
والّا قرعه میزنند و باسم هر یک آمد او اولی است و مشاهد
نیز چنین است

در بیان نماز مسافر بدانکه

ساقط میشود در سفر دو رکعت آخر از نمازهای
چهار رکعتی و بعضی از نوافل آن و روزه ماه رمضان
و شرط است در سفری که باعث قصر میشود مسافت معیّن
و اشکالی نیست در اینکه اگر هشت فرسخ باشد مسافت
واجب میشود قصر در نماز و روزه و هر فرسخ سه
میل است و در تفسیر آن چهار هزار ذراع بمسافت
شرعیه چهل و چهار میل است خواه رفتن باشد و خواه
درصحرا

درصحرا اگرچه از بعد بریکساعت یا کمتر طی نماید اولی
مسافت ابتدای سفر است نه آخر عمارات بلی بنا بر اقرب
لکن احتیاط را ترک ننماید و ثابت میشود مسافت بعلم
و بشیاع و شهرتی که باعث مظنّه شود بنا بر اقوی
و بشهادة دو عادل و آیا باید مستند شهادة ایشان علم
ایشان بوده باشد بیمودن و اعتبار بایشان یا اینکه از هر راهی
که علم بهم رسانیده از شهادة ایشان مقبول است
تحقیق اینست که اگر شهادة عالی را قبول کنیم مطلق شهادت
ایشان در اینجا نیز مقبول است والّا در آن اشکال است و بشهادة
یک عادل ثابت نمیشود اگرچه ظن قوی حاصل شود
و بشهادة زنان نیز ثابت نمیشود و بعضی گفته‌اند نیز اعتنا
نمیتوان کرد اگرچه قریب بعلم باشد و اگر در پیش حاکم شرع
ثابت شود و حکم کند بآن حکم او نافذ است و هر گاه در

اعتماد بشهادة عدلين جايز است وضعف و رحيت كه
در نزد حاكم شرع اقامه شهادت نمايند واگر شك كند در
مسافت و ممكن نباشد او را استعلام كه بايد تا ثابت
ميشود مسافت [above line: بايد] نماز را تمام كند تا مسافت ثابت شود
واگر با اين حال قصر كند نمازش باطلست اگرچه بعد معلوم
شود كه بقدر مسافت بوده و شرط است در قصر اينكه
آن مسافت مقصود باشد پس اگر قصد نكرد پس اگر كمتر از
مسافت را قصد كند پس از آن كمتر از آن اگرچه با هم بقدر
مسافت باشد بايد تمام نمايد وهم چنين كسى كه سر
گردان و حيرانست و مقصد معيني كه بقدر مسافت
باشد در نظر نداشته باشد تمام كند و هم چنين
اگر سوار بر كشتى و حيوان باشد و بجواب رفته
اورا

اورا بقدر مسافت ببرد و اگر ميل نكرد بقدر
مسافت بايد ببرد وقصد اوكرده بايد قصر نمايد و اما
در متحقق شدن قصد مسافت بايد علم برسيدن مسافت
باشد يا با ظن عادى بقطع مسافت نيز قصد حاصل
ميشود اقرب اجزاست و اما با علم يا ظن برنرسيدن
بمسافت قصد حاصل نميشود بلكه با شك نيز نميشود
و نبايد قصد بالاستقلال باشد بلكه به تبعيت
نيز قصد حاصل ميشود پس كسيكه بتبعيت ديگرى سفر
ميكند مثل بنده يا خادميكه با آقايش سفر ميكند يا زوجه
كه با شوهر خود سفر ميكند يا اسيرى كه پيش سفر ميكند
يا اسيرى كه او را اسير كرده اند يا كسى را كه از روى
ظلم گرفته اند و بسفر ميبرند مجموع قصر ميكنند اگر [above line: قصد]

کردند سفر اگر چه بالتبع باشد و باید بدانند که اگر
متبوع ایشان جزم بسفر دارد و مخفی نیست قصر
کردن اگر ایشان قصد داشته باشند که هر وقت بتوانند
برگردند و قصد سفر نکرده اند بلی بعضی گفته اند که اگر
این قصد داشته باشند و علامات و امارات برگشتن و آثار
آن هست قصد نکرده و نماز را تمام میکند بلی احتمال عتق
و اطلاق مثلا ضرر ندارد اگر هنوز از آن اثری نباشد
و بالجمله اشکالی نیست در اینکه هرگاه قصد مسافت
کردند نماز را قصر میکنند و مجرد تابع بودن مانع آن قصد
نیست و اگر قصد مسافت نداشته باشد تمام میکند
و اگر مسافتی را قصد کرد و چنان معلوم نیست که بقدر
مسافت هست پس معلوم شود که بقدر مسافت بوده
باید

باید قصر نماید بنابر اقوی و اما نمازی که پیش از آن
تمام کرده اعاده ضرور نیست و شرط است در قصر باقی بودن
قصد و استمرار قصد تا بحد مسافت پس اگر قصد کردن
قبل از رسیدن بمسافت از قصد خود برگردد قصر
میکند و شرط است در سفری که قصر باید کرد مباح بودن
سفر یعنی سفر حرام نباشد پس اگر واجب یا مستحب
یا وجوه آن ضرر ندارد و در سفر معصیت باید تمام
کرد و کسی که تابع ظالمی باشد در ظلم سفرش حرام است
اما اگر متابعت او مجرد رفاقت یا جهة تحصیل حلالی
باشد یا بجبر و اکراه باشد باید قصر کند و هم چنین
اگر متابعت در ظلم بجهت خوف و تقیه باشد باید قصر
نماید و کسی که خود قصد رفتن به نزد سلطان کند

یجوز امر مباحی یا اینکه سلطان او را بطلبد یا بغیر شد
بجایی که بعضی اوبی وجه مباح باشد در حق او نماز را
قصر میکند و کسی که تصید کند سفر میکند و مقصودش
لهو و خوشی کذرانی باشد باید تمام کند نماز را
و روزه نگیرد فاکر چه بعد از سه روز باشد بنا بر احوط
و صید یجوز قوة خود در آن قصر میکند و بنده که از
آقای خود گریخته و زن ناشزه باید تمام میکنند کسی که
میکند و حال آنکه اداء آن بر او نیست و مظنه تلف جان
یا مال باشد اگر ضرر آن مال اجحاف باشد و فی قیمت
در ضرر بی نفس اینکه مظنه ضرر که دو زنی
یا بخوانی باشد یا حیث بی مسافت باشد و اگر [illegible]
در ضرر داشته باشد سفرش مباح است بنا بر اقوی

لکن

لکن جمع احوط است و کسی که از طلب کار [illegible] فرار کند با اینکه
متمکن از اداء حق او باشد سفرش حرام است
و باید تمام کند نماز را و سفر از برای سیر و گشت کذا [illegible]
و تنزه را بعضی معصیت شمرده اند و اظهر اینست که
معصیت نیست لکن احوط جمع میان قصر و اتمام است
و اگر سفر لازم داشته باشد قول واجبی را چیز انرا
حرام دانسته اند و گفته اند نماز را باید تمام کند و این
قول ضعیف است و اصح اینست که نماز را قصر میکند
مگر آنکه مواضع که از استثنا کرده باشد لکن احوط
جمع است بلی اگر باین سفر قصد کند ترک آن واجب را
ممکن است حکم بوجوب اتمام و بالجمله اگر نفس سفر
معصیت الهی باشد باید تمام کند و اگر غایت سفر و مقصود

از آن سفر معصیت نمی باشد باید تمام کند خواه آن معصیت
مستقل در قصد باشد هم قصد شده باشد و ظاهر آنست
که این قصد حاصل میشود بحصول علم یا ظن بآن مقصود
و با شک و احتمال مساوی نیز حاصل میشود و اگر علم
بعدم حصول آن داشته باشد آن قصد متحقق نمیشود
و با ظن بعدم حصول آن قصد شاید اقرب باشد و شرط
نیست در سفری که قصد میکند اینکه هیچ معصیت در آن
نبود پس اگر در بین راه اتفاق معصیتی کرد باعث نمی شود که
نماز را تمام کند و بدانکه مسافر بمحض بیرون آمدن از
خانه نباید تقصیر نماید بلکه شرط است که بحد ترخص
برسد بنا بر اظهر و اشکالی نیست در اینکه اگر آنقدر
دور شود از بلد که دیوارهای آن پنهان گردد و صدای

از آن

از آن نیز برسد باید قصر نماید و اگر دیوارها نمایان
باشد و صدای اذان نیز برسد باید تمام کند و اعتبار
بمنارها و قلعهها و قبابها و باغستانها و مزارع نیست
بلکه اعتبار بحصار بلد نیز نیست بلکه همان معتبر است
که گفتیم و معتبر در پنهان شدن دیوارها پنهان شدن
صورتهای آنها است نه شبح سیاهی آنها بنا بر اقرب
و فرقی میان دیوارهای خراب و معموره نیست و در شنیدن
اذان معتبر نیست تمیز دادن فصول آن و معتبر از آن
متعارف باشد و همچنین در دیدن دیوارهای
چشمی است که معتدل باشد و اگر آواز اذان بلند باشد یا کم باشد
یا کوتاه تقدیر نماید و بعضی تصریح کرده اند باینکه جایی
مخفی شدن
که دیوار نباشد باید تقدیر دیوارها کرد و همچنین اذان

جمیع دیوارها آنست نزد دیوارهای اطراف خانه اش و هم
چنین در انات و بلدی که در جای بسیار بلندی واقع شده
یا در مکان بسیار پستی باید از فرض در مکان متعارفی
معتدل بخود و بر اینکه بعد از اجرای شرایط قصر فواجب است
و قصر نه اینکه از باب رخصت است پس اگر نماز را اتمام کند
نمازش باطل میشود و باید اعاده یا قضا نماید بر خلاف بلاد
که این باعث بطلان نماز نمیشود یا روزه چنین روزه
ماه مبارک رمضان اگر یکی در قضایش واجب نشود یا اگر
اگر صائم قصد کند اقامه ده روز در جایی واجب است
او تمام کردن نماز و با قصد اقامه کمتر از ده روز تمام
نمیتوان کرد اگرچه زیاد از پنج روز باشد بنابر اظهر
و فرق نیست میان آنکه اقامه در شهری یا دهی
یا صحرائی

صحرایی واقع شود و فرقی میان روزه و نماز نیست
و واجب است که ده روز کامل است حقیقة پس اگر
یک ساعت یا نیم ساعت یا کم باشد که در عرض کوچ کند
ضرر ندارد بلی باید هیچ از آن کم نباشد اول اقوی است
لکن مراعات احتیاط اولی است و آیا شرط است که ده روز را
از طلوع صبح تا مغرب درست کند یا اینکه اگر در نصف
روز وارد شود و بعد از نصف روز یازدهم بیرون
رود کافی است اقرب ثانی است پس اگر از روز اول
کم بوده از روز لاحق اضافه آید و شرط نیست که دو شب
تمام باده روز قصد داشته باشد پس اگر نیت ده شب
باشد که لیلهٔ شب روز یازدهم بیرون رود حکم
نماید محقق میشود قصد اقامه و شرط نیست علم یا ظن بماندن

یا قصد و اگر علم داشته باشد بماندن و قصد نداشته
فایده ندارد و امّا با علم بر مُضی یا ظن بان قصد کند
سفر شرعی را و قصد داشته باشد که در بین آن ده
روز بماند پس در محل اقامه نماز را اتمام میکند و قبل
و بعد آن را نیز نماز را اتمام میکند اگر بقصد بقدر
مسافت باشد هر یک از قبل و بعد یا یکی بقدر
مسافت باشد در آنکه بقدر مسافت است باید نماز را
قصر نماید و اگر قصد سفر کردن و شروع کرد و بآن
جهت نماز را قصر کرد کما ینبغی بعد از آن که سفر محقق
نشود نمازی اکه قصر کرده اعاده ضرور نیست در
وقت و نه در خارج وقت بنا بر اظهر و اگر در بلدی
وارد شد و نیّت اقامه نداشت و نماز را قصر کرد پس
نیّت

137

نیّت اقامه کرد نمازهائی که بقصر کرده اعاده لازم نیست
و اگر مسافری متردد بماند در جائی تا سی روز
نماز را قصر میکند و بعد از   روز تمام میکند
هر چه در آن جا بماند اگر چه یک روز باشد یا یک نماز
باشد در روز سی ام اشکال است حق اینست که اگر
بعد از روز اوّل ماه وارد شده پس روز سی ام نیز قصر
میکند و همچنین اگر در روز اوّل وارد و ماه سی روز
تمام باشد و اگر در روز اوّل ماه وارد شود و ماه
سی کم باشد که روز اوّل ماه دیگر سی کم باشد خلاف
و اشکال عظیم است لکن قول بوجوب قصر قوت
دارد لکن احتیاط را بجمع کردن میان قصر و تمام از
دست نهند و اگر جزم بماندن نداشته باشد نیز

قضا میکند در نماز و روزه و نوافلی که در سفر ساقط است
نیت ترک میکند نماز او روزه میگیرد و اگر نیت اقامت
کرد و بعد قضا بر هم زد باید نماز را قضا نماید مگر
آنکه یک نماز را تمام کرده باشد پس مادامیکه در آن
بلد است تمام میکند و اگر نیت اقامه کرد و نماز تمام
بر او واجب شد و لکن تمام نکرده عمدا و سهوا تا وقت
خارج شد اقوی اینست که او نیز باید تمام کند نمازهای
بعد را لکن احتیاط الجمع یا تجدید قصد از دست ندهد
که مسئله در غایت اشکال است و اگر تمام نکردن
نماز جهت عذری باشد که اصل نماز را ساقط نماید
مثل حیض و دیوانگی نمازهای بعد را باید قصر نماید
و اگر نافله که در سفر ساقط بود بعد از نیت اقامه
بجا

بجا بیاورد و لکن نماز واجب تمام نکرده این باعث
تمام کردن نمازهای بعد از برگشتن از قصد نمیشود
و شرط نیست در رجوع به قصر بعد از رجوع از اقامه
اینکه باقی سفر بقدر مسافت شرعیه باشد و شرط
است در قصر که سفر او قطع نشود برسیدن بوطنی
که بالفعل وطن اوست و پیش از این شش ماه در آن
توطن نموده پس اگر در بین داخل شود در چنین
وطنی واجب است بر او تمام کردن نماز و کسی فتن
بعزه اگر چه قصد اقامه نداشته باشد پس از رسیدن
بآن منزل اگر بقدر مسافت شرعی نیست باید
تمام کند و هم چنین بعد از آن اگر چه این دو مسافت
باهم بقدر مسافت شرعی باشند
دهیا

قلیلی از احکام زکات نوشته شد زیرا که اکثر خلق در اغلب اوقات
محتاجند بدانستن آنجهة دادن یا گرفتن بدانکه
شبهه نیست در وجوب زکاة در طلا و نقره و شرایط
در وجوب زکاة بر طلا و نقره چند شرط اول نصاب
دویم گذشتن سال سیم سکه داشتن بسکه معامله
پس در پارچه و شمش طلا و نقره زکوات نیست و
در حلی و زیور زکوات نیست و اگر طلا و نقره دارد
بین سال آب کند و شمش نماید یا او را ببخشد
یا بفروشد یا معاوضه کند بعوض از جنس خود یا غیر
یا از جنس خود شرط ساقط میشود اگر مقصود فرار
از زکاة نباشد واما اگر قصد فرار از زکاة داشته
باشد در آن خلافست اقوی سقوط است و احوط
عدم

عدم سقوط است بدانکه سایر اجناس وجناب استادی
مسائل از آن نوشته لهذا ذکر نشد ولکن در عبادات
البته شناختن مصرف و مستحق اهم است پس بیان
میشود مصارف آن بدانکه از جمله اصنافی که مستحق
زکاة اند و میباشند فقرا و مساکین اند پس فقیر
بودن و مسکین بودن باعث استحقاق زکاة میباشد
وغنی بودن مانع است از آن و کسی که قدرت بر قوت
یکساله خود و عیال خود داشته باشد غنی میباشد
و زکاة بر او حلال نیست خواه قوت او باعتبار
سرمایه اش باشد یا کسبش و اگر نداشته باشد
و کسبش نیز وفا نکند فقیر است و حلال است زکوة
بر او و معتبر است کسبش لایق بحال او باشد بحسب

عادة واگر کسب کردن مانع از تحصیل علم واجب باشد
که وجوب آن فوری است از قبیل تحصیل علم باصول
دین وفروع ضروریه آن میتواند زکواة بگیرد و
مشغول تحصیل از علم واجب شود بلکه هر واجبی
فوری [illegible] که منافات با آن داشته باشد چنین است
واگر تحصیل آن علم واجب موسع باشد در آن اشکال است
وحکم بجواز گرفتن زکواة ومشغول شدن بآن علم
شاید اقوی باشد بلکه اگر تحصیل آن مستحب باشد
نیز ممکن است قول بجواز بلکه مشغول شدن بمستحبی
دیگر نیز اگر مانع باشد از کسب ممکن است تجویز
گرفتن زکواة لکن خلاف احتیاط است و [illegible] ظاهر
اینست که جایز است گرفتن زکواة ومشغول بودن

بطاعت

بطاعت الهی خواه آن طاعت بر وجه وجوب باشد
یا ندب خواه علم باشد یا نه واگر در یکی بلادی که در آن
است نتواند تحصیل معونه نماید ندر آن بلد نتواند
بآن بلد برود بدون ضرر وحرج خواهش لغتی
ترک سفر اعوده منع از زکوة شاید اقرب باشد
واگر شک کند که آیا قدرت بر مؤنه دارد یا نه اگر شک
بعد از آنکه علم بقدرت داشته باشد منع زکواة واجب
است واگر شک بعد از آنکه علم بعدم قدرت داشته
باشد عارض شد دادن زکواة واجب است وحکم
ظن حکم شک است واگر فقیر صاحب خانه باشد
میتواند زکواة بگیرد اگر چه قیمت آن بسیار باشد
مگر آنکه بسیار از زی آن بیرون بود که در آن اشکال است

واگر خانه زیاده از حاجتش باشد بحدی که نتواند آن
زیاده را بفروشد و مؤنه یک سال را کفایت کند
اقوی منع زکوة است واگر دین داشته باشد که
وعده آن رسیده باشد یا چیزی بر او واجب شده
باشد مثل خمس و مهر و آن یا کفاره بکفاره و نداشته
باشد چیزی که دین خود را بآن حق واجب را
ادا نماید و مستحق زکوة میباشد اگرچه از جهت
مؤنه محتاج نباشد و در مؤنه رجوع بعرف میشود
و آن مؤنه است آنچه لایق بحال او میباشد از هدیه
که بجهة دوستی یا بجهة مهمان شد یا صله بخویشان
میدهد یا ضیافت میکند یا صرف در راه سفر مستحب
میکند یا صرف تزویج که بآن محتاج است میکند

یا بقیمت

یا بقیمت کنیزیکه بجهت خدمت یا عقد میخرد یا حیوان
سواری که بآن محتاج است میخرد یا بادای قرض و حقوق
واجبه صرف میکند یا ظالمی از او قهرا میگیرد یا خود
بجهة مصلحت باو میدهد و جایز است دادن زکوة
باولاد مؤمنین که شیعه اثنی عشریه اند واگر مادر از
مخالفین باشد و پدر از مؤمنین زکوة میتوان داد
باو واگر طفل مستحقی یتیمی باشد واگر ولی دارد مثل
پدر یا جد یا وصی ایشان زکوة را بولی میدهند
و ایشان بنیابت طفل قبول میکنند واگر هیچ ولی
ندارد حتی حاکم شرع بجهت او نیست لیکن جماعتی تجویز
کرده اند که باید بکسی بدهند که متوجه آن طفل است
و اهتمام در امر او میکند مثل مادرش باید داد

و باید او از اهل امانت باشد و اما عدالت شرط نیست
و اگر طفل ممیز باشد به ولی دادن نیز اشکالی ندارد
و در جواز دادن بخود او اشکال است و اگر ولی نداشته
باشد میتواند داد بکسی که متوجه امور او است حاصل
کلام آنکه طفل ممیز و مجنون اگر ولی دارند بولی میدهند
والا بکسی که متوجه امور او است اگر اعتمادی بر او
باشد و اگر ولی بجهة او نیست میتواند داد بعاملی که
صرف نماید در امور او و اگر چه او یکی باشد که متوجه
امر او میشود و میتوان زکوة بولی مجنون داد بجهة
او صرف نماید و زکوة را بسفیه میتوان داد اگر چه
شرعا نتواند تصرف در مالش کند و در جمیع انچه
گفتیم فرقی نیست میان زکوة مال و زکوة فطره دیگر

از

از مستحقین زکوة ابن السبیل است و مسافری بوده
در ابن السبیل شرط است در آن که سفر معصیت نباشد
بلکه با عدم علم بمعصیت بودن حمل مینمایند فعلش را
بر صحت و لکن با مظنه بمعصیت بودن احتیاط آنست اولی
و هر که را مسافری گوید حقیقت ابن السبیل اگر چه قصد
اقامه کرده باشد و فقر شرط نیست در ابن السبیل
پس اگر در ولایت خود غنی باشد لکن در اینجا محتاج
است از تصرف کردن در مال خود یعنی خرج آن یا نحو آن
میتوان زکوة داد باو و لکن اگر تواند تصرف کند
در مال خود بلکه اگر قرض نیز تواند بکند زکوة
باو نمیتوان داد و اگر تواند تصرف کند در مال خود
با حرج و مشقت زکوة میتوان داد باو و اگر ابن السبیل

ادعای حاجت کند قبول میشود قول او بدون شاهد
و قسم دیگر از مصارف زکوة فی سبیل الله است و آن
عبارة است از هر چیزی که بآن تقرب بخدا توان جست
مثل کفن کردن مرده‌های مؤمنین و ادا کردن قرض
مؤمنین از زنده و یا مرده و حج کردن و اعانت حجاج
مؤمنین و بنا کردن مساجد و تعمیر آنها و اعانت زوار
و اعانت محتاجین و اصلاح میانه دو قبیله و اشخاص
و برپا داشتن نظام علم و دین و تعمیر مشاهد مشرفه
چنانکه ذکر کرده‌اند و امثال این امور و آن بسیار است
و در اینجا فقر شرط نیست پس حاجی و زوار مغنی را
مثلا اگر توان تقرب بخدا جست باعانت او صرف
زکوة بجهة ایشان ضرر ندارد و همچنین در اداء

دین

دین و کفن کردن و نحو آن لکن احوط مراعات فقر است
و کسی که این سهم صرف میشود در او شرط نیست که عادل
باشد و اگر نتوان عین زکوة دادن فی سبیل الله
صرف نمود جایز است فروختن یا صلح کردن بجنسی
که توان از او صرف نمود بلکه با امکان صرف عین نیز
منع از او کرد و بدانکه زکوة از عبادات است و محتاج
به نیت قربت است خواه فطره باشد یا غیر آن و نیت
وجوب در واجب ضرور نیست مگر اینکه تعیین
موقوف بر آن باشد و تعیین جنس نیز لازم نیست
و اگر مالک زکوة را بفقیر میدهد خود نیت می
کند و اگر دیگری را وکیل کرده که بفقیر برساند
پس اگر وقت خود در وقت دادن زکوة بوکیل

نیت کرده و وکیل نیز در وقت دادن بفقیر نیت
میکند صحیح است واگر وکیل نیت کرد نه مالک نیز
اقوی بصحت است پس اگر مالک بگوید زکاة مال مرا
اخراج کن واو اخراج کند در وقتی که مالک مطلع
نیز نبوده با نیت خود شخص ندارد واما اگر مالک
نیت کند ونه وکیل مثل اینکه به نیت زکاة بدهد
بکسی که مستحق زکاة میباشد ونه گوید که آنچه بابت
است در آن خلاف است وعدم صحت احوط است
ومیتوان نایب قرار دادن برای اخراج زکات
وواجب نیست دادن زکاة بمجتهد که او باهلش
برساند لکن احوط است واگر وکیل مراد داد کسی را
در دادن زکاة احوط اینست که وکیل عادل باشد

وقول

وقول آن در اینکه وکالت بآن متعلق یافته باشد
معتبر است وفقیر نیز میتواند کسی را وکیل کند در
گرفتن زکاة بنابر اقرب وخمس نیز مثل زکاة است
پس مستحق میتواند وکیل قرار دهد کسی را در گرفتن
خمس وواجب نیست اعلام کردن فقیر باینکه
آنچه باو داده زکاة است واما اعلام کردن جایز است
مگر اینکه باعث اهانت وذلت مؤمنین باشد
پس احوط ترک است واگر مستحق صاحب رفعت
باشد جایز است که زکاة را باسم هدیه باو بدهند
بقصد زکاة واگر مستحق مضطر باشد واضطرار
برطرف نشود الا بگرفتن زکاة واجب است بر او
گرفتن زکاة بدهند باو واگر رفع اضطرار بغیر آن

ممکن باشد میتواند قبول نماید لکن احوط قبول است
تا ممکن باشد واگر ادای دین یا نفقه نحجبرا واجبی
دیگر موقوف به گرفتن زکواة باشد دور نیست حکم
بوجوب گرفتن زکواة واگر مالک زکواة را بهیچی داد
میتواند دو مرتبه از او مالک شود بخرید ونحو آن
لکن مکروه است وظاهر اینکه جمیع صدقات چنین باشد
واما خمس وغیره مکروه نیست وجایز است دادن زکواة
بفقیر از قدریکه غنی شود ونامده بود انی نیز بیک دفعه
خواه قادر بر عوض بعض سال باشد یا نه بنا بر اقوی
و واجب نیست که زکواة را بهمه اصناف مستحقین
برسانند وبهمه افراد او نیز واجب نیست ~~که زکواة را بهمه~~
لکن قسمت بر همه اصناف با امکان افضل است ومساوی

قرار

قرار دادن آنچه میدهد واجب نیست ومستحب است اولی
تفضیل خویشان بر غیر وکسانی که سؤال وطلب نمیکنند
بر آنکه میکنند ومستحب است تفضیل کسانیکه صاحب
فقه یا عقل یا ورع باشند یا هجرت در دین داشته
باشد یا شدت حاجت داشته باشد وواجب نیست
دعا کردن بجهت صاحب مال بر آنکه زکواة را میگیرد
واگر مالک زکواة را از بلد خود نقل نماید بغیر آن
بلد اجرت نقل بر او میباشد خواه آن نقل واجب
باشد یا جایز وشرط است در مستحق زکواة که آن سادات
وهاشمی نباشد واگر از جانب مادر هاشمی باشد
میتواند زکواة را بگیرد ومخفی نیست در زکواة
که بر بنی هاشم حرام است که از سهم فقرا یا سایر

سهمها باشد زکوة مال باشد یا زکوة فطره جایز است
کسی که غیر هاشمی زکوة هاشمی را و اگر از جانب پدر هاشمی
باشد نمیتواند بگیرد زکوة آنکه از مادر هاشمی است
و غیر هاشمی میتواند زکوة از هاشمی بگیرد و اگر هاشمی
مضطر شود که ضرورت برا او جایز باشد اولی گرفتن
زکوة غیر هاشمی جایز است و احوط اینست که زیاده
بر آن قدری که میته جایز است نخورند و اما سایر
صدقات واجبه غیر مثل زکوة بر غیر هاشم حرام
است یا نه در آن خلاف و اشکال است و قوی تحریم
در کفارات است پس کفارات واجبه یا صدقه که
بجهت هدیه واجب شده یا بجهة نذر یا عهد واجب
شده و مانند اینها هیچیک با ایشان نمیتوان داد لکن

چیزی را

چیزی را که بسبب وصیت واجب شده که بصرفه
بدهند اقرب اینست که با ایشان میتوان داد و هم چنانکه
زکوة بنی هاشم بنی هاشم میتوانند بگیرند هم چنین
سایر صدقات ایشان را بنی هاشم میتوانند گرفت و زکوة
فطره واجب است و شرط است در وجوب آن عقل
و بلوغ و آزاد بودن و غنی بودن و مقتضای اخبار
و کلام علما ابرار اینست که فقیر که بالغ شده باشد
مثل آن را ادا میکرد از عیال و تصدق میکند
و مراد از فقیر در اینجا اینست که مالک قوت سال خود
و عیال خود نباشد نه بالفعل و نه بالقوه بنابر اولی
و بعضی تفاسیر دیگر کرده اند و مراعاة احتیاط اولی است
در بیان قلیلی از احکام خمس است بدانکه

خمس در چند چیز واجبست اول غنیمتی که از دار الحرب
می آورد و اشکال در وجوب خمس آن نیست اگر محاربه باذن
امام ع باشد دوم معادن است مثلا طلا و نقره
و آهن و مس و جیوه و سرب و زرنیخ و گچ و نفط و
کبریت و مومیای و یاقوت و زبرجد و فیروزه و
و عقیق و نمک و زاج و نوره و بعضی تصریح کرده اند
باینکه گچ و سنگ آسیا و گل سرشور و عنبر نیز از معادن
است و بعضی را در بعضی تاملست و اقرب اینست
که مادامیکه بقیمت بیست دینار نرسد خمس واجب نیست
و احوط مراعات قولی است که بیک دینار خمس واجب
میدانند و مراد به بیست دینار اعم از عین یا قیمت است
و ظاهر اینست که قیمت آن بعد از اخراج باید به بیست

دینار برسد و شرط نیست در رسیدن آنچه بیرون
آمده بحد نصاب اینکه بیک دفعه بیرون آورده باشد
بلکه در چند دفعه بیرون آورده باشد و مجموع بحد
نصاب برسد باید خمس آنرا بدهد و اگر جمعی شریک
باشند در بیرون آوردن از معدن باید حصه هر یک
بحد نصاب برسد و شرط نیست در رسیدن بحد
نصاب اینکه از یک نوع باشد پس اگر نوعی را بیرون
آورد که کمتر از نصاب باشد و نوع دیگر نیز بیرون
آورد و مجموع بحد نصاب برسد باید خمس را بدهد
و گذشتن سال در خمس از معادن شرط نیست بلکه در
وقتی که مالک میشود آنرا واجب میشود خمس و
اخراج مؤنه خود و عیال خود در اینجا نمیشود بکند لکن

مؤنه بیرون آوردن اخراج میشود وخمس تعلق بجان
عین کم بیرون آورده میگیرد و تصرف در مجموع آن
و تلف کردن آن جایز نمیباشد ولکن در جیزهاکه
تقسیم آن ازان فاسد میگردد قیمت انرا میتواند داد
سیم ازامور یکه خمس در ان واجب ست گنج است
و در تفسیر آن رجوع بعرف میشود و شرط است در آن
نصاب و ان بیست دینار است در طلا و دویست
درهم در نقره و غیر اینها قیمت ان معتبر است چیزیکه
ازین دو قیمت کم باشد لازم است خمس و اگر بیابد
چیزی را در زمین که ازرا مالکی نیست ظاهر انرا
گنج نمیگویند نزد جمعی از علماء آنرا لقطه میگویند
پس ازرا تعریف کنند لکن اقوی اینست که لقطه نیست

ملکه

ملکه مال کسی است که ازرا دیده خواه کم باشد یا بسیار
خواه در دار الاسلام باشد یا در دار الحرب خواه اثر
اسلام داشته باشد یا نه مگر انکه بداند که مال صاحب
معینی ست یا مال کسی است که میتواند باو برساند
پس مال اوست و اگر بر روی زمین افتاده لقطه
میباشد و اگر بیابد چیزی را در بیابان پس از برای ان
کسی است که ازا دیده پس بی تعریف میتواند در آن
تصرف نماید خواه در دار الحرب باشد یا در دار اسلام
خواه اثر اسلام بر آن باشد یا نه خواه آن بیابان
در نزدیک شهری باشد یا نه خواه در راه و جاده
افتاده باشد خواه نه و اقرب اینست که اگر ازا گنج نمی
گویند خمس بر ان واجب نیست و اگر بداند که مال شخص

معین است باید بصاحبش رد نماید چه اما از اموریکه خمس
در آن واجب است آن چیزی است که بغوص و فرو رفتن
در آب بیرون میآورد و اما موردیکه شرعاً آن از انفال
مالک شد و از حیوانات نباشد و شرط است در آن بقدر
و آن یک دینار است و آنچه از غوص چاهها و حوضها
و دجله بغداد و نحو آن بیرون میآید اقرب عدم الحاق
بغوص در دریا است پنجم از اموریکه خمس در آن واجب
است منافع تجارتها و زراعتها و صنعتها است و وجوب
خمس در اینها بعد از بیرون کردن مؤنه سال خود و
عیال عیال واجب النفقه خود است بلکه عیال که سنت
یا مباح است نفقه او نیز اخراج میشود بعد از آن پنجم مابقی را
خمس از او میدهد و اگر کسی را عیال خود قرار دهد بجهة

امور حرام

امور حرام مثل غنا کردن و ساندن و نحو آن در وضع مؤنه
آن اشکال است و احتیاط اینست ترک کرده و دین که
پیش از سال ظهور ربح باشد یا در آن سال بهم رسیده
آن نیز وضع میشود خواه صاحب آن مطالبه نماید یا نه
و اگر او را دینی بوده باشد که وعده آن زیاد از یکسال
بوده باشد عدم استثنای آن خالی از قوت نیست و
همچنین واجبی که بذمه او تعلق میگیرد اگر پیش از زمان
ظهور ربح و نفع یا در همان سال که ربح ظاهر شد
بذمه او تعلق میگیرد از مؤنه میباشد و هدیه و صله
که بدیگران میکند که لایق بحال او بوده باشد از مؤنه
میباشد بنابر اجود و همچنین آنچه را صرف میکند
در مهمان اگر چه بسیار باشد اگر لایق بحال او باشد

وهم چنین آنچه ظالم از او میگیرد از روی جبر یا خود میدهد
بجهة دفع ظلم وهم چنین آنچه را در سفر حج صرف
مینماید اگر در آن سالی که نفع بهم رسیده حج واجب
شده باشد واگر عمل آنرا بعد از گذشتن سال
باشد پس مؤنه آن از ارباح اخراج نمیشود وآنچه
در سفر حج مستحب یا زیارة خرج شود اخراج آن
نیز خالی از قوت نیست واگر حج واجب را ترک کند
اخراج مؤنه اش را بعضی در آن تأمل کرده اند وعدم
اخراج احوط است وآنچه را بصدقه میدهد از مؤنه
است چنانچه جمعی تصریح کرده اند ومؤنه تزویج از
مؤنه است وقیمت جاریه وخادم از مؤنه است خواه
خریدن کنیز بجهة خدمت باشد یا از جهة تمتع وقیمت

حیوان

حیوان سواری که لایق بحال او است وجامه که
میخرد وکتابی که بآن محتاج است از مؤنه است وبعضی
گفته اند که اگر تجارة او ضرر کند نفع را بقدر آن
بازای آن حساب میکند واگر نفع یا مال تلف شود
ونفع را بازاء آن حساب نمیکنند ودر این تأمل است
واحوط اینست که نفع را بازاء خسران وضرر حساب
ننماید ومراد از مؤنه مؤنه یکسال تمام است وابتدا
سال وقت ظهور نفع است نه وقت شروع
بعمل مثل زراعت یا کسب مثلا ومعتبر در مؤنه میانه
روی است که لایق بحال او است بدون اسراف وتنگ
گرفتن واگر اسراف کرد آنچه را زیاده روی کرده به
پای حساب میشود واگر بر خود تنگ گرفت آنچه را

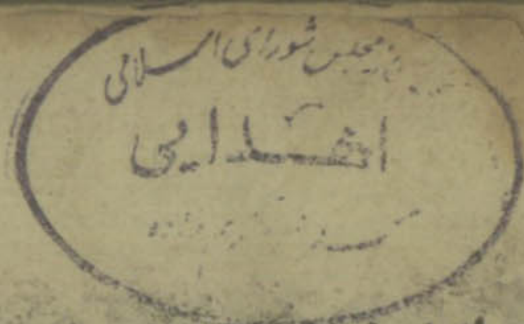
شنك كرفته وضع ميشايد بنابر اقرب ومرجع در مؤنة
عرف وعادة است هر چه را مؤنة كويند حقيقة مستثنى است
مكر آنكه حرام باشد كه البته مستثنى نيست واكر مكروه
باشد وداخل مؤنة باشد در آن اشكال است احوط
عدم استثنى است واقرب استثنى است واكر ربح و منفعة
تدريج حاصل شود در سال خواه از يك سرمايه باشد
يا از اسباب متعددة هر كدام را سالى است بانفراد
داده واكر او را مالى بوده باشد كه خمس بر آن نباشد
آيا مؤنة كه استثنا شده از اين مال است يا از ارباح و
منافع را خمس آن بدهد بدون اخراج مؤنة يا اينكه
مؤنة را از ارباح ميكيرد يا از هر دو حساب ميكند آن
خلاف ومسئله در غايت اشكال است وترك احتياط نبايد نمود

احوط

احوط آنست احتمال اول است پس احتمال سيم واكر هم
قول دويم خالى از قوت نيست واكر از براى او چند
امر باشد كه هر يك را نفع باشد مثل زراعت وكسب
وتجارة مؤنة را از هر يك كه خواهد حساب نمايد وبر هر
نمى تواند قسمت نمود وواجب است خمس در ارباح
جميع مكاسب اكر چه از اقسام تجارة وزراعت وكسب
نباشد پس واجب است خمس در چيزيكه عايد او
ميشود از شكار كردن وهيمه كشى وسقائى وعلف
فروشى واجارة كرفتن ونحو اينها وخمس در اينها
نمى بعد از مؤنة است ودر ربح ومنافع نصاب نيست
بلكه هر چه زياد آيد بايد خمس از او داد اكر چه قليل باشد
ودر غلات وزراعتى كه زكاة در اينها واجب است

بعد از اخراج زکوة وحق سلطان و مؤنه در تتمه خمس
واجب است و خمس ارباح مثل خمس غنایم بر شش
قسمت میشود و وجوب خمس در ارباح ثابت است
حتی نسبت بزن و خنثی و مخفی نیست میان حصول
ربح که به بیع بوده باشد یا بصلح یا باجاره یا بمضاربه
یا بشرکت یا غیر اینها و در مضاربه خمس بر عامل و مالک
بعد از اخراج مؤنه هر یک از دو شریک است و اگر
ربحی در معامله فضولی باشد واجب است خمس بعد از
امضاء معامله بنا بر اجود و احوط و اگر معامله کند
بر نسیه و در آن ربحی بوده باشد بعد از رسیدن
موعد خمس واجب میشود نه در وقت معامله بنا
بر اقرب و اگر بخشد مال را در اثناء سال یا بخرد
چیزی را

چیزی را از روی حیله تا خمس از او ساقط شود ساقط
نمیشود آنچه بر او واجب بود بنا بر اجود و بلوغ
و عقل شرط است در وجوب خمس در این قسم لیکن
اگر بجهة طفل یا دیوانه نفعی از تجارة یا در زراعت
حاصل شود خمس بر ایشان نیست و اما کسی که گاهی
دیوانه است و گاهی عاقل خمس بر او واجب است
و بر کفار و مخالفین نیز واجب است و اگر کافری
دین حقی را قبول کرد در سقوط این تکلیف از او
اشکال است احوط عدم سقوط است و اگر بنده را مالی
اجنبی که بجهت او بهر وسیله بدانیم خمس بر او واجب
است و الا در آن اشکال است و بالجمله اگر
بهر وسیله خمس دادن واجب است و احوط این



که با اقاربش باشتراك خمس ابدهد و اگر ثلث مال خود را
کسی وصیت کند که بتجارة کنند پس در آن بهیچ بهم رسد
وید در وجوب خمس در هبه و میراث و هو بخلاف است
و مسئله در غایت اشکال است لکن اقرب عدم وجوب
است و هم چنین اقوی عدم وجوب خمس است در آنچه
میگیرد از صدقات واجبه و مستحبات از زکوات و کفاره
و مال مجهول المالك و خمس و وقف ونذر وانچه
بابت وصیت شده و بخشش حکام و سلاطین و نحو آن
ها و واجب نیست خمس در مهر و عوض خلع کردن
بیشتی که میدهد بجهة طلاق دادن او و نفعی که
مونا نیها بهم میرسد ملحق بمنافع تجارات است و عسل
بیابانی و کرنکبین و ترنجبین و شیرخشت و صمغ و میوه
درختها ب